

اسفند ۱۳۸۷ و فروردین ۱۳۸۸ خورشیدی

نشریه داخلی سازمان جوانان حزب پان ایرانیست

پان ایرانیست

(حاکمیت ملت)



پان ایرانیسم نهضت:

ضد استثمار، ضد استعمار، ضد استبداد



نفت
صنعت
باشد
بروز
۲۹ اسفند
کرار



مبارزه با خرد و کتاک راست
رسیده است
مبارزه با خرد و کتاک راست
مبارزه با خرد و کتاک راست

محسن پریشکیپور
سرور پریشکیپور
حزب پارک ایران نیست
گرامی مبار دوم از روز
سقفند ماه هر سر از

(پندار)

به نام خداوند جان و خرد

در این شماره می خوانید:

- ❖ مصاحبه سرور محسن پزشکیپور با کیهان هوایی (بخش ششم)..... ۱
- ❖ بررسی تحلیلی تاریخ نهضت پان ایرانیسم (بخش دوم) / مهندس رضا کرمانی..... ۷
- ❖ طیف اصلاح طلب و تحلیل رابطه با آمریکا / دکتر حسن کیانزاد..... ۱۱
- ❖ گزارش واحد میراث فرهنگی سازمان جوانان از اکتشافات روستای نوای آمل..... ۱۲
- ❖ نبرد بر سر هست و نیست (بخش ششم) / دکتر فرشید سیمیر..... ۱۳
- ❖ تحریف تاریخ در مقاله: بحرین ایالت چهاردهم ایران / ناصر بل..... ۱۴
- ❖ داستان یک سفر ناتمام / مهندس رضا کرمانی..... ۱۷
- ❖ اخبار حزبی..... ۱۸
- ❖ اسناد حزبی..... ۱۹
- ❖ گزارشی از مبارزات کارگری در ایران / ابوالفضل عابدینی..... ۲۱
- ❖ نگاهی به خبر..... ۲۴
- ❖ یک شعر، یک شاعر / روزبه پارسی..... ۲۶
- ❖ گهپن ترین دوران تاریخ آریاییان / دکتر جهانشاه درخشانی..... ۲۸

پیام پندار (حاکمیت ملت)

نشریه داخلی سازمان جوانان حزب
پان ایرانیست

اسفند ۱۳۸۷ و فروردین ۱۳۸۸

این نشریه ملی از هرگونه مطلب سیاسی اقتصادی فرهنگی و علم و ادب که در آن منافع ملی باشد سخن می گوید. ماهی یک بار به طبع می رسد و نوشتارهای سودمند با امضای مشخص را می پذیرد. اسم و امضا نزد حاکمیت ملت محفوظ خواهد ماند.

تماس با ما:

نشانی ما در شبکه اینترنت:

www.pan-iranist.blogfa.com

با حزب پان ایرانیست از طریق نشانی های

زیر در تماس باشید:

mashalemehr@yahoo.com

azsohrab27@yahoo.com

paniranist@yahoo.com



ایران دوستان و هموطنان، ماهنامه "پیام پندار" را بخوانید

و آن را در بین دوستان و آشنایان خود پخش کنید

حقوق مسلم خود رسید. باز تأکید می کنیم که آن اصل فراقانونی، فراروابط دیپلماتیک، فرامصلحت‌های اقتصادی که همان «حاکمیت ملی» است، این اصلی است

تجزیه ناپذیر و در این هیچ گونه شکی وجود ندارد. بنابراین، این روند ادامه دارد و تلاش‌هایی صورت می گیرد که عمدتاً در مسیر سلب حق حاکمیت ملتها و تثبیت هرچه بیشتر سیاست‌های استعماری است، که دورنمایی از آن را در استقرار یک نوع حکومت استعمارگران و غارتگران به نام حکومت تک واحدی یا نظم نوین جهانی مشاهده می کنیم، که باز تأکید می کنم هرکسی وظیفه دارد با این طرح شوم مبارزه کند و هیچ نوع تسلیم و مماشاتی جایز نیست. حال با چنین اوصافی یعنی آنچه به عنوان حقوق بین الملل تلقی می شود و اکنون پایه و مبنای است برای روابط بین المللی، باید بگویم نه مسئله توطئه جدایی بحرین برحق بوده و تحقق پیدا کرده و نه هیچ گونه حقی برای ملت و دولتی سوای ملت و دولت ایران در سه جزیره ایجاد میکند. بنابراین با توجه به این مقدمه می پردازیم به بیان اولین فصل از مبانی حقوق موضوعه در حقوق بین الملل که عبارت است از منشور سازمان ملل متحد. لازم است بدانیم این منشور اولین سندی است که در این فضا از حقوق بین الملل مطرح شد و حقوق موضوعه حقوق بین الملل را پایه ریزی کرد.

زیرا بعداً بنا به مفاد و محتویات همین

منشور، این سند در به اصطلاح مراجع قانونی دولتها و کشورهای که البته به نظر من برخی از آنها کاملاً ساختگی اند به تصویب

رسید و چون در

آن مراجع

تصویب

شده بود

به

گفتگوی محسن پز شکپور با کیهان هوایی پیرامون توطئه جدایی بحرین

(بخش ششم)

چهارشنبه ۲۰ آبان ۱۳۷۱

کیهان هوایی: با

عرض تشکر از شما، در قسمت قبل بحث مشروح و مبسوطی را در مورد گزارش دولت هویدا درباره بحرین به مجلس

شورای ملی وقت ارائه کردید. نکته ای که لازم است در این فضا مورد بحث و بررسی قرار گیرد جایگاه حقوقی این گزارش در حقوق بین الملل است. آیا می توان این گزارش را تنها به صرف ارائه دولت به مجلس و سپس ابلاغ آن از طرف مجلس به دولت، یک گزارش کاملاً حقوقی و متناسب با اصول مطرح در حقوق بین الملل دانست؟ اگر جواب منفی است بنا به چه دلایلی؟

پز شکپور: من مجدداً از کیهان هوایی به واسطه گام مؤثری که در جهت انعکاس حقایق در طریق نبرد با سیاست‌های استعماری برداشته است سپاسگزاری می کنم و امیدوارم که خداوند کوشندگان در راه حق و حقیقت را توان بیشتر عطا فرماید. اما در خصوص سؤالی که مطرح کردید باید بگویم حقوق بین المللی براساس سنت‌های متعارف در روابط بین الملل میان اقوام و سپس ملتها به وجود آمده است و تقریباً از کنفرانسی که در سال ۱۸۷۵ برگزار شد شکل اولیه خودش را در جو جهان استعمارگر پیدا کرد. یعنی از همان کنفرانس که سیاست‌های استعماری غرب برای اعمال حاکمیت ظالمانه استعماری، به فکر ایجاد سلسله مقرراتی در سطح بین المللی افتادند و البته این برنامه از قبل شروع شده بود، یعنی از زمانی که بر طرح شوم تجزیه اقوام جامعه بزرگ ایرانی، مهر تأیید زدند و از هنگامی که حکومت بزرگ عثمانی را متلاشی کردند. این روند تا جنگ بین الملل اول ادامه یافت و به دنبال پایان یافتن این جنگ در سال ۱۹۱۸ بود که به صورت مشخص تری این مسائل بین المللی با سیاست‌های استعماری درهم آمیخت و با میدان داری ایالات متحده آمریکا، که به تازگی و با ظاهری فریبنده پا به میدان گذاشته بود، مجمع اتفاق ملل تشکیل شد. به دنبال تشکیل این مجمع تجزیه هایی که محصول برنامه های استعماری بود قوی تر پیاده شد و به عبارتی مهر تأیید بر این تجزیه ها کوبیده شد. در آن موقع عمدتاً دولت بزرگ عثمانی را تجزیه کردند و دولتهایی را که یا تحت قیمومیت انگلیس بودند یا تحت قیمومیت فرانسه به وجود آوردند و این طرحی بود که «کلنل لورنس» ارائه کرده بود. به هر حال این مسائل با یک سری اصول و قواعدی که در آن مجمع تدوین و تعیین شده بود ادامه پیدا کرد و تردیدی نیست که این اصول عمدتاً در نافذ کردن هرچه بیشتر سیاست‌های استعماری بکار گرفته می شد و این روند متأسفانه اکنون نیز ادامه دارد. تردیدی نیست که مردم آزاده و ملت‌های ستم کشیده جهان، راهی جز مقابله با این روند استعماری با هر نوع ملاحظه و تهدیدی که صورت می گیرد ندارند. تسلیم در برابر این روند یعنی قبول ننگ، یعنی قبول یک مرگ تدریجی و اما تا به پیروزی رسیدن این مبارزات لازم است در ابتدا این مقررات ظاهر فریب را شناخت و در این سازمان بندی‌های جهانی طبق اصولی که هست بتوان تا جایی که ممکن است به



پزشکپور: خیر. اصلاً اینطور نیست. یعنی نمی شود گفت اگر دولتی رفت و خواست که سازمان ملل در آنچه در صلاحیت ذاتی آن کشور است مداخله کند این خالی از اشکال است. خیر، چنین نیست؛ زیرا آن صلاحیت ذاتی که از آن نامبرده شد به هیچ وجه قابل خدشه نیست، یعنی هیچ دولتی نمی تواند این صلاحیت ذاتی را نفی کند. مثلاً هیچ دولتی نمی تواند قبول کند که سازمان ملل بر قسمتی از قلمرو آن کشور حکومت یا قیمومیت کند و حتی نمی تواند در مورد آن سرزمین که خودمختار هم نیست یعنی کاملاً می تواند در اختیار یک مرجع بین المللی قرار گیرد و اداره شود به سازمان ملل مراجعه کند و همان طور که در این بند ۷ از ماده ۲ تصریح شده اصولاً نمی تواند اعضا را ملزم کند که چنین موضوعاتی را برای حل و فصل به سازمان ملل اعاده کنند. البته دولتهایی که به سازمان ملل می پیوندند یک قوانین مشترکی را پذیرا می شوند، ولی هرگز این قوانین نمی تواند نافی صلاحیتهای ذاتی و حاکمیت این دولتها باشد. پس هر نوع تعهدی بر خلاف این مسئله، معارض با این اصل خواهد بود و بنابراین از نظر حقوق بین الملل نافذ نخواهد بود. چنین قراری و چنین توافقی به اصطلاح آن چیزی که در مسائل حقوقی می گویند که مثلاً فلان دادگاه صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به مورد دعوی را ندارد، یعنی این که اصولاً به هیچ وجه هیچ یک از اصحاب دعوی نمی توانند چنین موردی را به آن دادگاه بیاورند و حتی نمی توانند برای رسیدگی به آن از دادگاه تقاضایی کنند. بنابراین، این موضوع در بند ۷ از ماده ۲ به این کیفیت مورد تصریح قرار گرفته و در دنباله این بند نیز کراراً ذکر شده است.

کیهان هوایی: در اینجا ممکن است ابهامی برای خوانندگان به وجود آید که اصولاً چرا به بحث حقوق بین الملل پرداخته ایم. پرداختن به این بحث از این روست که شورای امنیت در مورد جدایی بحرین، قطعنامه ای را صادر کرده و این مطالب که ذکر شد نقد و نقض آن قطعنامه است. حال قبل از پرداختن به ادله حقوقی دیگر در نقض این قطعنامه، در مورد اصل قطعنامه و مفاد آن توضیحاتی بیان کنید.

پزشکپور: بله این قطعنامه یکی از فریبهای بزرگ سیاستهای استعماری است که در تاریخ سازمان ملل سابقه ندارد. در اینجا لازم است عرض کنم اصولاً هیأت حاکمه ایران حق احاله چنین مسئله ای را به مراجع بین المللی نداشت. مسئله عبارت بود از این که پس از قطع ید غاصب انگلیس از بحرین و سه جزیره، حاکمیت اینها به ایران برگردد و این از اموری است که در صلاحیت ذاتی ملت ما بود و هیچ کس حق نداشت آن را به مراجع بین المللی احاله کند. ضمناً نکته ای دیگر که من در بررسی بیشتر با آن برخورد کردم این است که جلسه مجلس را سراسیمه در روز ۹ فروردین تشکیل دادند و در روز دهم فروردین یعنی تنها یک روز بعد از طرح گزارش کذایی جدایی بحرین، گنجیاردی نماینده دبیر کل سازمان ملل، «اوتانت»، برای به اصطلاح کسب نظرات مردم در مورد استقلال یا عدم استقلال، به بحرین رفت و اینجا عمق توطئه نمایان می شود. چگونه هنگامی که هنوز تصمیم مجلس و دولت برای قبول یا رد گزارش مشخص نشده است، گنجیاردی به بحرین می رود. من به این نکته در تفحصات چند روزه اخیر پی بردم

عنوان اصول موضوعه حقوق بین الملل طرح شد. در رابطه با اصول مطروحه در آن که دولتهایی یا به طیب خاطر یا بنا به دلایل دیگر به آن پیوسته اند، باید بگویم من چنین حقوق موضوعه ای را حق مطلق یا تعیین کننده حقوق برای ملتها نمی دانم زیرا چه بسا با استناد به همین اصول، حقوق بسیاری از ملتها را نادیده گرفته و با تجزیه ها و تشکیل کشورهای ساختگی، ملتها را پاره پاره کرده اند و اصولاً حضور دولتهای متعدد ساختگی در این سازمان نمایانگر تجزیه ملتهای تاریخی و واقعی و در واقع تجزیه حقوق آنهاست و این چیزی است که اکنون هم دارند ادامه می دهند و با برخی سیاستهای شوم ملتها را به دولتهای کوچکتر به عناوین مختلف تبدیل می کنند.

با این وجود در همین قانون بین الملل - که البته الزاماً هر قانونی، قانون عادلانه نیست و تأمین حق نمی کند چه بسا بین قوانین و حق و عدالت فرق بسیار است و به نظر من این مسئله در مورد این نوع قوانین بین الملل مصداق دارد، یعنی فرق است بین آنچه قوانین و میثاقهای بین المللی بیان میکنند با آنچه حق و عدالت است - در بند ۷ از ماده ۲ اصل اول منشور ملل متحد که در واقع عبارت است از اساسنامه یا قانون اساسی جامعه بین الملل زیر عنوان مقاصد و اصول سازمان ملل تصریح شده است که هیچ یک از مقررات مندرج در این منشور سازمان ملل متحد را مجاز نمی دارد در اموری که ذاتاً در صلاحیت داخلی کشورهاست دخالت کند و اعضا را نیز ملزم نمی کند چنین موضوعاتی را برای حل و فصل تابع مقررات این منشور قرار دهند - پس با تمام اوصافی که از توطئه های استعماری بیان کردم - از کنفرانس برلن تا تشکیل سازمان ملل متحد در مسیر از بین بردن قدرتهای مستقل ملتها - باز هم نتوانستند به آن غایت و هدفی که می خواهند برسند و در واقع حق حاکمیت ملتها و دولتها را سلب کنند. البته در اینجا به عنوان یک جمله معترضه باید بیان کنم آنچه اکنون به عنوان روند تکامل حقوق بین الملل و نیز تشکیل نظم به اصطلاح نوین جهانی مطرح است عمدتاً در جهت سلب حاکمیت ملتها و دولتهاست و این توطئه دهشتناکی است که در برابر آن باید ایستاد، پس در بند ۷ از ماده ۲ اصل اول منشور تصریح می شود اموری که ذاتاً در صلاحیت داخلی کشورهاست امور مربوط به تمامیت ارضی و وحدت ملی آنها و در یک کلمه می توان گفت امور مربوط به حاکمیت ملی آنهاست. پس در این بند تصریح شده که سازمان ملل حق مداخله در امور ذاتی کشورها را ندارد و به نظر من شورای امنیت را ساختند و به ۵ کشور که به اصطلاح قدرتهای استعماری آن روز و فاتحان جنگ بودند ۵ صندلی ثابت با اختیارات وسیع دادند تا بتواند با آنچه به عنوان حاکمیت دولتها و ملتها مطرح است بازی و مبارزه کنند و این اصلی که در اینجا بیان شده اصلی است استثنائاً پذیرد، یعنی جای تحلیل و تفسیر ندارد. اصلی است که با قطعیت بیان شده و کلیت آن هم به کیفیتی است که جای هیچ نوع تحلیل و تفسیری باقی نمی گذارد.

کیهان هوایی: آقای پزشکپور! اینجا سؤالی مطرح می شود و آن این است که اگر دولتی خود در سازمان ملل به تجزیه خود رأی داد، آیا باز هم حکم سازمان ملل غیر حقوقی و ناقض منشور است. ممکن است برخی بگویند چون خود دولت پیشنهاد ارجاع مسئله به سازمان ملل را داده است از این رو دیگر تشکیک در مداخله سازمان ملل معنایی ندارد؟

رفراندم را نداشتند. زیرا می دانستند اگر رأی گیری کنند بطور قطع مردم بحرین رأی به همبستگی با سایر هم میهنان خود یعنی ایرانیان خواهند داد و چون چنین نگرانی هایی داشتند و از سوی دیگر می خواستند آن را قانونی جلوه دهند این گونه عمل کردند و قضیه را به سازمان ملل و شورای امنیت کشاندند. حضور گیجیاردی هم به عنوان نماینده دبیر کل سازمان ملل اصلاً قانونی نبود، زیرا هنوز شورای امنیت مصوبه ای صادر نکرده بود. در عین حالی که دولت ایران نیز به علت استیضاح در حال تعلیق بسر می برد. به علاوه این حضور صریحاً معارض با بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد و معارض با صلاحیت ذاتی و نیز اختیارات سازمان ملل و از نظر حقوق کیفری بین المللی حتی کاری خودسرانه و قابل تعقیب است. ایشان ده روز در بحرین بوده و بعد من عرض خواهم کرد که این شخص در این ده روز چه می توانسته بکند، و همانطور که گفتم گزارش او به مجلس نیامد و بین نمایندگان توزیع نشد که این خود نقص دیگری است. زیرا طبق منشور سازمان ملل اصولاً مصوبه ای که بدون طرح گزارش گیجیاردی در مجلس، از مجلس بگذرد اعتبار قانونی ندارد. و این یکی از نقاط عمده مخالفت من بود که آخر چرا گزارش این شخص در مجلس طرح نمی شود و نمایندگان مجلس باید اطلاعات لازم را به صورت جسته و گریخته از روزنامه ها به دست آورند.

من طبق اطلاعاتی که از روزنامه ها به دست آورده بودم در مجلس بیان کردم که در گزارش گیجیاردی آمده است که ۹۵ هزار نفر از افراد بحرین به زبان فارسی صحبت می کنند، بعد نمایندگانی بشیرم و خائن اعتراض کردند که ۹۵ هزار نفر غلط است صحیحش ۹۵۰۰ نفر است، یک صفر اشتباه شده. ببینید ننگ و رسوایی تا به کجا کشیده شده بود. حضور گیجیاردی قانونی نبود، گزارش وی در داخل کشور مراحل قانونی را طی نکرد، و اصلاً در مجلس طرح نشده بود و طبعاً قطعنامه هایی که براساس این گزارش تنظیم شده باشد اعتبار حقوقی ندارد، و به نظر من شخص دبیر کل سازمان ملل (اوتانت) هم در این توطئه نقش داشت. یعنی با توطئه رژیم منصور- هویدا هماهنگ شده بود و اصولاً شاید بتوان گفت تنها دبیر کلی از سازمان ملل در طول تاریخ آن، که واقعاً نقش مستقل خود را ایفا می کرد کورت والداهیم بود که در نتیجه به همان گناه مورد غضب صهیونیسم و فراماسونری بین المللی قرار گرفت و حتی بعد در دوران ریاست جمهوری اش در اتریش از افراد ممنوع الورد به آمریکا بود.

کیهان هوایی: در مورد قطعنامه شورای امنیت توضیح دهید.

پزشکپور: به اصلاً همانطور که از صورت مذاکرات مجلس روشن است هیچ قطعنامه ای به پیوست گزارش دولت در مجلس مطرح نشد، یعنی اقدام دولت یک جعل سیاسی و قانونی بود یعنی نمایندگان بواسطه نداشتن اصل گزارش و قطعنامه شورای امنیت به یک امر واهی رأی موافق دادند. در گزارش به مجلس تنها گفتند که در گزارش گیجیاردی ذکر شده مردم بحرین خواستار استقلالند و این فریب بزرگی بود. در آن موقع عناصر شریفی هم در وزارت خارجه بودند که مرا از امور مطلع می ساختند و موضوعی که آنان به من اطلاع دادند و من نخواستم آن را در مجلس مطرح کنم - زیرا نگران بودم رژیم خائن منصور-هویدا که از کثیف ترین رژیمهای تاریخ ایران است آن را لوث کند- این بود که در ابتدا دولت سابق

و در گزارش سالیانه وزارت خارجه که هر سال چاپ می شد این نکته وجود دارد. این گزارش در مجلس شورای ملی به صورت کامل مشخص نشده بود، به سنا رفته و در آنجا نیز مطرح نشده بود. دولت هم در یک وضعیت تعلیقی بسر میرد زیرا استیضاح شده بود و در پی آن رأی اعتماد نگرفته بود. پس طبق چه معیار و میزانی گیجیاردی در دهم فروردین ۴۹ در بحرین حضور یافته است.

کیهان هوایی: پس بدین ترتیب قبل از ارائه این گزارش که یک مسئله کاملاً صوری و تشریفاتی بود، توطئه ها برنامه ریزی شده بود. یعنی قبل از در جریان گذاشتن مجلس، دولت از سازمان ملل خواسته بود که به بحرین رفته و نظرخواهی کند.

پزشکپور: به از قبل طرح ریزی شده بود، ولی نه برای نظرخواهی. چون به نظر من این اشتباه است یعنی هنگامی که شاه در دهلی نو مصاحبه کرد، اظهار نظر مردم بحرین را به دور از زور و تزویر خواستار شده بود. البته اگر لازم باشد در محلی رفراندم صورت می گیرد فی نفسه عمل صحیحی است، ولی نسبت به حق حاکمیت ملی که به هیچ وجه قابل تجزیه نیست، رفراندم معنا ندارد. بگذریم که اصولاً رفراندمی هم در بحرین صورت نگرفت. مگر در مورد آذربایجان که بر اثر توطئه های حزب توده و روسها مدتی از ایران جدا شده بود می توانست کسی بگوید برویم نظرخواهی کنیم و ببینیم مردم آذربایجان می خواهند با مردم سایر مناطق ایران زندگی کنند یا خیر؟ اصل حاکمیت ملی امری محتوم است. حق مسلم ملت است و کسی نمی تواند در اصل آن خدشه وارد کند. بنابراین آنچه در حقوق بین الملل بعنوان رفراندوم مطرح شده در مورد مناطقی بوده که به عنوان سرزمینهای غیر مختار یا تحت نظام قیومیت، زیر نظر سازمان ملل بودند و البته این رفراندوم هم شروطی داشت که از جمله آن نبود زور و تزویر بود. پس بیان چنین مسئله ای نسبت به قسمتی از یک سرزمین چیزی جز مشارکت در یک توطئه نیست.

من این مسئله را در اولین دیدار با شاه در میان گذاشتم و به او یادآور شدم که طبق اصول، ضوابط، تاریخ، قوانین عدل و انصاف، بحرین جزئی از حقوق ملت ایران است و به هیچ وجه شاید از آن صرف نظر شود. موضع او در آن موقع نباید این مسئله بود، ولی بعد به این حق و تعهد بزرگ پشت کرد و توطئه جدایی بحرین را پذیرفت.

کیهان هوایی: دولت ایران از سازمان ملل خواسته بود که نماینده ای برای کسب نظرات مردم بحرین به آنجا اعزام شود یا سازمان ملل سرخود عمل کرده بود؟

پزشکپور: متأسفانه این از توطئه های رژیم منصور- هویدا بود یعنی از زمان آن مصاحبه کذایی علی امینی و بعد تشکیل رژیم منصور- هویدا و گزارشهای آن دو (در مصاحبه گذشته عباس مسعودی عضو CIA ذکر شده بود که باید بگویم عباس مسعودی ماسون و داریوش همایون عضو CIA بود). این توطئه به نظر من یک توطئه بین المللی و استعماری بود که مهمترین عامل آن دولت خائن وقت ایران بود. در واقع توافق کردند که به این صورت انجام شود و حتی با وجود شیخ عیسی و شرطه های او و نیز حضور نیروهای انگلیس باز جرأت برگزاری یک

نمی تواند روشی تعیین و اتخاذ کند که مغایر با اصول منشور ملل متحد باشد. در اصل ۲۵ هم تأکید می شود اعضای ملل متحد موافقت می کنند که تصمیمات شورای امنیت را برطبق این منشور قبول و اجرا کنند. پس تنها تصمیماتی از ناحیه شورای امنیت می تواند قابل اجرا باشد که موافق با مقررات این منشور باشد. اصلاً این که شورای امنیت تصمیم می گیرد برود تمامی ساختمانها یا خانه های کشوری را جستجو کند که مثلاً آیا اسلحه پنهان کرده اند یا نه، این از وظایف شورای امنیت نیست. این در واقع نقض اصول حاکمیت داخلی آن کشور و مغایر با وظایف شورای امنیت است. اکنون شما می بینید سر سپرده ای مانند صدام را بهانه کرده اند برای این که با این اقدامات، یک سری سنتهای بین المللی ایجاد کنند و بعد با این اقدامات، یک سری سنتهای بین المللی ایجاد کنند و بعد با استناد به این سنتها به سراغ ملتهایی بروند که آخرین امیدهای ملتهای ستم کشیده جهانند.

کیهان هوایی: متأسفانه در حقوق بین الملل، عرف یعنی همین سنتها نیز یکی از منابع حقوق محسوب می شوند.

پزشکپور: بله، به ویژه در حقوق بین الملل این گونه است. خیلی ها به غلط فکر می کنند صدام حسین قدرتی دارد و هنوز ایستاده است، در حالی که او را نگهداشته اند برای اینکه سنتهای ناقص حاکمیت ملتها را پایه ریزی کنند. اصلاً او را مبدل به یک موش آزمایشگاهی کرده اند برای این که سنتهای نو ایجاد کنند و حقوق بین الملل نظم نوین جهانی را به دلخواه خود تنظیم کنند.

اتفاقاً بند ۱۳ از ماده ۳۶ فصل ششم منشور زیر عنوان «تصفیه مسالمت آمیز اختلافات» هم بطلان این اقدامات را نشان می دهد و هم این که کاملاً راه احقاق حقوق از دست رفته را برای ما بازگو می کند. نکته دیگر این که اختلافات قضایی باید بطور کلی توسط طرفین دعوی بر طبق مقررات اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری لاهه به این دیوان ارجاع داده شود. یعنی مرجع رسیدگی به این گونه اختلافات، دیوان دادگستری لاهه است نه شورای امنیت. پس سازمان ملل از یکسو نمی تواند در امور مربوط به صلاحیت ذاتی کشورها دخالت کند و از سوی دیگر اگر اختلافی بین کشورها وجود داشته باشد و کشوری بخواهد به سازمان ملل مراجعه کند مرجع رسیدگی، دیوان لاهه است نه شورای امنیت. این دادگاه اساسنامه خاصی دارد که پس از پایان جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸ تدوین شد و غالباً بطور منصفانه ای به شکایات رسیدگی کرده است؛ از جمله در مورد شکایت شرکت نفت سابق ایران و انگلیس و نیز شکایت دولت انگلیس علیه ایران که در هر دو مورد این دادگاه ایران را ذی حق دانست. مسئله دیگر در مورد صلاحیت دادگاه داوری بین المللی لاهه است. یعنی یک دعوی در صورتی در یک مرجع قضایی قابل طرح است که آن مرجع صلاحیت نسبی برای رسیدگی داشته باشد. مطابق حقوق بین الملل دادگاه داوری لاهه هم، چنین صلاحیتی دارد. انگلستان در آن موقع اعتراضی داشت که نمی توانست داشته باشد. باید به لاهه مراجعه می کرد و اصولاً انگلستان اختلافی نمی توانست با ما داشته باشد. یک کشور استعمارگر، به استعمار خود پایان داد. می خواهد برود یا بیرونش کرده اند، خوب باید آن سرزمینهای غصب شده به صاحب حق برگردد و طبعاً از طرف منطقه غصب شده و استعمار شده هم که نمی تواند ادعایی داشته باشد.

شوروی با این قطعنامه مخالفت کرده بود و خیلی ها گمان می کردند که اینها دلشان بحال ملت ایران و مردم بحرین سوخته است، در حالی که این نبود و دولت شوروی در همکاری با انگلیسیها و در حقیقت با فشار آنها به عنوان وکیل دولتهای عربی پیشنهاد کرد که باید در آن قطعنامه تصریح شود مردم بحرین به عنوان یک سرزمین عربی خواستار استقلالند و آنگاه این قطعنامه با چنین توطئه هایی به اتفاق آرا تصویب شد.

کیهان هوایی: منظور این بود که حتماً یک ماهیت عربی به بحرین بدهند- تا هرگونه پیوند آن با ایران را قطع کنند؟

پزشکپور: بله، منظور تداوم همان سیاستهایی بود که از ۷۰ سال پیش اجرای آن شروع شده بود و هدف آن ایجاد دولتهای پوشالی عربی، عربی کردن خلیج فارس و خدشه دار کردن حاکمیت ملی ایران و تجزیه مناطق مختلف آن بود. مگر ما قبلاً چیزی به نام عراق داشتیم؟ عراق جایی بود که با دادن استقلال ظاهری به میان رودان یا بین النهرین، با برنامه های کننل لورنس آن را به وجود آوردند. حدود جغرافیایی این منطقه از عراق کنونی شروع می شود و به اراک کنونی در ایران ختم می شود. پس از جنگ بین الملل اول و در جهت تجزیه دولت عثمانی، یک دولت ساختگی ایجاد کردند و نام عراق را بر آن نهادند. خوب این برای چه بود؟ برای این که رابطه ایرانیان این منطقه با سرزمین مادر یعنی ایران را قطع کنند. پس عمل شوروی هم در راستای همین توطئه ها بود. توطئه هایی که هنوز ادامه دارد و هرچه بیشتر هشیاری مردم و مسئولین را می طلبد.

کیهان هوایی: آیا سرانجام، این قطعنامه به دست شما رسید و شما از مفاد آن مطلع شدید یاخیر؟

پزشکپور: خیر، این قطعنامه نه به دست من رسید و نه در مجلس ایران مطرح شد و چون طرح نشده بود دارای هیچ نوع ارزش حقوقی و اعتبار قانونی نبود و نیست. من از این نکته مطلع بودم و می دانستم اگر در آن موقع آن را مطرح کنم سبب می شود رفع اشکال کنند. از این روی طرح نکردم و با خود گفتم بماند برای روزی که عناصری همت والا داشته باشند و در پی مطالبه حقوق حقه ایران برآیند و این بهترین پرونده است که در برابر هر دادگاه مصلحی که گذاشته شود بی گمان رأی به حقانیت ملت ایران خواهد داد.

کیهان هوایی: شما در ابتدا صحبت اولین دلیل بر نقض این قطعنامه را تعارض آن با بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد ذکر گردید. دلایل دیگر بر رد این قطعنامه به نظر شما چیست؟

پزشکپور: من قبلاً نیز توضیح دادم که در اصول مربوط به منشور ملل متحد و میثاقهای متعدد تصریح شده که توافق دولتها و مراجعات آنها به سازمان ملل هنگامی معتبر است که موافق اصول اساسی کشورها باشد والا هر خود کامه ای می رود و بخشی از حقوق یک ملت را می بخشد. پس اولاً هیچ کشوری نمی تواند برخلاف حقوق اساسی خود به سازمان ملل مراجعه کرده و حقوق حقه خود را ببخشد؛ ثانیاً در بند ۲ اصل ۲۴ که وظایف و اختیارات شورای امنیت را بیان می کند تصریح شده است که شورای امنیت در اجرای مسایل بر طبق مقاصد و اصول ملل متحد عمل می کند. پس شورای امنیت به عنوان این که شورای امنیت است

پزشکپور: به کاملاً همین است. بهتر است در اینجا من نمونه ای را عرض کنم که اتفاقاً رأی دادگاه لاهه در مورد بخشی از جزایر در همین خلیج فارس است و این در واقع به عنوان یک رویه می تواند مورد استفاده ما قرار می گیرد. رویه عبارت است از اعلام نظر یک مرجع قضایی که به جای قانون قرار می گیرد. پس رأی که لاهه داد و اکنون آن را بازگو می کنم خود یک رویه است و می تواند در مورد قسمتهای دیگر خلیج فارس هم بکار رود. البته قبلاً هم در مورد این قریه صحبت کردم. قریه «باسعیدو» - که اشتهاً ابوسعید ذکر شده بود- در منتهی الیه شمال غربی جزیره قشم است و قبلاً به آن «قلمدانی» می گفتند و توسط نیروی دریایی انگلیس اشغال شده بود. ضمناً گورستان افسران و سربازان انگلیس در خلیج فارس نیز بود. به هر حال انگلیسیها آنجا پرچم زده بودند و ادعای مالکیت داشتند. خوب اگر این طور است اینها در همین تهران، در سفارت تابستانی انگلیس، یک گورستان دارند پس می توانند ادعای مالکیت کنند! در زمان دربار شهید یابندر، مرد میهن خواه و ضد استعمار (در مجله ای از مجلات وزارت دریاداری انگلیس من مشاهده کردم که آن زمان توصیه شده بود که هر ناوی انگلیسی که در خلیج فارس حرکت می کند بداند که یابندر یکی از دشمنان انگلیس است و از هر فرصتی باید برای از پای در آوردن او استفاده شود و البته در سوم شهریور ۱۳۲۰ این کار را کردند) انگلیسیها مسئول گمرک آنجا را که امور با سعیدو را اداره می کرد، بازداشت کردند. این بازداشت که در ۱۷ مهر ۱۳۱۲ روی داد در روزنامه های تهران منعکس شد و یابندر یک گزارش تند و شدیدی را برای دولت وقت فرستاد. در نتیجه دولت در همین سال به داده داوری لاهه شکایت کرد و با این که دولت استعماری انگلیس هنوز در آنجا پایگاه داشت و آنجا گورستان سربازان و افسران بود، رای دادگاه لاهه به نفع ایران بود و انگلیسیها مجبور شدند با سعیدو در واقع قشم را ترک کنند و این یک رویه شد. مگر اکنون ضرورتی دارد که ما برای اثبات حاکمیت خود بر قشم دلیل بیاوریم؟ این جزیره متعلق به ایران است و این مسئله شامل سه جزیره (ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک) و بحرین هم می شود. من بارها گفتم که قبل از تشکیل امارات متحده عربی در سال ۱۹۷۱ این ایران بود که بر آنجا حاکمیت داشت و این اگر به لاهه برود طبعاً در آنجا سوابق تاریخی را مطالعه می کنند و اصولاً هر مدعی به دادگاه لاهه برود و دادگاه به آن سابقه مراجعه کند رأی را به طرف ذی حق صادر خواهد کرد، یعنی دولت ایران. حال با توجه به این نکات خوانندگان عزیز در می یابند که چرا انگلیسیها رژیم گذشته را وادار کردند که برای ارتکاب آن خیانت به شورای امنیت برود. زیرا اگر شکایت به دادگاه لاهه یعنی مرجع اصلی برده می شد دادگاه لاهه چنین رأی نمی داد. بنابراین من اطمینان دارم روزی با مراجعه به دادگاه بین المللی لاهه و اقامه دادخواست حق طلبانه جامعه ایرانی و ارائه دلایل و نیز بیان خیانتها و تعدی هایی که بر حقوق ملی و حاکمیت ما صورت گرفته است - حقوق ملت ایران و مردم سواحل جنوبی خلیج فارس و مردم بحرین - می توانم حقوق از دست رفته خود را بازپس گیریم. و اما نکته دیگری که در این فضا لازم است عرض کنیم این است که در بسیاری از اصول منشور ملل متحد یا میثاقهای پیوست آن، آمده است که تنها اعلام توافق دولتها کافی نیست، بلکه این توافقها باید براساس حقوق اساس کشورها باشد. یعنی باید اسنادی به دبیر کل سازمان ملل

من باید در اینجا بیان کنم که در قرارداد برلن، که اولین قرارداد بین المللی بود، روی هویت تاریخی ملتها بسیار تأکید شد و من تعجب می کنم چرا برخی در اظهار نظرهای خود هویت تاریخی یک ملت - که شناسنامه آن ملت است - را نفی می کنند. حال اگر آمدند کشورهایی را به زور ساختند و مهر حقوقی بر پیشانی آنها زدند ما باید آنها را بپذیریم و اصل هویت تاریخی را که اصل بسیار مهمی است نادیده بگیریم؟

می دانیم که به دور از هویت تاریخی، پس از جنگ جهانی اول عثمانی را تجزیه کردند. ایران را تجزیه کردند و بعد به عنوان «غیر خود مختار» و «تحت قیمومیت» و بعد هم به عنوان «کشور»، آنها را در سازمان ملل به ثبت رساندند.

من تعجب می کنم از استاد دانشگاهی که در صدا و سیما در مورد مسائل حقوق بین الملل سخن از سرزمینهای «مکشوفه» می گوید و این که اگر ۵۰ سال در سرزمینی کسی ادعایی نداشت یا حاکمیت دولتی که آن سرزمین را کشف کرده بود استمرار داشت دیگر آن کشور مالک آن سرزمین می شود. این مربوط به حقوق بین الملل است و اصلاً هیچ سرزمینی اینطور نبود. یعنی ما سرزمینهای غیر مکشوفه نداریم. سرزمینهایی که در دنیا هست همه سرزمینهای مکشوفه است و سه حالت بیشتر ندارند: ۱- سرزمینهایی است در قلمرو دولتهای مستقل ۲- سرزمینهایی است که پس از تشکیل سازمان ملل به صورت خودمختار تحت نظارت سازمان ملل بودند ۳- سرزمینهایی که تحت قیمومیت بودند و آنها هم پس از رفتن مستقل می شوند. پرسش من این است که تمامی این مناطق که ید استعماری انگلیس بر آن مسلط بوده مشمول کدام یک از این عناوین است؟ اینها همه در محدوده دولت ایران بوده است. برای اینکه نه خودمختار بوده و نه سرزمین تحت قیمومیت و انگلستان اینها را به تصرف خود درآورد؛ چه بحرین و چه جزایر دیگر را و طبعاً این مشمول عناوین فوق نمی شود. پس انگلیس هیچ ادعایی نمی تواند علیه ما داشته باشد و اصلاً خود شارجه نیز در قلمرو دولت ایران بوده و بحرین نیز جزو قلمرو ایران بوده است و همانطور که وقتی دست نشاندگان روسها از آذربایجان رفت، حاکمیت دوباره ایران مستقر شد، پس از خروج انگلیسیها، حاکمیت دولت ایران در آنجا باید مستقر می شد و این مسئله ای است که چون و چرا ندارد و جنبه حقوقی آن در حقوق بین الملل کاملاً مشخص است.

در اینجا باید عرض کنیم که به فرض محال اگر استعمار انگلیس ادعایی داشت یا اصلاً فرض کنید شیخ عیسی، عامل انگلیسیها، ادعایی داشت باید به دیوان دادگستری لاهه شکایت می برد. اما آن را در شورای امنیت مطرح کردند، برای اینکه یک جنایت بر ضد تاریخ و حقوق بین الملل و حقوق اساسی ایران و حقوق مردم بحرین را ماست مالی کنند. البته چنین جنایتی قابل ماست مالی شدن نیست و اگر هیچ گونه مقاومتی صورت نمی گرفت و از تصویب مجلس می گذشت باز اعتبار قانونی نداشت.

کیهان هوایی: حصر منطقی سخنان شما این است که اینها در مورد بحرین یا اختلاف داشتند یا نداشتند. اگر نداشتند که طبق موازین حقوقی تداوم تسلط بر آن غضب محسوب می شود و اگر داشتند باید به دادگاه لاهه مراجعه می کردند نه شورای امنیت.

تطبيق نکرد. اینها مشاوران و رایزنانی دارند که نسبت به مسائل آگاه و مسلطند. چطور در این مسئله وارد عمل نشدند و قانونی یا غیر قانونی بودن این عمل را روشن نکردند؟ پس به فرض محال اگر در صلاحیت شورای امنیت هم رسیدگی به این موضوع باشد چون اسناد به دبیر کل تحویل داده نشده و اگر داده شده غیرقانونی و جعلی و به هیچ وجه منطبق با قانون اساسی کشور نبوده، این اقدام غیر قانونی و نامشروع است. و باز تأکید می‌کنم تمامی کسانی که در این خیانت دست داشتند از شاه، دولت، نمایندگان مجلسین، اعضای هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل، رئیس ستاد ارتش و همه کسانی که به نحوی در این توطئه نقش داشتند در این مورد خائن بوده و باید به مجازات برسند. در عین حالی که لازم است اسامی این خائنین به حقوق ملت ایران برای آگاهی عموم در جراید نشر شود.

... ادامه دارد

تحویل شود که مراجع قانونی آن کشور، آن را تأیید کرده باشند. حال اگر مجلسی دارد مجلس، اگر تأیید رئیس کشور را می‌خواهد تأیید و صحه آن و اگر مجلسین متعدد دارد باید به تأیید آنها رسیده باشد. این از اصول مسلم منشور ملل متحد و میثاقهای بین‌المللی است. برای اطلاع خوانندگان عزیز اصل ۲۶ منشور که میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است را ذکر می‌کنم: «این میثاق موکول به تصویب دستگاههای مقننه کشورها است و اسناد تصویب باید به دبیرکل سازمان ملل سپرده شود.»

خوب این یعنی چه؟ کاملاً روشن است که باید به تصویب دستگاههای مقننه کشورها برسد و بعد تصریح شده که این اسناد به دبیر کل سازمان ملل سپرده شود. پس آقای اوتانت باید اسناد چنین مصوبه‌ای را مطالبه می‌کرد. مگر با حقوق یک ملت با شعر و غزلی که امثال هویدا می‌خوانند می‌توان معامله کرد؟ چطور آقای اوتانت از دولت، مصوبات مجلسین را نخواست؟ چطور آنها را با قانون اساسی

خاطرات سیاسی دکتر نصرت الله جهانشاه لو افشار

به کوشش نادر پیمانی

آقای دکتر نصر الله جهانشاه لو افشار، معاون میر جعفر پیشه‌وری در غائله‌ی آذربایجان، از اعضای گروه معروف به ۵۳ نفر و... در سال ۱۲۹۲ در تهران به دنیا آمد. وی در سال ۱۳۱۳ به دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه تهران راه یافت و در همین سال، با تقی ارانی آشنا شد و کار اندیشه را آغاز کرد. در سال ۱۳۱۶، همراه با ۵۲ تن دیگر، به اتهام فعالیت‌های اشتراکی دستگیر و زندانی شد. پس از رخدادهای سوم شهریور ۱۳۲۰، همراه با گروهی از هم‌بندان، از زندان آزاد شد. وی، هم‌زمان با تحصیل پزشکی و دریافت درجه‌ی دکترا در این رشته، به حزب توده پیوست و فعالیت رسمی سیاسی خود را آغاز کرد.

دکتر جهانشاه لو، در سال ۱۳۲۴ با تشکیل فرقه‌ی دموکرات در آذربایجان، به عنوان معاون اول پیشه‌وری (باش وزیر) وارد فرقه دموکرات شد. با برچیده شدن بساط فرقه در سال ۱۳۲۵، به باکو رفت بعد از چند سال، در مسکو سکونت گزید و در آنجا، موفق به دریافت تخصص پزشکی و دکترای علوم سیاسی شد.

وی سپس از مسکو به لایپزیگ (آلمان شرقی) رفت و اکنون در شهر برلین (پایتخت آلمان) زندگی می‌کند. از میان ۵۳ نفر، تنها آقایان دکتر نصرت الله جهانشاه لو و دکتر انور خامه‌ای، زنده‌اند.

خاطرات سیاسی دکتر جهانشاه لو، بخش‌های تاریکی از تاریخ معاصر ما را روشن می‌کند. وی با نوشتن و انتشار خاطرات خود، خدمت بزرگی به میهن خویش انجام داد و ماهیت حزب توده و فرقه دموکرات را در امربری از اتحاد شوروی آشکار کرد.

کتاب حاضر در دو جلد، در سال‌های ۱۳۶۱ (جلد اول) و ۱۳۶۷ (جلد دوم)، از سوی نویسنده در آلمان منتشر شد. سپس این کتاب در تابستان ۱۳۸۳ با اجازه نویسنده و به کوشش نادر پیمانی، در یک جلد از سوی شرکت (KETAB Corp) در شهر لوس آنجلس (آمریکا) روانه‌ی بازار شد. هم‌چنین در ایران نیز یک متن بی‌کیفیت و بدون اجازه‌ی نویسنده در شمارگان واقعی اندک در سال‌های اخیر منتشر گردید.

ما و بیگانگان

خاطرات سیاسی
دکتر نصرت‌الله جهانشاه لو افشار

به کوشش نادر پیمانی

کتاب فوق‌حالی روشن‌گری‌ها بسیار در مورد حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان و فرمان برداری این دو جریان شکست‌خورده تاریخ معاصر ایران از حکومت شوروی بوده و همچنین در شرح حالی کوتاه از اعضای حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان از جمله آقایان عبدالصمد کابخش، نورالدین کیانوری، سید جعفر پیشه‌وری و اردشیر آوانسیان پرداخته و همچنین شرح حال و آخرین روزهای زندگی مردان مظلوم و بزرگی همانند دکتر تقی ارانی که نام ایشان به عنوان بازیچه‌ای برای حزب توده و اهداف شوم این حزب تبدیل شده است در خاطرات ایشان آورده شده است.

تاریخ مبارزات پان ایرانیستی با توجه به جلوه ها و مراحل گوناگون مبارزاتی و جلوه های تشکیلاتی آن به سه مرحله متمایز و مشخص نهضت پان ایرانیسم، مکتب پان ایرانیسم و سپس حزب پان ایرانیست (همراه با سازمان ها و احزاب دیگر پان ایرانیست) تقسیم بندی می گردد.

دورانی که با تلاش ها و کوشش های نوباوگان و نوجوانان ایران پرست بدون نام مشخص آغاز و بعد تحت گروههایی با نام هایی چون انجمن و گروه انتقام و ... ادامه یافت تا زمانی که به دنبال شهادت علیرضا رئیس، برای نخستین بار، واژه «پان ایرانیسم» به عنوان یک آرمان سیاسی مطرح شد، دوران نهضت پان ایرانیسم نامیده می شود که به آن خواهیم پرداخت. در ۱۵ شهریور ۱۳۲۶ مکتب پان ایرانیسم تشکیل گردید و به دنبال آن در سالهای بعد حزب پان ایرانیست و سایر سازمان های پان ایرانیستی ایجاد شدند.

داده شده که موضوع را پیگیری و در صورتی که مساله جدی است، اقدامات لازم به عمل آید؛ متأسفانه این سند اکنون در دسترس این جانب نمی باشد. این کوشش های نوجوانان وطن پرست دبستان امیر معزی، زمینه ساز پیدایش گروهها و سازمان های دیگر ناسیونالیست و میهن پرست گردید که به بررسی برخی از آنها می پردازیم.

باشگاه ایران دوست (انجمن ایران دوستان)

در سال ۱۳۲۱ سرور محسن پزشکیپور، که در سال اول دبیرستان البرز بودند، به همراه گروهی از نوجوانان و جوانان دبستان امیر معزی و محله پول چوبی و تعدادی دیگر، انجمن ایران دوست را بنیان نهادند. از جمله اعضای این باشگاه محسن پزشکیپور، علینقی عالیخانی، محمدرضا عاملی تهرانی، مهدی عبده، ناصر معاضدی، داریوش همایون، مهدی بهره مند، ابوالقاسم پورهایمی و فرید سیاح سپانلو بودند و عباس شاپوری، هنرمند نامی بعدی، نیز با آنان رفت و آمد داشت. باشگاه ایران دوست دارای آرم بود و در بالای برگه های عضویت آن نوشته شده بود:

شعار ماست دلیری و جان فداکردن

ز بهر میهن خود، سر ز تن جدا کردن

گروههای دیگری نیز در آن سالها، با این جوانان همکاری داشتند که می توان به گروه آتش (منشور گرگانی و منوچهر اطمینانی و ...) و گروه جویندگان (سیاوش کسرابی، مهدی آق بیاتی، جهانگیر مقدادی، محمدعلی دبیری، حسن حسابی، کیوان شافع، علی اصغر بنی عزیزی، امیر هوشنگ عسگری و ...) اشاره کرد. بعدها سه گروه یاد شده، یعنی انجمن ایران دوست، گروه آتش و جویندگان، با هم همکاری بیشتری نموده و نگهبانان ایران^۱ را به وجود آوردند. آقای خداداد

^۱ نوشته آقای دکتر امیر هوشنگ عسگری (مدیر سابق مجله خوشه) در مجله راه زندگی منتشره در خارج از کشور.

بررسی تحلیلی تاریخ نهضت پان ایرانیسم

و حزب پان ایرانیست

(بخش دوم)

مهندس رضا کرمانی



آغاز کوشش های ایران پرستانه، منجر به پیدایش و بنیان گذاری نهضت پان ایرانیسم

در نخستین یکشنبه آبان ماه ۱۳۱۶ خورشیدی، در کلاس درس چهارم دبستان امیر معزی تهران، چهار دانش آموز که در کلاس به ایران دوست بودن یکدیگر پی برده بودند، گروهی آمده و با خون خود متنی را امضاء نمودند که همواره در راه ایران تلاش کنند. این چهار نفر عبارت بودند از: محسن پزشکیپور، محمدرضا عاملی تهرانی، ابوالقاسم پورهایمی و مهدی بهره مند، که خوشبختانه سروران محسن پزشکیپور و ابوالقاسم پورهایمی در قید حیات می باشند. آنان در آن سال به دفتر مدرسه احضار شدند و از آنان توضیح خواسته شد. در سال پنجم دبستان، برادران زهره و برادران جوان (که دکتر جوان خوشبختانه هنوز در قید حیات هستند) و هرمز دری و والی امیر ابراهیمی (که متأسفانه هر دو فوت نموده اند) به جمع این نوجوانان ایران پرست می پیوندند.

در شهریور ۱۳۲۰ و به دنبال تجاوز شوم متفقین به ایران، این نوجوانان با همراهی گروهی دیگر، حماسه ای بزرگ آفریدند. در روز ۲۸ شهریور که تانک های شوروری به تهران وارد شده و در خیابان های تهران به حرکت درآمدند، در سر کوچه معروف به آسیاب باری واقع در محله پل چوبی فعلی، گروهی ۱۵ تا ۲۰ نفره از این نوجوانان شامل محسن پزشکیپور، محمدرضا عاملی تهرانی، ابوالقاسم پورهایمی، مهدی بهره مند، هرمز دری، برادران ضیایی، برادران زهره و برادران جوان از دبستان امیر معزی و تعدادی از نوجوانان آن محله از جمله پرویز صفیاری و فرید سیاح سپانلو، با سنگ به تانک های متجاوز روسی حمله بردند.

آقای خسرو معتضد، پژوهشگر سرشناس، در یکی از شب های سال ۱۳۸۲ به دفتر کار آقای محسن پزشکیپور (در خیابان شریعتی، کوچه دیباج) تشریف آورده و ابراز داشتند که از بایگانی راکد وزارت خارجه می آیند و در آنجا سندی را دیده اند که در آن فرمانده تانک های شوروی به مقامات مافوق خود گزارش داده که عده ای در محله پل چوبی به تانک های آنها حمله کرده اند و در پی آن دستور

۱- نهضت محصلین: «باشگاه ایران دوست» با فعالیت های وسیع و میهن پرستانه ای که در میان جوانان و بویژه دانش آموزان شهر تهران داشت شهرت و اعتبار بسیار کسب نموده بود.

موضع گیری و موقعیت باشگاه ایران دوست و فعالیت های چشم گیر اعضای آن سبب گردید از سوی گروه های متعددی پیشنهاد همکاری و ائتلاف به باشگاه ایران دوست ارائه شود.

از جمله این پیشنهاددهندگان، جهانگیر تفضلی بود که در آن هنگام حزب پیکار و روزنامه نبرد را اداره می نمود. حزب پیکار و روزنامه نبرد در آن هنگام، از جمله احزاب و نشریاتی بودند

که زیر شعارهای میهن پرستی مبارزات خود را ادامه می دادند.

جهانگیر تفضلی، در یکی از جلسات باشگاه ایران دوست، که در آن هنگام در منزل خداداد فرمانفرمایان تشکیل می گردید، حضور یافت. او پیشنهاد نمود که باشگاه ایران دوست به حزب پیکار ملحق شود، و فعالان باشگاه، سازمان جوانان حزب پیکار را اداره نمایند.

اما، همانگونه که قبلاً نیز یادآور شدم، در مبارزه ی عظیمی که ما گروهی نوجوان با الهام از احکام سرنوشت محتوم ملت ایران و به ندای تاریخ و فرهنگ جامعه ی بزرگ ایرانی آغاز نموده بودیم، به مبارزات و کوششهای نسل حاکم اعتقاد جازم نداشتیم. حوادث سالهای پس از آن و اینکه هر یک از مبارزان نسل حاکم، به یکی از جبهه های ضد ملی پیوستند، جهت دریافت و بینش، نظرات ما را مدلل ساخت. جهانگیر تفضلی، پس از چندی فعالیت های حزبی را تعصیل نمود و از مهره های مؤثر هیأت حاکمه ی رژیم گذشته شد و نهایت آنکه لباده ی ماسونری را بر تن نمود. عجیب تر از آنکه، بسیاری از همکاران او در آن زمان، یا در صفوف حزب توده قرار گرفتند و یا به عضویت لژهای فراماسونری درآمدند.

«باشگاه ایران دوست» گذشته از ادامه ی مبارزات خود، همچنان در صدد ایجاد هم آهنگی با گروه های دیگر، برای برپاسازی جبهه ای وسیع از مبارزان جوان و میهن پرست بود. در این مورد ما با نهایت صمیمیت و خلوص نیت، به دنبال همراهان و همگامان دیگر می گشتیم.

گذشته از من و «آژی»^۳ اسامی چند تن از فعالین باشگاه ایران دوست در آن هنگام به این شرح است:

علینقی عالیخانی- ناصر معاضدی- فرخ نبیش آق ولی- خداداد فرمانفرمایان- پرویز صفیاری- فرید سیاح سپانلو.

مجله ی دست نویس «بهار ایران» از باشگاه ایران دوست که یک مجله دست نویس بود منتشر شد (توسط پزشکپور و معاضدی) که در بالای آن نوشته بود:

شعار ماست امیری و جان فدا کردن

ز بهر میهن خود سر زتن جدا کردن

علینقی عالیخانی- دانش آموز سال دوم دبیرستان بود که توسط ناصر معاضدی که از مؤسسان باشگاه ایران دوست بود، برای پیوستن به نهضت معرفی گردید. علینقی

فرمانفرمایان نیز به عضویت باشگاه ایراندوست درآمده و جلسات گروه در منزل ایشان تشکیل می گردید. کوشش های باشگاه ایران دوست به قدری گسترش یافت که جهانگیر تفضلی (که حزب پیکار را داشت) در سال ۱۳۲۲ به جلسه باشگاه ایران دوست آمده و درخواست نمود که این باشگاه به صورت سازمان جوانان حزب پیکار درآید؛ این پیشنهاد توسط افراد آن باشگاه پذیرفته نشد. بسیاری دیگر از افراد و اعضای گروه های میهن پرست که در سنین ۱۶ و ۱۷ سالگی بودند در آن سالها با آقای محسن پزشکپور و باشگاه ایران دوست در تماس بودند.

شرح آن سالها را از روی دست نوشته سرور محسن پزشکپور، که در هنگام تبعید اجباری ایشان در پاریس تنظیم شده^۲، با همدیگر مرور می کنیم:

روند تکامل تشکیلاتی نهضت پیش از بنیان گذاری مکتب پان

ایرانسیم

«سال ۱۳۲۴ فرا رسید. جنگ دوم جهانی پایان یافت. اما علیرغم قرارداد تهران، روسها بطور آشکار و امپریالیسم غرب بطور غیر آشکار، از ایران بیرون نرفتند. در این مرحله، گو اینکه مبارزان نهضت پان ایرانسیم در سنین جوانی بودند، اما به سبب چند سال مبارزات گذشته خود، از آموزشهای فکری و مکتبی و تجارب مبارزاتی بسیار برخوردار شده بودند. بنابراین، فعالانه در عرصه ی مبارزان برضد هرگونه سیاست ضد ایرانی و تجزیه کشور، مشارکت داشتند. در همین مرحله بود که پیوندهای محکمی میان مبارزات نهضت و بسیاری از میهن پرستان دیگر، که در صفوف تشکیلاتی قرار نداشتند، به وجود آمد.

ما، که بسیاری از سرسپردگان و خودفروختگان را می شناختیم، بعدها از ادعای میهن پرستی و مبارزات ضد استعماری آنان، در شگفت شدیدیم. این آگاهی بر گذشته ی ننگین چنین عواملی باعث شد که در مراحل بعد، نهضت هدف حملات و یورشهای ناجوانمردانه ی بسیار قرار گیرد و ما نیز متقابلاً به آنها اجازه ندادیم چهره ی نهضت را مخدوش کنند.

گفتنی است که ما پان ایرانسیمت ها، که در مرحله نوجوانی و جوانی یکی از خطرترین، گسترده ترین و قاطع ترین مبارزات ملی و ضد استعماری را آغاز کرده و ادامه داده [بودیم]، در هر شرایطی برابر هر توطئه ی ضد ایرانی [ایستاده بودیم]. چند سال از آغاز مبارزات ما می گذشت؛ نهضت نه تنها از نظر فکری و ایدئولوژیکی غنای لازم را یافته بود، بلکه از تجربه های بسیار تشکیلاتی نیز، بهره مند شده بود.

پس از باشگاه «ایران دوست» فعالیت های نهضت در مراحل گوناگون تشکیلاتی ادامه یافت، تا آنکه پس از مدت زمانی تلاش و تجربه، شاخه ی پنهانی نهضت، به صورت محور اصلی مبارزات در آن شرایط، زیر عنوان «انجمن» شکل گرفت. مجملی از فعالیت ها و شکل سازمانی کوششهای نهضت، در فاصله زمانی میان، «باشگاه ایران دوست» و «انجمن» بدین شرح می باشد:

^۲ این دست نوشته ها که متأسفانه چند صفحه اول و آخر آن افتاده است جهت ثبت

در تاریخ عیناً آورده می شود.

^۳ دکتر محمدرضا عاملی تهرانی

توفنده و ناآرام او، رگه های بسیار از صمیمیت و مهربانی هست. او تحصیلات خود را در رشته اقتصاد و امور حسابداری ادامه داد و فوق لیسانس را در آمریکا گرفت. تا مدیریت کل وزارت دارائی، خدمات دولتی را ادامه داد. در این هنگام، گروهی دیگر از دانش آموزان که در سنین گوناگون تحصیلی بودند گردهم آیی داشتند. این گروه در منزل نادر نادرپور که در کوچه نکیسا خیابان فردوسی واقع بود، فعالیتهای خود را متمرکز نموده بودند. گردانندگان و اعضای مؤثر این گروه عبارت بودند از:

نادر نادرپور - محمود کشفیا - حسین نجم آبادی - صیرفی (که اکنون نام کوچک او را به خاطر ندارم، رابط مذاکرات برای هم آهنگی، او بود).
باشگاه ایران دوست و گروه متمرکز در منزل نادر نادرپور برای ایجاد هم آهنگی به توافق رسیدند. در نتیجه «نهضت محصلین» شکل گرفت.

«نهضت محصلین» در موضعی ملی و مستقل قرار داشت. برای گردآوری محصلین و تقویت جنبه های مبارزاتی صنفی، برنامه ی ویژه ای به شرح زیر تنظیم گردید:

الف - تبدیل دوره ی تحصیلی از سال چهارم دبیرستان به بعد، به دوره های تخصصی از قبیل رشته های: ادبی، طبیعی، علوم و غیره (برنامه ای که بعدها به مورد اجرا گذارده شد).

ب - تخصیص ساعات کار مدارس در ایام صبح، به آموزش علمی.

پ - تخصیص کار مدارس در ساعات بعد از ظهر به آموزش فنی و حرفه ای.

ت - ایجاد کارگاهها، آزمایشگاهها برای تعمیم آموزش های حرفه ای و فعالیت جنی در کلیه دبیرستانها.

نشانی هم به عنوان نموداری از اتحاد دو گروه برای «نهضت محصلین» انتخاب شد. «نهضت محصلین» با اتکا بر روش مستقل ملی و برنامه های منطقی صنفی که از آن یاد شد، در مدتی اندک، در غالب دبیرستانهای تهران بویژه دبیرستانهای البرز، ایرانشهر (قرب) و دارالفنون مورد استقبال دانش آموزان قرار گرفت. «نهضت محصلین» توانست در سطح عمومی دبیرستانها حرکت های وسیعی را طرح ریزی کند.

در این هنگام فعالیت های حزب توده، نفوذ و وسعت چشم گیری یافته بود. حزب توده برای از هم پاشیدن فعالیت ها و تشکیلات «نهضت محصلین» اقدامات وسیعی را دنبال نمود.

نتیجه فعالیتها و تبلیغات وسیع حزب توده، این بود که گروه نادرپور و کشفیا تمایلاتی برای هم آهنگی با حزب توده ابراز داشتند.

بدیهی است، هسته ی وابسته به «باشگاه ایران دوست» با آن مبانی و تکیه گاه های میهن پرستانه، با چنین کشش و تمایلی نه تنها موافقت نداشت، بلکه با شدت برابر آن موضع گیری نمود.

پس از مدتی، عملاً همکاری دو گروه متوقف شد، به سبب اختلاف بزرگ آرمانی و استراتژیکی، متوقف گردید.

نادر نادرپور و دکتر محمود کشفیا، به حزب توده پیوستند. این دو نیز سپس به اتفاق خلیل ملکی که از رهبران و تئورسین های به نام حزب توده بود، پس از وقایع آذربایجان از حزب توده انشعاب نمودند و جمعیت سوسیالیستهای ایران را

عالیخانی، فرزند عابدین عالیخانی، از هوش و استعداد لازم برخوردار بود و در فعالیت های تحصیلی خود نیز کوشا و ساعی بود.

در اندک زمانی، موقعیت مناسبی در صفوف نهضت یافت. همکاریهای او تا سالیان دراز ادامه داشت. او یکی از سه تن اعضای شورای تنظیم کننده کتاب «بنیاد مکتب پان ایرانیسم» بود.

علینقی عالیخانی پس از گذراندن دوره لیسانس دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران، برای گذراندن دوره دکترا به پاریس عزیمت نمود. پس از انتصاب جهانگیر تفضلی به سمت سرپرست محصلین ایرانی در پاریس، او روابط نزدیکی با علینقی عالیخانی برقرار نمود. نهضت برقراری چنین روابطی را تأیید نمی نمود. بنابراین روابط نهضت با عالیخانی به سردی گرائید. پس از اتمام تحصیلات او و مراجعت وی به ایران، به او تذکر داده شد که از میان همکاری با نهضت و ادامه ی دوستی که در پیش گرفته است، یکی از آن دو را انتخاب نماید. عالیخانی، همکاری منفرد خود را با نظامات حاکمه ترجیح داد، بنابراین کلیه ی روابط تشکیلاتی و نهضتی با او قطع شد. او پس از طی مراحل، در دولت علم که تفضلی از دوستان او بود، به وزارت صنایع و سپس در کابینه های بعدی، برای سالیان بسیار، در پست وزارت اقتصاد قرار داشت. مدتی نیز ریاست دانشگاه تهران را به عهده او گذاردند.

ناصر معاضدی - از سال اول در دبیرستان البرز با نگارنده، هم کلاس بود. از همان هنگام او به فعالیت های نهضت پیوست. ناصر معاضدی فرزندی از خانواده ای از اهالی کرمانشاه بود. او عضوی صمیمی، مبارز و کوشنده بود اما، حساسیت شدیدی که وجود او را دربر گرفته بود، مدام تن و روان او را با ناملایمات و دگرگونیهای بسیار درگیر نمود.

او پس از طی دوره ی اول دبیرستان به فعالیت هنری در زمینه ی تهیه فیلم و سناریو و هنرپیشگی پرداخت. هرچند در سالان اخیر، توانائی ادامه ی فعالیت های تشکیلاتی را نداشت، اما همواره روابط صمیمانه و مشتاقانه ی خود را با نهضت ابراز می نمود.

فرخ نبیث آق ولی - فرزند نبیث آق ولی، یکی از مردان با فضیلت و از شاعران دوره معاصر است و از سال اول دبیرستان با یکدیگر همدرس بودیم. تا هنگامی که در ایران بود (سال چهارم دبیرستان) همکاری خود را با نهضت ادامه می داد.

خداداد فرمانفرمائی - سال اول دبیرستان بود که [به] وسیله ی «آژیر» به نهضت معرفی گردید. پس از چندی، نشست های «باشگاه ایران دوست» در منزل او که در خیابان هدایت، میدان دروازه دولت واقع بود، برگزار می شد. از سال سوم دبیرستان برای ادامه تحصیلات به بیروت و سپس به آمریکا رفت. چند سال پس از عزیمت او، عملاً روابط تشکیلاتی او با نهضت قطع شد. او مدتها مدیریت بانک مرکزی و سپس ریاست سازمان برنامه و بودجه را به عهده داشت.

پرویز صفیاری - در آن هنگام مسن ترین عضو نهضت بود. آموزگار دبستانهای تهران و سپس دبیر ورزش برخی از دبیرستان ها شد. کم ادعا و شاید کم کار، اما صمیمی و وفادار بود. این ویژگی را با نهضت همچنان ادامه داد.

فرید سیاح سپانلو - از دوستان هم محله ی من بود. هر دو سال اول دبیرستان بودیم که با یکدیگر آشنا شدیم. او به عضویت انجمن نیز نائل گردید. در روحیه و رفتار

اجاره اتاقی که در خیابان فردوسی، زیرزمین ساختمان روزنامه ستاره قرار داشت عزیزت نمودیم.

اتاقی بود کوچک و تاریک و نمناک. جنب آن دستشویی و آبریز همگانی بود. بوی تعفن و نم رطوبتی که همه ی دیوارها و کف اتاق را در خود گرفته بود، تنفس را مشکل می ساخت.

با این همه، با شوق و ذوق بسیار، این اتاق نمناک را به ماهی پانزده تومان اجاره نمودیم.

اتاق خالی بود و هیچگونه وسیله ی نشستن در آن وجود نداشت. بازهم چند روز بعد به اتفاق «آزیر» چند قطعه تخته های چوبی بزرگ را از محلی در دروازه شمیران خریداری نمودیم و آنها را بر روی شانه تا محل دفتر جدید حمل کردیم. از منزل اره و چکش و میخ آوردیم و به هر ترتیب بود چند نیمکت چوبی فراهم ساختیم.

در یکی از عصرهای تیرماه، دوستان را به محل دفتر فراخواندیم. بدین ترتیب جمعیت «رستاخیز ایران» فعالیت های خود را در مسیر مبارزات نهضت ادامه داد. فعالیتهای این جمعیت پس از چندی متوقف شد. شکل گیری کوشش های نهضت، در نهادهای منسجم تر که کاربرد بیشتر داشته باشد، به عنوان ضرورتی اجتناب ناپذیر، ملموس بود.

فعالیت های نفوذی و مخرب جناح ها و احزاب وابسته به سیاست های بیگانه چه در صفوف هیأت های حاکمه و چه در صفوف به اصطلاح گروهها و احزاب اپوزیسیون به آن حد از وسعت رسیده بود که اقدامات جدی تر و حادثتری را ایجاد می نمود. بنابراین، بررسی های وسیعی برای تجلی فعالیت های نهضت در این مرحله حساس و براساس این ضرورت ملی و تاریخی انجام گردید. در نتیجه «انجمن» به عنوان دست آورد تجربه های چندین سال نبرد گذشته و نیز به عنوان سکوی پرتاب مبارزات پیروزی بخش آینده شکل گرفت.»

...ادامه دارد

تشکیل دادند. پس از چندی فعالیت های جمعیت مزبور، متوقف گردید. خلیل ملکی به حزب زحمتکشان ملت ایران (به رهبری دکتر مظفر بقائی کرمانی) پیوست. پس از چندی از آن حزب نیز انشعاب نمود و نیروی سوم را پایه گذاری کرد.

محمود کشفیا- برای ادامه تحصیلات به فرانسه رفت؛ در آنجا به جمع حسنعلی منصور و همکاران او پیوست. عضویت فراماسونری را پذیرفت و برای سالهای متمادی عضویت دولت های متعدد باند «منصور- هویدا» را داشت.

نادرنادرپور- عملاً از فعالیتهای مؤثر سیاسی کناره گرفت. با برخورداری از استعداد شایان و وافر که داشت، به تحقیق در ادبیات فارسی پرداخت و اکنون یکی از شاعران بلند پایه ی میهن ما است.

این نکته را می بایست تأکید کنم که از گروه «نادرپور- کشفیا» دو تن از مؤثرترین آنها، که حسین نجم آبادی (او سپس به تحصیل رشته طب پرداخت و در ارتش به طبابت اشتغال ورزید) و نیز صیرفی (که به فعالیت های کسبی و تجاری پرداخت) به حزب توده پیوستند.

حتی دکتر نجم آبادی تا قبل از اشتغال در ارتش با هسته ی فعالان باشگاه ایران دوست همکاریهای جنبی و صمیمانه ای داشت.

۲- جمعیت رستاخیز ایران: پس از تعطیل فعالیت های نهضت محصلین بار دیگر فعالین هسته اولیه ی نهضت، که باشگاه ایران دوست را تشکیل داده بودند، کوشش های نهضت را زیر عنوان گروه «سیادت ایران» دنبال نمودند. اما این نام چندان مقبول نیفتاد.

با بهره گیری از تجربه های گذشته، آرمانهای برخاسته از تاریخ ملت ایران و اعتقاد به استمرار همه ی جنبش های میهن پرست و ضد استعمار، طی تاریخ هزارها ساله ی ملت ایران و با اعتقاد بر اینکه نبرد ما کوششی است برخاسته از همان نهضت ها و جنبش ها، نام «رستاخیز ایران» را برای فعالیت های تشکیلاتی نهضت در نظر گرفتیم.

یکی از روزهای گرم و تف زده ی تیرماه سال ۱۳۲۲ تهران بود. من و «آزیر» به راهنمایی یکی از دوستان و همزمان، به نام صفوی، که بعدها تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق سیاسی و قضائی در خارج از ایران به اتمام رسانید، برای

ناسیونالیسم اجتماعی، مشخص شدن عنصر اندیشه سوسیالیسم در واحد ملی است

برگرفته از بنیاد مکتب پان ایرانیسم

طیف اصلاح طلب و تحلیل رابطه با آمریکا

دکتر حسن کیانزاد

پیام پندار (حاکمیت ملت) - دکتر حسن کیانزاد از یاران دیرگام پان ایرانیست، ضمن پیام تبریک نوروزی به پان ایرانیست ها، نوشتاری توضیحی برای نشریه ارسال نموده اند که به درج آنها اقدام می نمایم.

پیشگفتار

اما خواهش می کنم دهانتان را ببندید. من در رابطه با رئیس جمهورمان یاد گرفته ام که به حرفهایش نباید توجه داشت، بلکه به عملش. در ایران واژگان، آن معنایی را که شما برایشان قائل هستید، بر نمی تابد. خبرنگار می پرسد، آیا هنگامی فرا می رسد که جمهوری اسلامی بدون شعار «مرگ بر آمریکا» وجود داشته باشد؟ آقای عبدی پاسخ می دهد، تا هنگامیکه تغییری در ساختار سیاسی بوجود نیاید و آزادی انتخابات، رقابت های سیاسی و آزادی سیاسی تأمین نگردد، درب بر همین پاشنه خواهد چرخید. مشکل اصلی من آمریکا نیست، مشکل اصلی من شرایط داخلی کشور است که هر هنگام می تواند دگرگون شود. خبرنگار می پرسد آیا با یک رئیس جمهور جدید؟ عبدی می گوید، این کافی نیست، باید یک دگرگونی در ساختار سیاسی ایران انجام بگیرد. راینر هرمان در پایان می پرسد: آیا ساختار سیاسی کنونی ایران نیاز به «نماد دشمن» یعنی آمریکا دارد؟ پاسخ عبدی: بله، دولت ایران نیاز به یک چنین «نمادی» دارد.

در تاریخ ۱۷ فوریه ۲۰۰۹ این جانب نامه زیر را در رابطه با مصاحبه فزازین برای بخش نظرات خوانندگان FAZ فرستادم، که در روز شنبه ۷ مارس ۲۰۰۹ در آن روزنامه انتشار یافت.

چرا هنوز هم یک چنین کینه ای بر ضد غرب؟

آقای عباس عبدی که خبرنگار، آقای راینر هرمان، او را یک اصلاح طلب سیاسی به شمار می آورد، یکی از دلایل این کینه را پذیرش شاه ایران در آمریکا پس از انقلاب میدانند، که برای خود و خانواده اش به دنبال اسکان و سرپناهی بود. آقای عبدی این اقدام آمریکا را، از جمله مهمترین عامل اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری ۵۲ دیپلمات آمریکایی به مدت ۴۴۴ روز می داند. این کنش که در آن هنگام به گونه انقلاب دوم مورد تحسین قرار گرفت، بلافاصله نابسامانی ها و خسارات مالی و اقتصادی گسترده ای را برای کشور ما، به بار آورد. تنها ۳۰ میلیارد دلار ذخیره های ارزی مردم ایران در بانکهای آمریکا مسدود گردید، و آغاز جنگ ایران و عراق که به مدت هشت سال به درازا کشید و ارتش عراق و رژیم صدام از پشتیبانی ایالات متحده آمریکا و متفقین اش در اروپا برخوردار گردیدند، یکی از شرم آورترین فرایندهای آن گروگانگیری بیخردانه ای بود، که زمینه ساز مشکلات و ستیز و کینه توزیهای بی پایانی گردید که هنوز هم ادامه دارند. اما

روزنامه فرانکفورتر آلتگماینه در تاریخ ۱۶ فوریه ۲۰۰۹ مصاحبه ای با آقای عباس عبدی به مناسبت سی امین سالگرد انقلاب، انجام داده که برخوردار از اهمیت است. آقای عبدی یکی از دانشجویان عضو انجمن اسلامی دانشگاه، نه تنها در یورش به سفارت آمریکا و اشغال آن در تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۷۹ فعالانه شرکت داشته، بلکه بعنوان یکی از سردمداران آن رویداد، به شمار می آید. خبرنگار آقای راینر هرمن (Rainer Hermann) می گوید، او امروز در صف اصلاح طلبان قرار دارد. این دانشجویان که در آن هنگام خود را خط امامی می نامیدند، ۵۲ دیپلمات آمریکایی را ۴۴۴ روز به گروگان گرفتند. خبرنگار همچنین می نویسد، که آقای عباس عبدی در سال ۱۹۹۹ از جنبش دانشجویی حمایت کرده و در ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۲ به عنوان یک پژوهشگر اجتماعی، آماری را انتشار داد که بر پایه آن، ۷۵ درصد از مردم ایران خواهان گفتگو با آمریکا بودند. او در چهارم نوامبر ۲۰۰۲ به اتهام دادن اطلاعات به دشمن یعنی آمریکا، دستگیر گردید و به مدت سی ماه به زندان رفت.

حکومت ایران وارد مذاکرات مستقیم با آمریکا نخواهد شد. (عباس عبدی)

خلاصه ای از مصاحبه: خبرنگار با اشاره به گذشت سی سال از انقلاب، از آقای عبدی می پرسد: آیا امروز هم دست به اشغال سفارت و گروگانگیری می زدید و آنرا به دانشجویان توصیه می کردید؟ آقای عبدی در پاسخ می گوید به چه دلیل شما فکر می کنید که در رفتار و کنش من در این رابطه، باید تغییری بوجود آمده باشد. اگر آمریکا یکبار دیگر شاه را به آمریکا راه می داد- اگر زنده بود- باز هم دست به این کار می زدیم. آقای عبدی سپس در پاسخ به این پرسش که آیا با آمدن اوباما، تغییری در سیاست ایران، روابط و مناسبات دو کشور روی می دهد، او پاسخ می دهد تا هنگامیکه ایران و آمریکا نسبت به رویدادهای جهانی از جمله، در رابطه با عراق، اسرائیل، لبنان و برنامه اتمی ایران، رویکردهای گوناگون دارند و هیچکدام آمادگی برای یک دگردیسی از خود نشان نمی دهند، نمی توان از نزدیکی و یا گفتگو میان دو کشور سخن به میان آورد. خبرنگار می گوید، اوباما آماده صحبت است و احمدی نژاد هم که به آن پاسخ مثبت داده، پس مشکل چیست؟ عبدی می گوید این به مانند این است که بگوییم، بفرمایید صحبت کنیم،

آشکار می سازد که، کسانی که امروز در جامعه ایران بعنوان «اصلاح طلب» شهرت یافته اند و شوربختانه غرب همه آنها را به نادرستی این چنین می پندارد و آنان را به نام امید آفرینان می شناسد، هنوز هم نتوانسته اند بر کینه تاریخی خود، خردمندانه چیره گردند. اکنون سی سال پس از آن انقلاب، خوشبختانه اکثریت مردم ایران دیگر نه تنها به تبلیغات شعاری پرکینه و انتقام جویانه نسبت به سایر کشورهای جهان اعتنا ندارند، بلکه آن را رد می کنند.

پاینده ایران

امروز پس از گذشت سی سال از آن رویداد ماجراجویانه، هنگامیکه خبرنگار آقای راینهرمان از آقای عباس عبدی به اصطلاح اصلاح طلب می پرسد، که آیا اکنون هم یک چنین کنشی را انجام می دادید و آنرا به دانشجویان توصیه می کردید، او صریح و متعجب از این پرسش، پاسخ می دهد که به چه دلیل باور بر این دارید که در رویکرد و رفتار من نسبت به این رخداد تغییری به وجود آمده باشد، بله، اگر آمریکا همین امروز هم به شاه در آمریکا پناه می داد، باز هم دست به اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری می زدیم. این نگرش، این حقیقت تلخ را

نوروزتانه پیروز هر روزتانه نوروز

با لبه امید که نوروز، چوناخ هزاره هاست دیرینه تاریخ پیام آور مهر و خوشبختی، شادی
و به زیور برابر ملت و میهنمان، لیراخن زمین باشد.

دکتر حسن کیا ترازو

گزارش واحد میراث فرهنگی سازمان جوانان از کشف کارگاه باستانی در حوالی روستای نوای آمل

سامان سورتیجی عضو هیات علمی باستان شناسی سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری مازندران در خبری اظهار داشت که در نتیجه بررسی های میدانی خود در روستای نوای آمل و در محدوده ای موسوم به هلیزم و در ابتدای دره شاهان دشت، موفق به کشف کارگاهی باستانی جهت عملیات حجاری با هدف ساخت نقش برجسته یا کتیبه شده است.

مسئول باستان شناسی سازمان در ادامه گفت: علاقه ایرانی ها به ثبت و جاودانه نمودن وقایع زندگانی و نمایش صحنه هایی با موضوعات مذهبی و غیر مذهبی در کشور به دوره ی حکومت ایلام و حدود ۴۵۰۰ سال قبل باز می گردد؛ این در حالی است که قدیمی ترین نقش برجسته ای که در مازندران شناسایی گردید، منظره ملاقات معمار جاده قدیمی هراز و بزرگان منطقه با ناصر الدین شان قاجار است. اما کشف اخیر، پیشینه ساخت زمینه ای ایجاد نقوش برجسته در مازندران را بر اساس یافته های سطحی محوطه های باستانی همجوار خود، به صدها سال پیشتر به دوره تاریخ باز می گرداند.

سامان سورتیجی در ادامه افزود: اثر مزبور مربوط به فضایی است چهار وجهی شامل کف، دو دیواره جانبی و دیواره مقابل به عرض ۵۶۰ سانتیتر، به ارتفاع ۶۰۰ سانتیتر و به عمق ۶۸۰ سانتیتر که در ارتفاع ۱۶۰ سانتیتر از مظهر چشمه ای جوشان در دل صخره ای از جنس سنگ های آذین به وجود آمده است. شواهد موجود حاکی از آن است که این فضا به احتمال قریب به یقین جهت ایجاد نقش برجسته مهیا گردیده اما به دلایل نامشخص به اتمام نرسیده و نیمه کاره رها گردیده است.

سامان سورتیجی در ابتدا با نیمه کاره رها شدن اثر مزبور اعلام کرد: می توان حدس زد که دیواره مقابل فضای مربوط، به دلیل وجود شکافی طبیعی برای خروج آب چشمه، مناسب ساخت نقش برجسته یا کتیبه نبوده و یا آنکه تغییرات حکومتی آن را در نیمه راه رها کرده است؛ وی سپس افزود: بر روی سطوح نیمه تمام این اثر یگانه، بعدها در اوایل دوره اسلامی، در دو کتیبه کوچک به خط کوفی، نام های مقدس "الله" و "علی" به یادگار نقش گردیده است.

پژوهش های باستان شناسی در محدوده ی نوا که به پیش از آن منجر به کشف سنگ نگاره های باستانی گردیده بود، همچنان ادامه دارد.

مؤسسات تحقیقاتی قرار گرفته است. خواسته سیاسی اینان را نظریه پرداز سیاسی این گروه، یعنی زبیبک برژینسکی بدین صورت بیان داشت: دمکراسی غربی و نظم اجتماعی لیبرالیستی، در بحران عمیقی فرو رفته است. برای اینکه این بحران را جوامع صنعتی از سر بگذرانند، می بایست قدرتمندان کشورهای غربی وضعیت سیاسی جهان را بخوبی شناسائی کرده و وضعیت سیاسی جهان در حال حاضر، توسط سه گروه از کشورها، یعنی کشورهای صنعتی غربی، کشورهای کمونیستی و کشورهای توسعه نیافته، ترسیم می شود. سیاست خارجی آمریکا تا به حال مرکز ثقل توجهات خویش را معطوف به روابط شرق و غرب، یعنی کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و چین، و یا به عبارت دیگر معطوف به تعادل قدرت در صحنه جهانی قرار داده بود. هم نیکسون و هم کیسینجر صحبت از نسل صلح طلب می کردند. در آینده هدف تعادل قدرتها نمی بایست در اولویت قرار بگیرد، بلکه آمریکا می بایست اهداف دیگری را سرلوحه برنامه ی خویش سازد یا به عبارت دیگر در آینده می بایست بیشتر به یاد غرب بود و این بدان معنی است که روابط خویش را با آنانی نزدیک تر و صمیمانه تر ساخت که با آنها دارای مفاهیم و ارزش های یکسان و اهداف مشترک هستیم؛ یا به عبارت دیگری می بایست با شکلیایی تمام و توسط مشاوره و بررسی به توافق با گروهی از کشورها نظیر کانادا و اروپای غربی و ژاپن به یک سیاست هماهنگ جهانی دست یافت. تنها از این راه است که ما قادر خواهیم بود کشورهای در حال توسعه را در سیستم غربی ادغام نماییم. با ادغام این کشورها در سیستم غربی و توسط کمک به آنها موفق خواهیم شد شکاف اقتصادی عمیقی که بین دو نوع کشورها بوجود آمده و از لحاظ درآمد سرانه فعلا به نسبت سیزده به یک می باشد، تا پایان قرار بیستم این نسبت را به شش به یک تقلیل دهیم. نگاه کنید به مقاله برژینسکی در مجله آرشیو اروپایی در سال ۱۹۷۶، صفحه ۸، به زبان آلمانی.

برژینسکی مشاور امنیتی دولت کارتر بود. اینکه او واقعاً خواهان ادغام کشورهای عقب افتاده با کشورهای صنعتی و در نتیجه با اقتصاد جهانی بوده، به صورتی که اختلاف درآمد سرانه آن دوره را بین کشورهای عقب افتاده و کشورهای غنی را از حالت یک به سیزده به یک به شش تنزل دهد، جای صحبت و گفت و گوی بسیاری دارد که خارج از حوصله این نوشتار می باشد.

بحث آخرین این مطلب را می توان بهتر، از نوشته فردرگستون نظریه پرداز اقتصادی این گروه برداشت نمود. برگستون می گوید: «تعدادی از کشورهای در حال توسعه از نظر توانایی و استراتژی دارای قدرت بازار زیادی بوده و آنها میتوانند این قدرت را بر علیه تمامی خریداران و مشتریانشان تواماً و یا بصورت تبعیض آمیز و با قیمت ها و شرایط متفاوت و شرائط عرضه به کار گیرند... تحویل دهندگان می توانند بیشترین فشار را نیز با قطع کالاهای خویش برای تمامی مشتریانشان و یا حداقل برای تعدادی از آنان نظیر ایالات متحده آمریکا به کار بندند. احتمال بسیار زیادی وجود دارد که فروشندگان مواد خام از وضعیت انحصاری کالای خویش استفاده کرده و یا مستقیماً توسط قیمت های سنگین و یا غیر مستقیم با تصفیه آنان در صنایع خویش، بصورت کالاهای ساخته شده، هزینه های زیادی بر کشورهای صنعتی تحمیل نمایند. قطع صادرات و گرانی بی رویه از جانب آنان، امنیت آمریکا را به مخاطره خواهند انداخت... فشار های ممکنه از

نبرد بر سر هست و نیست

(بخش ششم)

دکتر فرشید سیمبر

رفتار ناشایست دیگر آمریکایی ها، برخورد نامناسب جیمی کارتر و حزب دموکرات در اواسط دهه ی ۱۹۷۰ میلادی با ایران بود که منجر به این همه مصیبت برای ایرانیان گشت؛ اگر چه این دخالت ها در امور داخلی کشورها تنها به ایران محدود نبود، بلکه از هند گرفته تا ترکیه و سپس تا اروپای شرقی ادامه داشت. با این تفاوت که در اروپای شرقی، آزادی و رهایی از قید و بند دیکتاتوری را در پی داشت و برای دیگر کشورها اغتشاش، آشوب و ویرانی.

بعد از سوگند ریاست جمهوری جیمی کارتر در پایان سال ۱۹۷۵ و نشست بر مسند ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا، دولت او شروع به اجرای برنامه هایی کرد که از قبل توسط هیأت حاکمه آمریکا به سرپرستی "دیوید راکفلر" و با مشاوره "زبیبک برژینسکی" و "فرد برگستون" و "والتر لوی" تدارک دیده شده بود و معروف به برنامه سه جانبه گرایان گشت و یازده تن از اعضای هیئت دولت او جزء این گروه یعنی سه جانبه گرایان بودند. اما آن ها چه میخواستند و نتیجه اقدامات آنان چه بوده است؟ همانطور که بیان شد این گروه در سال ۱۹۷۳ در زمان زمامداری ریچارد نیکسون و یا سه سال قبل از به قدرت رسیدن جیمی کارتر با سرپرستی دیوید راکفلر، ثروتمند معروف آمریکایی تشکیل شد. نظریه پرداز آن در امور سیاسی زبیبک برژینسکی و در امور مربوط به مسائل اقتصادی، فرد برگستون و در امور انرژی، مشاور فنی شرکت EXXON که بیش از ۳۵ سال در خدمت خانواده راکفلر بود، یعنی والتر لوی و همینطور هنری کسینجر یهودی الاصل بود. به غیر از این بنیانگذاران می بایست از حدود دویست نفر از سیاستمداران و صاحبان نفوذ اجتماعی که در بین آنان ۲۶ بانکدار معروف و صاحب صنایع بزرگ تولیدی و مدیران شرکتهای بزرگ و حدود ۴۳ محقق اقتصادی و اجتماعی و همینطور افراد بسیار سرشناسی که در قسمت مطبوعات و رسانه های عمومی شاغل بودند، در سه قطب اقتصادی و صنعتی و سیاسی جهان، یعنی قطب ایالات متحده آمریکا و قطب ژاپن و قطب اروپا دست اندر کار بحساب می آمدند می بایست نام برد. اینان در کمسیونهای مختلف سیاسی، اقتصادی، انرژی، مواد خام، نظامی و همینطور جغرافیایی و تاریخی و غیر تقسیم شدند و مشغول به رشته تحریر در آوردن نظریات و خواستههای خود شدند که بعضی از آنها چاپ شده و در اختیار طرفداران این گروه و تعداد معدودی از

می دانند. آنها بدون گفتگو می بایست به این نتیجه برسند که تکیه آنان بر اریکه قدرت به نخ نازکی بسته است که در نهایت با برقراری رابطه دوستانه و برای غرب اقناع کننده میسر است».

حال دیگر به خوبی می توان متوجه شد که سه جانبه گرایان چه می خواستند. اولاً اتحاد بیشتر یا دول غربی و ژاپن و عمل نمودن توأمان اینها در مورد مسائل جهانی و ثانیاً بر هم زدن تعادل قدرت که هدف و یا مشی نیکسون و کیسینجر بوده تا به صورتی جهان را از دو قطبی بودن دریاورند و ثالثاً همدلی و همراهی با کشورهایی که با آنها دارای ارزش های یکسان و اهداف مشترک هستند (کشورهای اروپای شرقی) و بالاخره تسلط بر جریان مواد اولیه و بازارهای کشورهای در حال توسعه و همینطور قیمت این مواد و در نهایت تسلط بر بازار انرژی بصورتی که جریان آن برای کشوری صنعتی اقناع کننده باشد.

... ادامه دارد

دکتر فرشید سیمبر، عضو هیات علمی و استاد دانشگاه

جانب کشور های در حال توسعه به آمریکا در صورت تبعیض آمیز بودن آن ممکن است اثرات دوگانه ای بر اقتصاد آمریکا به جای گذارد. از طریق مستقیم با تجلیل هزینه های بالا و از طریق غیر مستقیم با افزایش توانایی و صنعتی ژاپن و اروپا در مقابل آمریکا، با بالا بردن درجه رقابت آن در سطح جهان». در نگاه کنید به کتاب فرد برگستون تحت عنوان پول زیاد، شیکاگو ۱۹۷۹، صفحه ۲۷ به بعد، به زبان انگلیسی.

در مورد انرژی والتلوی کارشناس و مشاور معروف شرکتهای نفتی می گوید: «واقعیت این است که بسیاری از کشورهای تولید کننده نفت با وجود انباشت پول و نفت در دست خویش، با این حال به صورت دار بست های پوک و تو خالی بوده اند. آن ها به خاطر این توانسته اند خواسته های خویش را تحقق ببخشند، چون کشورهای وارد کننده ی نفت خود توافق نداشتند که به چه ترتیب می بایستی به مقابله با آن ها برخیزند... اگر خواسته شود که از فاجعه مهلک نفت ممانعت به عمل آید، می بایست کشورهای تولید کننده نفت را سر عقل آورد و بدانها بفهماند که عواقب سیاستهای اتخاذ شده توسط آنان چه خطراتی را در پی خواهد داشت. این واقعه را بدون شک، تمامی پادشاهان و امیران دولتهای نفتی



تحریف تاریخ در مقاله: بحرین ایالت چهاردهم ایران

نوشتاری امر: ناصر پل

در بخش «داستان جدایی بحرین»، آقای آریانپور به نقل از منبع خود داستانی را می آورند که به یک رمان جاسوسی بیشتر شباهت دارد تا واقعیت تاریخی. منبع ایشان «پنجده سال تاریخ با پان ایرانیستها» نوشته «ناصر انقطاع» است. پیرامون مستند نبودن این کتاب در پایین بیشتر سخن خواهیم گفت.

نخست اشاره ای به این رمان جاسوسی می کنیم. آقای انقطاع اعلام می کنند که مخالفت حزب پان ایرانیست و رهبر آن محسن پزشکیور با جدایی بحرین سناریویی از پیش نوشته شده توسط دولت ایران و به پیشنهاد دولت انگلیس بوده است. طبق این سناریو، دولت ایران طرح و انجام یک همه پرسی در بحرین را می پذیرد. از مالکیت خود بر جزایر بحرین چشم می پوشد. این پذیرش و چشم پوشی از مالکیت را به مجلس شورای ملی می برد. در آنجا یکی از کلاهی مجلس، که از پیش آموزش دیده، دولت را استیضاح می کند. دولت هم یک پاسخ سطحی به استیضاح داده و درخواست رأی اعتماد می کند. روشن است که همه نمایندگان به دولت رأی اعتماد خواهند داد و این رأی بمنزله تصویب همه پرسی و جدایی بحرین قلمداد خواهد شد.

جناب انقطاع می افزاید: نماینده ای را که برای این کار برگزیدند محسن پزشکیور بود. زیرا او که یک پان ایرانیست و هوادار «ایران بزرگ» بود، طبیعتی تر جلوه می کرد. سپس کمیسیونی با شرکت رضا قاسمی، معاون اداره نهم وزارت امور خارجه

در شماره ۳۸ نشریه پربار «میراث ایران- ماهانه»، به تاریخ مارس ۲۰۰۹، مقاله ای از آقای هوشنگ آریان پور، با عنوان «بحرین ایالات چهاردهم ایران» درج شده که صریحاً به تحریف بخشی از تاریخ معاصر ایران پرداخته است. این لغزش نه از سوی نویسنده، بلکه به نقل از تنها منبع ایشان بوده که سندیت نداشته و فاقد هرگونه اعتبار تاریخی است. داستان جدایی بحرین طولانی تر از آن است که در این مختصر بگنجد. اینجا تنها به اصلاح نکته هایی میپردازیم که در مقاله مورد نظر بدانها اشاره شده و شواهد خود را ارائه خواهیم داد. تردیدی نیست که برای آگاهی نسل جوان، و همچنین نسلهای آینده، باید این مقوله را بیشتر شکافت و آگاهی های لازم را در اختیار آنان قرار داد. سرانجام این نسل جوان خواهد بود که حقوق از دست رفته ایران را ادعا کند و آنها را بازپس بگیرد. همچون ما، آنان نیز وظیفه خواهند داشت که این رسالت را تا روز پیروزی، نسل به نسل، به فرزندان خود انتقال دهند.

با عنوان مقاله آغاز می کنیم. در رژیم گذشته از بحرین بعنوان «استان چهاردهم» ایران نام برده می شد و نه «ایالت چهاردهم»؛ زیرا که در تقسیمات کشوری ایران استان داشتیم - و داریم - و نه ایالت. بحرین را از دیرباز استان چهاردهم می خوانیم.

این است که نویسنده میهن دوستی چون آقای پزشکزاد در جایی که طرح تجزیه ایران را می کشیدند، چه می کرد؟ برای یک لحظه توضیح ایشان را می پذیریم که برای کار دیگری رفته بود. اما وقتی که متوجه شد که آنجا بکار تجزیه ایران مشغول بوده اند، چرا این همه سال سکوت کرد؟ وقتی که سرانجام سکوت خود را شکست و این مطلب را در نشریه نیمروز - چاپ لندن - نوشت، مگر آقای رضا قاسمی در شماره ی بعدی از همان نشریه ادعای ایشان را تکذیب نکرد؟ با تکذیب مسئول وزارت امور خارجه، که قرار بود بازنگر اصلی این سناریو باشد، مگر از ادعا سلب اعتبار نمیشود؟ با این وجود، آقای انقطاع همچنان به کوبیدن طبل میان تهی خود ادامه دادند. آقای انقطاع از قول ایرج پزشکزاد می گویند که رضا قاسمی و دیگران در کمیسیون نطق استیضاح پزشکپور را برای او نوشتند و در جلسه ای شبانه به او آموزش دادند. همانگونه که بالا اشاره کردیم، آقای قاسمی نخست در مقاله ای در نیمروز این ادعاها را تکذیب کرد. ایشان بار دیگر، در یک مصاحبه تلویزیونی با صدای امریکا، در دهم اسفند ۱۳۸۷، با قاطعیت تکذیب خود را بازگو کرد. آقای قاسمی صریحاً می گوید که هیچگاه در عمر خود محسن پزشکپور را رودرو ندیده است! این دو تنها در یک میزگرد تلویزیونی با هم شرکت کرده اند، آنهم سالها بعد و از راه دور. می توانید به مصاحبه اخیر آقای قاسمی در دو بخش در لینک های زیر گوش کنید. اشاره ایشان به کتاب آقای انقطاع در بخش دوم این مصاحبه است.

<http://www.mediafire.com/?ucznn49pm9b>

<http://www.mediafire.com/?uncnecrzo9m9>

بهنگام ایراد نطق استیضاح، پزشکپور خطاب به اردشیر زاهدی، وزیر امور خارجه، که در چند قدمی تریبون و روبروی او نشسته بود، می گوید: «آقای وزیر خارجه، اشک در چشمان شما حلقه زده است؛ در چشمان ما هم همینطور، در چشمان همه ملت ایران. نمایستی این گزارش را در مجلس مطرح می کردید. نمی بایست.» به این ترتیب، نطقی که ادعای آقای انقطاع توسط وزارت امور خارجه دیکته شده است، اشک به چشم وزیر آن وزارت خانه می آورد! خیر، آقای انقطاع همانگونه که آقای قاسمی شهادت میدهد، نطق پزشکپور را خودش نوشت و دیگران از آن خبر نداشتند، حتی وزیر امور خارجه.

بخشی از این سخنرانی را می توانید در لینک زیر ببینید که چگونه در مجلس شورای ملی از منافع ملی و تمامیت ارضی ایران قاطعانه دفاع می کند.

<http://www.Iranian.Com/main/singlepage/2008/Bahrain-iran>

در خاطرات اسدالله علم، وزیر دربار، راجع به نطق استیضاح می خوانیم که شاه در دفتر خود قدم می زد و از شدت مخالفت پان ایرانیست ها عصبانی شده بود، چون انتظارش را نداشت. علم می گوید: «به شاه عرض کردم ما نگران چه هستیم؟ اجازه بدهید صدای اقلیت شنیده شود. حتی توصیه می کنم اجازه بفرمایید نطق پزشکپور بطور کامل پخش شود.» گویا شاه هم از متن این نطق خبر نداشته و پخش آن نیاز به اجازه شاهانه داشته است.

بنابراین، اگر ادعای آقای انقطاع را بپذیریم، نطقی در وزارت امور خارجه تهیه می شود که از مسئول منطقه تا وزیر و حتی رهبر مملکت از آن بیخبرند. کسی نمی داند این جوجه مسئولان وزارت امور خارجه چه کسانی بوده اند که حق داشتند

(مسئول کشورهای حاشیه خلیج فارس) و چند تن دیگر، مسئول آموزش پزشکپور می شود. اینجا آقای انقطاع می گویند که آقای ایرج پزشکزاد، نویسنده رمان معروف دانی جان ناپلئون، آن شب برای کار دیگری به وزارت امور خارجه رفته بود. از آنجا که کمیسیونی سری در حال تشکیل جلسه بود، ایشان را به اتاق راه نمی دادند. اما ایشان توانست سرکی دورن اتاق بکشد و رضا قاسمی و محسن پزشکپور و دیگران را ببیند. بگفته آقای انقطاع، پزشکزاد می گوید: «من همان زمان پی بردم که کمیسیون مربوط به مسئله بحرین است.» یک سرک کشیدن همان و به ژرفای توطئه تجزیه ایران پی بردن همان! بدین ترتیب، آقای انقطاع از سرک کوتاه ایرج پزشکزاد بعنوان منبع مستند خود برای این اطلاعات ذیقیمت نام می برند.

اکنون لازم است اندکی به شیوه تاریخ نگاری آقای انقطاع بپردازیم. نخست با نام کتاب آغاز میکنیم. به استناد صفحه شناسنامه آن، نام کتاب «پنججاه سال تاریخ با پان ایرانیست ها» است و تاریخ انتشارش دی ماه ۱۳۷۹. از حرف اضافه «با» در نام کتاب، خواننده تصور می کند که ایشان پنجاه سال را با پان ایرانیست ها سپری کرده و اکنون خاطرات خود را نوشته اند. اما خواننده در چند صفحه آغازین کتاب متوجه می شود که ایشان در سال ۱۳۳۰، بهمراه چند تن دیگر از پان ایرانیست های آن زمان، از محسن پزشکپور و حزب پان ایرانیست جدا شده و گروه موسوم به «پرچمداران پان ایرانیست» را تشکیل دادند - که دیری نپایید. بنابراین، از پنجاه سال تاریخ پان ایرانیست ها، ایشان دست کم ۴۹ سال غیبت داشته اند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

بسیاری از آنچه را که ایشان در کتاب خود ارجع به پان ایرانیست ها نوشته اند، نخست در نشریه «ایران شهر»، که آن زمان در جنوب کالیفرنیا منتشر می شد، به چاپ رسانده بودند. در این مقالات، ایشان به هیچ پان ایرانیستی رحم نکردند. نه تنها محسن پزشکپور، بلکه شادروان دکتر محمد رضا عاملی تهرانی، شادروانان داریوش و پروانه فروهر، که هر سه بدست دژخیمان شهید شدند، و پان ایرانیستهای دیگر، همه مورد کم لطفی ایشان واقع شده بودند. خلاصه اینکه نوشته های ایشان پیش از آنکه روایت تاریخ باشد، تفرنامه بود. از محسن پزشکپور بطور اخص و همه پان ایرانیست ها بطور اعم. با پیروی از شیوه ای دیرینه ولی بی اثر، آقای انقطاع از راه کوچک کردن دیگران، تلاش در بزرگ کردن خودشان داشتند. غافل از اینکه بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد!

ایشان چند بار وعده داده بودند که روزی آن مقالات را به کتابی تبدیل کنند. از ایشان خواستیم که مجموعه مقالات خود را در اختیار ما قرار دهند و پاسخ ما پان ایرانیست ها را هم بشنوند و در کتابی که وعده می دادند درج کنند. ما از کسی که عضو «فرهنگستان زبان فارسی» بوده انتظار واقع بینی و واقع گرایی داشتیم. درخواست ما به این سبب بود که دسترسی ما به این نشریه از طریق اینترنت میسر بود و همه شماره های نشریه آنجا موجود نبود. شوربختانه، ایشان هیچگاه به درخواست ما وقتی نگذاشتند و ترجیح دادند که یک تنه پیش قاضی بروند!

به داستان بحرین باز گردیم. آقای انقطاع می گویند که ایرج پزشکزاد بر حسب اتفاق در وزارت امور خارجه حاضر شد، و با وجود همه پنهانکاری ها، با اندک نگاهی بدرون اتاق تا کنه مطلب را متوجه شد. پرسشی که هر عقل سلیم می پرسد

کردند، و بهای آن را پرداختند، مورد تهمت و افترا قرار دهند. در آشفته بازار سیاست ایران، ناجوانمردیهای بسیاری را از سوی ملامتگران بیکار شاهد بوده ایم. اما کسی که تلاش می کند تا فرزندان راستین ایران را به ثمن بخش بفروشد، آب در هاون می کوبد. آقای انقطاع همان اشتباهی را مرتکب می شوند که بسیاری از سران جمهوری اسلامی، و همچنین برخی سران رژیم پیشین. ایشان ملت ایران را خیلی دست کم می گیرند!

برخلاف شیوه آقای انقطاع در برخورد با پان ایرانیست ها، ما اینجا تلاش در انتحار شخصیت ایشان نکرده ایم و به بسیاری از مسائل زندگی ایشان نپرداختیم. صرفاً به موضوع پیش رو پرداخته و از آن فراتر نرفتیم. امیدواریم که ایشان دست از خصومت و کینه توزی شصت ساله بردارند و اولویت های امروز ملت ایران را بشناسند.... اکنون باید نیرو و انرژی خود را برای برقراری دموکراسی و مردم سالاری در ایران بکار ببریم نه آن را صرف مبارزه با یکدیگر بکنیم.

اجازه بدهید این نوشته را با پیامی مثبت به پایان ببریم. ملت ایران یک کلیت تجزیه ناپذیر است. بار دیگر به گرد هم خواهد آمد و افتخار خواهد آفرید. بحرین، بماند دیگر سرزمین های دور افتاده از مام میهن، بخشی از ایران بزرگ است. ملت ایران فرزندان و پاره های جدا شده از سرزمین خود را فراموش نخواهد کرد. نام و یاد این عزیزان همیشه در دل ما زنده خواهد بود تا روزی که بار دیگر وجود پرمهر آنها را در آغوش گرم خود باز یابیم. می دانیم آب اگر صد پاره گردد، باز با هم آشناست!

توطئه کنند، رئیس خود را اغفال کنند، اشک وزیر را در آورند، شاه مملکت را عصبانی کنند، همچنان از عقوبت مصون بمانند تا سرانجام گزارش خود را به گوش آقای انقطاع برسانند! عرض کردم که به یک رمان جاسوسی شبیه است.

پس از استیضاح گروه پارلمانی حزب پان ایرانیست از دولت هویدار در مجلس ۲۲، بموجب قانون، دولت باید برای بقای خود از مجلس رأی اعتماد می گرفت. همانگونه که انتظار می رفت، نمایندگان حزب پان ایرانیست به دولت رأی مخالف دادند. تنها یک تن از این نمایندگان از صف پان ایرانیست ها جدا شد. او دکتر فضل الله صدر بود که بدون درنگ از سوی رهبر حزب پان ایرانیست اخراج شد.

بندبال این وقایع در مجلس شورای ملی، اندامان حزب پان ایرانیست در سراسر ایران شدیداً تحت فشار و ارباب قرار گرفتند. روزنامه خاک و خون، ارگان حزب پان ایرانیست، توقیف شد. دفترهای حزبی بسته شدند. هر پان ایرانیستی که به شغلی بالاتر از آموزگاری دبستان مشغول بود، از کار خود برکنارو یا تبعید شد. در مجلس ۲۳، هیچ نماینده ای از حزب پان ایرانیست حضور نداشت.

از سوی دیگر، دکتر فضل الله صدر به پاس خدمات خود توانست حزب ایرانیان را تشکیل دهد. او در مجلس ۲۳ نیز از سوی حزب خودش نماینده شد. هفته نامه «ایرانیان»، ارگان این حزب، منتشر شد و آقای ناصر انقطاع سر دبیر آن شدند. آقای انقطاع خودشان در صفحه ۱۶۳ کتابشان به این نکات اذعان دارند. گویا پیوستن ایشان به «فرهنگستان زبان ایران» هم به پاس همین خدمات بوده است.

بنابراین، آقای انقطاع که شخصاً از جدایی بحرین بهره مند شده، به خود اجازه داده اند تا آنان را که شجاعانه و با از خود گذشتگی در برابر تجزیه ایران ایستادگی

ناصر پهل

دفتر حزب پان ایرانیست - آمریکا

کالیفرنیا

زندگس زنده بودن نیست، زنده بودن زندگس مر خواهد شد. زندگس بندگس نمرباشد

فرازهایر از بنیاد مکتب پاسه ایرلا نیشتم



داستان یک سفر ناتمام

(ستم برپا ایرانست ها)

مهندس رضا کرمانی

سرزمین ما، از جمله نخستین فرش دستباف جهان متعلق به دوره هخامنشیان را در خود جای داده اند دیدن کنم تا بلکه بهتر و بیشتر بتوانم جوانان میهنم را از آنچه بر سر ایران آورده اند و می آورند آگاه سازم. افسوس که این آرزوها بردلم ماند و نابخردان غیر مسئول، من را از تجربیات این سفر محروم نمودند.

با زحمت بسیار و صرفه جویی دراز مدت، هزینه های بالنسبه سنگین این سفر را فراهم نموده و به یک آژانس توریستی پرداخت نموده و به اتفاق همسر و یکی از فرزندانم (به اتفاق خانواده اش) در ساعت مقرر به فرودگاه امام خمینی عزیمت نمودیم.

پس از تحویل چمدان ها، گرفتن کارت پرواز، پرداخت هزینه خروج، هنگام ورود به سالن ترانزیت فرا رسید. مأمور مربوطه، گذرنامه اینجانب را، که نام همسرم نیز به عنوان همراه در آن بود، دریافت و پس از مراجعه به کامپیوتر که الحمدالله از لوازم مدرن و تمدنی از این یکی خوب استفاده می کنند، پاسپورت را ضبط و من را به قسمت مربوطه راهنمایی کردند. بعد از چهار ساعت انتظار اعلام شد که اینجانب ممنوع الخروج می باشم، بدین ترتیب چمدان ها مجدداً از قسمت بار خارج شده و تحویل من و همسرم گردید. گذرنامه من نیز ضبط و رسید آن تحویل داده شد.*

همراهان من به جای شادی از آغاز سفر توریستی، با دلهره و نگرانی به سمت روسیه پرواز و من و همسرم بدون آگاهی از سبب این اتفاق، که معلوم نبود بی مسئولیتی کدام مقام یا سازمان منجر به آن گردیده، به منزل مراجعه نمودیم.

صبح روز بعد به اداره گذرنامه کرج در میدان آزادگان رفتم که گفته شد این اداره به خیابان استاندارد کرج منتقل گردیده است. در آنجا نیز بعد از مدتی پرس و جو متوجه شدم که باید به اداره گذرنامه تهران مراجعه کنم. در اداره تهران باز هم کامپیوتر به کمک مأموران آمد و مرا به قسمت دادستانی فرستادند. در آنجا تکه کاغذ کوچکی* به من داده و به ساختمان دادگستری کل، مقابل پارک شهر، فرستادند. در آنجا کامپیوتر باز هم معجزه نمود و تکه کاغذی که بر روی آن شماره پرونده و آدرس دادستانی کرج نوشته شده بود، به من داده شد.* به دادستانی کل کرج مراجعه و رئیس دفتر دادستان از من خواستند که چند روز بعد مراجعه کنم. چند روز بعد با تکه کاغذ دیگری من را به ستاد خبری اداره کل اطلاعات غرب استان تهران ارجاع دادند.

به هر حال مشخص گشت که این اداره محترم برای شش ماه از تاریخ ۸۷/۳/۲۸ که البته معلوم نشد به چه دلیلی، اینجانب را ممنوع الخروج نموده اند و احتمال تمدید آن نیز وجود دارد.

پیام پندار (حاکمیت ملت) - در ماهها و هفته های اخیر تعدادی از پان ایرانیست ها که قصد خروج از کشور، جهت انجام سفرهای کاری و یا توریستی، را داشته اند با ممنوعیت خروج از کشور مواجه شده اند. حزب پان ایرانیست و سازمان جوانان تأسف شدید خود را نسبت به اینگونه اقدامات ناسنجیده دستگاههای امنیتی و قضایی در تضييع حقوق شهروندی میهن پرستان اعلام می دارد؛ بدون شک حضور میهن پرستان در خارج از کشور، به هر صورت، برخلاف برخی از مسئولین نه تنها موجب تضييع حقوق و منافع ملت ایران نخواهد شد، بلکه چهره ای توانمند و مثبت از ایرانیان را به مردمان دیگر نقاط جهان نشان خواهد داد.

پس از سالها تلاش و تهیه مقدمات لازم، عزم سفر به کشور دوست و برادر جمهوری اسلامی، یعنی روسیه، را نمودم. نیت من آن بود تا در آنجا بیشتر با نحوه ی زندگانی مردمان یکی از کشورهای همسایه و یکی از دشمنان تاریخی ملت و میهنم آشنا شوم.

در سال های نه چندان دور، روسیه تزاری بخش های بزرگی از میهن ایرانیان از جمله اران و قفقاز، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و بخش های بزرگی از قرقیزستان، چینستان، داغستان، اینگوش، گرجستان و ... را از ایران تجزیه و ضمیمه خاک خود ساخته است.

اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز که وارث دولت استعماری روسیه تزاری بود، با دخالت در امور داخلی ایران، احزاب وابسته ی توده و فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان را به راه انداخت و در مبارزات ملی شدن صنعت نفت ایران نیز، از پشت به ملت ایران خنجر زد. پس از وقایع بیست و هشتم امرداد ۱۳۳۲، قصبه فیروزه را در دامنه شمالی کوههای خراسان از ایران جدا نمود و در وقایع سال ۱۳۵۷ نیز، هم راستا و دست در دست دول غربی از جمله آمریکا و انگلیس، اقتدار ملت ایران را درهم شکست؛ شوروی در سال های دفاع مقدس نیز از حامیان دولت بعثی عراق بود. اکنون نیز جانشینان تزارها و کمونیست ها به سهم ۵۰ درصدی ایران در دریای مازندران چشم طمع داشته و با تاخیر ده ساله در تحویل نیروگاه هسته ای بوشهر با برنامه ها و نیروهای ضد ایرانی جهان همکاری می نمایند. آخرین اقدام ضد ایرانی این دولت، حمایت از دولت بحرین در تعرض به گفته های یک دولتمرد نظام حاکمه ایران بوده است.

افزون بر شناخت این دشمن قسم خورده ملت و کشور ایران، در این سفر بر آن بودم تا از موزه های پربار آن کشور که بسیاری از یافته های باستان شناسی

البته شاید این به اصطلاح مسئولان نگرانند که پان ایرانیست ها در خارج از کشور، به مانند وزیر خارجه، جمهوری اسلامی، نسبت به مخدوش کردن حقوق تاریخی ملت ایران در دریای مازندران اقدام کنند و یا به مانند رئیس جمهور، در خارج از مرزها زیر تابلوی مجعول خلیج عربی (؟) بشینند و یا همانند دیگر مسئولان حاکمیت جمهوری اسلامی نتوانند در خارج از کشور از حداقل حقوق ملت ایران دفاع کنند؛ اما در پایان به این شبه مسئولان اطمینان خاطر می دهیم که نگران حضور میهن پرستان و به ویژه پان ایرانیستها در خارج از کشور نباشید.

پاینده لریلاش
سید رضا کرمانی

* رونوشت کلیه مدارک فوق موجود می باشد.

حال پس از حدود ۸ ماه که پاسپورت خود را از اداره گذرنامه پس گرفته ام و با توجه به موارد فوق، از مسئولین مربوطه، پرسش های ذیل را دارم:

۱- وزارت اطلاعات و اطلاعات کرج به چه دلیل و طبق چه پرونده و حکمی، من را ممنوع الخروج کرده اند؟

۲- چرا به فرض داشتن دلایل قانونی، حکم ممنوع الخروج بودن را به اینجانب ابلاغ و اعلام ننموده اند؟

۳- هزینه هایی که به علت بی مسئولیتی آقایان (هزینه های بلیت، تور، عوارض خروج، رفت و برگشت به فرودگاه، رفت و آمد به ادارات ذکر شده، توشه سفر و ...) متوجه اینجانب شده از طریق چه مرجعی قابل پرداخت است؟

۴- در صورتیکه در این مرحله هیچ مقام و نهادی پاسخ صحیح و قانع کننده ای (البته نه با تهدید و ارعاب) به اینجانب ندهد، برای طرح دعوی در مراجع ذیربط چه کسانی یا چه سازمانی هزینه های مربوط به وکیل و دادگاه را تقبل می نمایند؟

۵- چه مقام یا نهادی مسئول جلوگیری از ضرر و زیان وارده به اینجانب در موارد مشابه و تضمین مسافرت های بعدی من بدون ایجاد مشکل مشابه می باشد؟

با توجه به موارد متعدد مشابه برای سایر یاران پان ایرانیست، ضمن ابراز تأسف شدید از نقض حقوق اولیه و شهروندی میهن پرستان و با پی گیری حقوق خود از طریق مراجع قضایی، نسبت به این گونه اقدامات غیر مسئولانه هشدار می دهیم.

اخبار حزبی

* آیین دیدار نوروزی، در شامگاه دوم فروردین ۱۳۸۸ مطابق با سنت سالهای پیشین در شهرهای تهران، اهواز، اصفهان و در شهرهای دیگر نیز در منزل پیشکسوتان حزبی برگزار گردید.

* در نوروز امسال، تعدادی از پیشکسوتان و جوانان حزب به دیدار بانو هورامیس نورزاد (همسر سرور محسن پزشکیور) رفته و ضمن تبریک نوروزی، از تلاش ها و زحمات ایشان در سالهای گذشته تقدیر نمودند.

* با خبر شدیم خاندان اکبری در غم از دست دادن پیر کهنسال بختیاری، اسحاق بختیاری، به سوگ نشسته اند. سازمان جوانان حزب پان ایرانیست این سوگ را به دودمان ایرانپرست اکبری دل آرامی گفته و شادی روان ایشان را از درگاه خداوند ایرانزمین خواستار است.

* سرور منوچهر یزدی، برادر زاده گرامی خود را از دست داده اند، سازمان جوانان حزب پان ایرانیست سوگ وارده به ایشان را دل آرامی گفته و سلامتی ایشان را از درگاه خداوند بزرگ خواهان است.

* به دنبال انتشار شماره اول نشریه سازمان جوانان حزب پان ایرانیست، تعدادی از شخصیت های فرهنگی و ملی، بویژه فعالین سیاسی در آذربایجان، کردستان و خوزستان با مسولین سازمان تماس گرفته و انتشار این نشریه را به آنها تبریک گفتند.

مطالب رسیده به پیام رندار (حاکمیت ملت)

* نامه دفتر حزب پان ایرانیست در آمریکا خطاب به اندامان جبهه ملی در درون و بیرون از کشور .

* پیام سرور دکتر حسن کیانزاد به روزنامه فرانکفورته آگمایینه پیرامون شهادت داریوش پروانه فروهر.

* نامه جمعی از فعالین سیاسی خارج از کشور به رئیس جمهور ایالات متحده امریکا

* مقاله سرور پیام آذربایجانی که در شماره های آتی به چاپ خواهد رسید.

اسناد حزبی

پیام پندار: از این شماره نشریه به بازخوانی برخی از اسناد حزبی خواهیم پرداخت. این بررسی علاوه بر آشنایی بیشتر جوانان با عملکرد حزب در سال های گذشته، به تحلیل بخش هایی از تاریخ معاصر ایران و تاریخ حزب پان ایرانیست خواهد پرداخت. از صاحب نظران مسائل ملی خواهیمندیم نظرات خود را در این باره با حاکمیت ملت در میان بگذارند.

سند شماره یک: نامه سرور محسن پزیشکپور خطاب به مهندس عزت الله حسابی پیرامون مسائل کردستان، اردیبهشت ۱۳۵۹

آقای مهندس عزت الله حسابی

سازمان برنامه و بودجه

۲- هرگز مردم کردستان به مانند تمامی مردم دیگر ایران بزرگ جدائی از سرزمین مادر یعنی ایرانزمین را نمی خواهند. گویی با اینگونه اقدامات و با بیان اینگونه اظهارات می خواهند آنها را به این سمت سوق دهند، ولی گردان گرد هرگز به میهن خود پشت نخواهند کرد.

۳- هیچ کس و هیچ حکومت و هیچ سیاست و قدرتی حق ندارد در موجودیت یکپارچه ملت بزرگ ایران تردید نماید. حاکمیت ملی تجزیه پذیر نیست که شما یا هر مقام دیگر بخواهید آن را برای آزمایش به رای بگذارید. حاکمیت ملی و موجودیت ملی عام است و مستمر در اعصار و قرون تاریخ. شما با اینگونه اظهارات خود فرض خطرناک و استعماری تجزیه سرزمین ها و تیره های ایرانی را دامن می زنید.

۴- هر گاه هر مقام مسئول و کل حکومت خود را وابسته به تمامی ملت ایران بدانند باید بتوانند با استفاده از امکاناتی که یک حکومت ملی دارد. مسائل را در هر منطقه حل نماید. روبرو قرار دادن مردم میهن ما برابر یکدیگر جز ایجاد و گسترش جنگ های داخلی و خانگی که مقدمه از هم پاشیدن کشور و برآورده ساختن آرزوی نهایی دشمنان رنگارنگ ملت ایران خواهد بود، نتیجه ای دیگر نخواهد داشت.

۵- طرح هر گونه نظریه به عنوان قبول تجزیه بخشی از میهن ایرانیان و ملت ایران به هر وسیله حتی با توسل به هه پرسی، خیانت به ملت ایران و میهن ایرانیان است. این سخن به مانند همان سخن مسئولان خائن رژیم سابق برای تجزیه غیر قابل قبول بحرین می باشد. برابر آن خیانت ایستادیم. برابر چنین سخنان و اقدامات نیز خواهیم ایستاد. هر چند برای ما بسیار گران تمام شود. که چنین حدس می زنیم.

با نهایت تاسف پیرامون حوادث کردستان به نقل قول از شما مطالبی نسنجیده و زیانبخش به مصالح ملی و وحدت و کلیت ملت بزرگ ایران در روزنامه های اطلاعات و کیهان (عصر روز سه شنبه سیزدهم اردیبهشت ماه جاری) خواندم. از بیان این اظهارات از ناحیه کسی که به عنوان یک ایرانی حتی با اطلاعاتی در هر سطح که باشد بسی تعجب نمودم. معلوم نیست شما از ناحیه چه کسی و چرا مطالبی را عنوان نموده اید که نه هزار ها هزار مردم ایرانپرست گرد و نه هیچ ایرانی دیگر نمی تواند به آن اعتقاد داشته باشد. شما در برابر جنگ خانگی ناخواسته ای که به گوشه ای از میهن ایرانیان تحمیل شده است و در برابر هزار ها کشته و مجروح و زیان های خسران بار این برادر کشتی بدون دلیل، به عنوان راه حل که عینا از روزنامه کیهان نقل می گردد اینگونه اظهار نظر نموده اید: ما از مردم خواهیم خواست آیا مایل هستند که کردستان جدا شود و یا یک دولتی غیر و پا ضد اسلامی در آنجا تشکیل شود؟ اگر رای شان مثبت بود می گودیم، کردستان جدا شود و اگر هم نبود می گوئیم خودتان بروید و بگیرید.

آقای مهندس حسابی: شما اگر به هویت و تاریخ ملت ایران و حاکمیت سرزمینی و قومی و فرهنگی این ملت آگاهی ندارید بهتر است وارد این مباحث نشوید و گرنه باید بدانید:

۱- هر گردی در هر کجای جهان که باشد خود را ایرانی و وابسته به ملت بزرگ ایران و پاسدار موجودیت ایرانزمین می داند. صدها سال است، گردها مدافعان شجاع و دلیر هویت ایرانی و فرهنگ ایرانی هستند و خواهند بود.

۷- رونوشت این تلگرام را جهت آگاهی ملت ایران برای رسانه های گروهی، به ویژه آنها که اینگونه اظهارات زیانبخش شما را نقل نموده اند می فرستیم تا حسب وظیفه ملی و مطبوعاتی به انعکاس آن مبادرت نمایند.

پاینده ایران

هفدهم اردیبهشت ماه ۱۳۵۹

رهبر حزب پان ایرانیست

محسن پزشکیپور

۶- امیدوارم به مانند یک ایرانی شجاع و با نهایت شهامت، چنین اظهارات زیانبخش و خطرناک را نسبت به موجودیت ملت و میهن خود پس بگیرید و گرنه شما و تمامی مسئولان و دست اندرکاران که برابر چنین اظهاراتی سکوت نمایند در پیشگاه تاریخ و ملت ایران به سختی پاسخگو و مواخذ خواهند بود.

به علاوه شما باید صریحا اعلام نمائید، آیا این تنها نظر شماست و یا نظر دیگر اعضای شورای انقلاب و مسئولان و دست اندکاران کنونی نیز هست؟ تا ملت ایران تکلیف خود را با دارندگان اینگونه نظرات و افکار بدانند.



سند شماره ۹۰:

حزب پان ایرانیست حفاظت از نشان شیر و خورشید را به عهده گرفت

روزنامه اطلاعات / چهارشنبه ۲۳ آبان ماه ۱۳۵۸ - شماره ۱۶۰۰۲

روز گذشته محسن پزشکیپور رهبر حزب پان ایرانیست در بیانیه ای اعلام کرد که از این پس نشان ملی شیر و خورشید به درفش نهضت پان ایرانیست اضافه شده. در بیانیه آمده است:

هم میهنان- همانگونه که میلیونها زنان و مردان و دختران و پسران ایرانی آگاهی دارند نشان ملی و غرورمند و افتخار آفرین شیر و خورشید، در درازای تاریخ تکوین فرهنگ و موجودیت ملت ایران شکل گرفته و به ویژه از آن زمان که ملت ایران کیش مقدس اسلام را پذیرا شد و مبارزات میلیونها مردم یکتاپرست و آزاده این سرزمین در دوران درخشان سیاسی و فرهنگی ایران پس از اسلام تجلی گشت. تمامی این میراث فرهنگی سیاسی ملت ایران در نشان ملی و گویای شیر و خورشید تجلی یافت.

سپس طی چند صد سال این نشان ملی به عنوان نشان رسمی ملت بزرگ ایران در هر کجا که نامی از ازان بوده و بالاخره بر روی درفش ملی ایران نقش بست.

متأسفانه مجسب خبرگان درفش ملی ایران را بدون نشان تاریخی، مردم و ملی شیر و خورشید که خود مظهریست از مبارزات آزادی بخش و ضد استعمار ملت ایران و نشانی است گویا از فرهنگ درخشان و نبرد های آزادی بخش جامعه ی ایرانی مورد تایید قرار داد.

از آنجا که نشان شیر و خورشید در هیچ زمان نه یک نشان دولتی بلکه یک نشان گویا و پرتوان و امیدبخش جامعه ی بزرگ ایرانی بوده و هست؛ از آنجا که هر ایرانی، در هر کجای جهان که زیست می کند، از ژرفای وجود، با نشان شیر و خورشید پیوندی ناگسستنی دارد؛ از آنجا که حزب پان ایرانیست و هر ایران پرست آزاده و مبارز، خود را برابر ملت و فرهنگ و سرزمین ایرانیان متعهد و پاسدار می داند؛ از آنجا که صیانت دست آوردهای تاریخی و فرهنگی ملت ایران که به ویژه نشان از هویت و امید های والای همه ایرانیان دارد. وظیفه ای است انصراف ناپذیر؛ حزب پان ایرانیست نشان ملی شیر و خورشید را زینت بخش درفش نهضت پان ایرانیسم می نماید. باشد که به یاری خدای بزرگ و با هوشیاری همه ایرانیان آگاه دل، بار دیگر نشان شیر و خورشید، به عنوان نشان رسمی هر ارگان وابسته به ملت بزرگ ایران، بر درفش ملی ایران نقش بگیرد.

پاینده ایران - ۱۳۵۸/۸/۲۲





گزارشی از مبارزات کارگری در ایران

ابوالفضل عابدینی

و کشوری نسبت به این اعتراضات واکنشی نشان ندادند. چندی پیش در سفر آقای احمدی نژاد به استان خوزستان جمعی از کارگران لوله سازی اهواز در اعتراض به وضعیت شغلی شان با راهپیمایی در سطح شهر اهواز و جلوی استانداری خوزستان تجمع نمودند. در این تجمع سعیدلو معاون اجرایی رییس جمهور و سودانی نماینده شهر اهواز در مجلس شورای اسلامی نیز به کارگران قول همکاری و پیگیری و تشکیل کارگروه ویژه ای برای بررسی مشکلات لوله سازی اهواز را داده بودند که این کارگروه دستاوردی جز آرام کردن فضا به وسیله وعده های فریبنده نداشت. پس از اعلام عدم نیاز (اخراج) کارگران رونوشت نامه ای را که دفتر ریاست جمهوری برای استانداری خوزستان در خصوص پیگیری وضعیت لوله سازی و ارایه گزارش به رییس جمهور ارسال کرده بود به دست نماینده کارگران رسید و باید گفت نوشداروهای ریاست جمهوری همیشه پس از مرگ سهراب به دست مدیران زیرمجموعه اش می رسد.

روزگاری نه چندان دور در همین چند سال گذشته این شرکت جزو پرسودترین شرکت های منطقه بود؛ اما امروز لوله سازی اهواز به یکی از بحرانی ترین کارخانجات ایران تبدیل شده است. مدیران شرکت عنوان می کنند به علت رکود در انجام پروژه های نفت و گاز کشور، به دلیل بحران های اقتصادی تولید لوله سازی نیز با مشکل روبرو شده است؛ چرا که تولیدات کارخانه فقط برای انجام این پروژه ها استفاده می شد و هم اکنون، با این شرایط، تقاضایی برای تولید ندارند. فارغ از درستی این گفته ی مدیران که خود جای بحث های فراوان دارد و پرسش های بیشماری که با بیان این دلیل متوجه آنان می شود، که پاسخ همگی نیز اشاره به ضعف مدیریتی خواهد داشت، اگر بخواهیم اتفاقات و مسائل پشت پرده را هم بررسی کنیم باز هو باید سخن از باندهای مافیای اقتصادی کنیم. لوله سازی اهواز به لحاظ موقعیت جغرافیایی در مرکز شهر اهواز قرار دارد و زمین های گسترده و بسیار گران بهایی نزدیک ۶۰ هکتار را در اختیار دارد. تجربه سالهای گذشته نشان داده که هر گاه گروهی قصد تملک و تصاحب یک پروژه و یک کارخانه اقتصادی را دارند سناریویی را بدین منظور تنظیم می کنند که ابتدا با آشفته و بحرانی جلوه دادن شرکت تلاش می کنند فعالیت های اقتصادی آن واحد تولیدی را غیر موجه نشان بدهند و سپس با ارتباطاتی که در سطوح مختلف مدیریتی کشور دارند و با مطرح کردن اصل ۴۴ و خصوصی سازی، واگذاری سهام شرکت به بخش خصوصی در دستور کار قرار می گیرد و با توجه به اینکه از

سال ۱۳۸۷ را در حالی پشت سر گذاشتیم که حوادث و اتفاقات بسیار زیادی در عرصه های گوناگون مبارزاتی جنبش های اجتماعی ملت ایران رخ داده است. اعدام یعقوب مهنهاد خبرنگار سیستانی تایید حکم اعدام فرزند کامانگر دبیر کامیابانی بازداشت های گسترده کارگران کارخانجات مختلف، برخوردها و فشارهای شدید به فعالان جنبش زنان از جمله کمپین یک میلیون امضا، اخراج دانشجویان از دانشگاه ها، مرگ های مشکوک زندانیان سیاسی از جمله حشمت امیرساران و امیدزضا میرصیافی و هزاران موضوع دیگر کارنامه ای سیاه در برابر دیدگان ملت ایران و جامعه بین الملل برجای گذاشته است.

علیرغم پذیرش بسیاری از معاهدات مقاله نامه های جهانی از سوی جمهوری اسلامی متأسفانه حاکمیت خود را ملزم به اجرای مفاد آنان نمیداند؛ به عنوان مثال می توان از اعدام کودکان و جوانان زیر هجده سال و جلوگیری و ممانعت از برگزاری اعتصابات و گردهمایی های مسالمت آمیز کارگران برای گرفتن حقوق صنفی خود نام برد.

دستگاه امنیتی و قضایی کشور همکام و همسو با یکدیگر برای سرکوب اقشار گوناگون ملت ایران همواره دو اصل را به عنوان موارد اتهامی فرزندان ایران در بیدادگاه های انقلاب مطرح می کنند: اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی.

قصد داریم از این شماره ی نشریه پیام پندار به بررسی آخرین وضعیت مسائل کارگری در قالب مقاله، گزارش، گفتگو و اخبار بپردازیم.

آنچه در زیر می خوانید گزارشی از وضعیت کارگران دو واحد تولیدی بزرگ در جنوب کشور می باشد: ۱- شرکت لوله سازی اهواز ۲- شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه.

در آخرین روزهای سال گذشته، زمزمه های اخراج حدود دوهزار کارگر شرکت لوله سازی اهواز به گوش خورد و همین موضوع باعث نگرانی های این کارگران شد که پس از تعطیلات نوروزی هنگام مراجعه به شرکت، از ورود آنان به داخل کارخانه جلوگیری شد و پس از پیگیری، نمایندگان کارگری متوجه شدند که هیات مدیره عدم نیاز آنان را اعلام کرده و حاضر به انعقاد قرار داد جدید با آنان نیست. این امر اعتراض کارگران اخراجی را به دنبال داشت و از تاریخ پانزدهم فروردین ماه تا لحظه نگارش این جستار هر روز جلوی درب اصلی و ورودی شرکت تجمع می کنند و متأسفانه هیچ یک از مدیران شرکت و یا مسوولین استانی

خالی کارگران صنایع شکر، سرگرم پرکردن حسابهای بانکی خود و فرزند دردانه اش است.

عباس پالیز دار در گزارش خود اشاره ای کوتاه به یکی از وارد کنندگان شکر کرد و از پیشنهاد ۷۰۰ میلیون تومانی رشوه فردی بنام مدل نام می برد و سپس روانه ی زندان اوین می شود.

دستگاه امنیتی قضایی نیز به جای برخورد با عوامل و دلالان شکر و به پای میز محاکمه کشاندن آنان دست در دست این مافیا به سرکوب کارگرانی می پردازد که برای احقاق حقوق خویش تلاش کرده و نسبت به فعالیت های نامشروع مافیای شکر معترض بوده و هستند. البته در این ساختار و با این هیات حاکمه بیان و تقاضای چنین موردی شاید به آرزویی دست نیافتنی شباهت بیشتری داشته باشد و از آنجا که نگارنده این جستار جوان می باشد باید بگویم آرزو بر جوانان عیب نیست.

آبان ماه سال گذشته بعد از اعتراضات و اعتصابات کارگری در هفت تپه تعدادی از این کارگران توسط دستگاه امنیتی بازداشت و تحت فشارهایی قرار گرفتند ولی این فشارها و تهدیدها هیچ گاه مانع آن نشد که کارگران این شرکت از خواسته های صنفی شان دست بردارند و موفق شدند که پس از سی سال سندیکا خود را با انتخاب نمایندگان کارگری شان دوباره راه اندازی کنند. اما متأسفانه باز هم دستگاههای امنیتی و قضایی خلاف قوانین و موازنه نامه های جهانی (که مورد پذیرش و تایید جمهوری اسلامی نیز هستند) اقدام کرده و ۸ نفر از اعضای هیات مدیره این سندیکا را بازداشت کرد (علی نجاتی - جلیل احمدی - فریدون نیکوفر - قربان علی پور - رحیم بسحاق - رضا رخشان - نجات دهلی و محمد حیدری مهر) و سرانجام با گذشت بیش از یکسال از آغاز اولین پرونده قضایی، دادگاه انقلاب شهرستان دزفول با استناد به مواردی غیر واقعی و غیر حقوقی و تحت تاثیر بیش از اندازه گزارشات دستگاه امنیتی متهمان کارگر را به یکسال حبس و سه سال محرومیت از شرکت در فعالیت های کارگری محکوم کرد و پرونده را در خصوص نگارنده [ابوالفضل عابدینی] به بهانه بررسی بیشتر باز نگه داشته است.

همانگونه که در مقدمه این جستار بیان کردم اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام به عنوان دو مورد اتهامی در دادگاههای انقلاب برای فعالین سیاسی و مدنی ایران مطرح می گردد. سوالی که در اینجا پیش می آید تعریف هیات حاکمه از امنیت ملی می باشد و ملت ایران را با یک پارادوکس و دوگانگی مواجه می سازد که چگونه است ندای گرسنه ایم یک کارگر در دولتی که با شعار مهرورزی مدعی اجرای عدالت است اقدام علیه امنیت تعبیر می گردد اما لبخند رییس جمهور کشورش زیر تابلوی خلیج مجعول عرب و گفته ی سراسر خفت بار وزیر امور خارجه دولتش در خصوص سهم ملت ایران در دریای مازندران که از سهم خواهی بیش از ۱۱ درصد به خیانت یاد می کند، تدبیر و اندیشه نام می گیرد. مدیری با پیشینه ی درخشان (!؟) با مدارک جعلی تحصیلی بر صندلی وزارت کشور تکیه می زند. و با اثبات جعلی بودن مدارکش نه تنها حاضر به استعفانمی شود بلکه مورد لطف و حمایت رییس جمهور نیز واقع می گردد و پس از این رسوایی، مجلس مجبوره استضاح ایشان می گردد. و بازم مورد حمایت رییس جمهور قرار می گیرد و دستگاه قضایی کشور به جای اعلام جرم علیه گردان

پیش این گروه مافیایی در جهت بحرانی بودن، غیرقابل توجیه و ورشکسته جلوه دادن آن اقداماتی را انجام داده اند براحتمی شرکت را با کمترین قیمت ممکن تصاحب می کنند. در واقع پدرخوانده های مافیای اقتصادی ایران بسیار دقیق و حساب شده در حال گسترش خانواده های خود هستند و از هیچ کوششی برای رسیدن به اهداف شوم خویش کوتاهی نمی کنند و همه ابزار ممکن را در اختیار دارند و معادلاتی ر رقم می زنند که تاریخ ایران تاکنون شاهد آن نبوده است.

با این روند و فعالیت های این گروه های مافیایی چشم انداز بسیار نگران کننده ای پیش روی ملت ایران به ویژه کارگران زحمت کش آن خواهد بود.

سخن را به درازا نمی برم و از لوله سازی صد واندی کیلومتر به سمت شوش می رویم. آنجایی که اونتاش گال پادشاه ایلامی بنای بزرگترین پرستشگاه زمان خویش را نهاد. آثار به جای مانده از کاخ های پادشاهان هخامنشی بی اختیار هر انسانی را به یاد کوروش بزرگ ابر مرد تاریخ جهان و پیامبر صلح و بنیانگذار حقوق بشر می اندازد. در میان تپه های باستانی هفت تپه و شوش فرزندان از نسل کوروش شیهای سردو سوزان زمستانی و روزهای گرم و شرجی تابستانهای خوزستان برای شکوفایی و بلندگی اقتصاد سرزمین شان سالهای سال مشغول فعالیت در شرکتی بنام شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه بوده اند. در دهه ی ۴۰ با همکاری امریکاییان این شرکت آغاز به کار نمود و همگام و هم پا با شرکت نفت و حفاری در منطقه رقابت می کرد.

عدم جایگزینی تکنولوژیهای جدید و به روز از یک سو، واردات بی رویه شکر از سوی دیگر باعث گردیده تا صنعت شکر در ایران رو به نابودی برود. تعرفه های بسیار پایین در حد صفر واردات شکر فضا و فرصت را برای سودجویان این بخش صنعتی کشور ایجاد کرده و چهره های شناخته شده ای از درون هیات حاکمه با وارد کردن مقادیر مازاد بر مصرف کشور ضربه های اساسی و غیر قابل جبرانی را به صنعت شکر وارد کردند.

واحد های تولید شکر در ایران سالانه حدود یک میلیون و سیصد هزار تن شکر تولید می کنند و نیاز مصرف داخلی یک میلیون و نهصد هزار تن می باشد. این بدان معناست که طبق این آمار باید فقط ششصد هزار تن شکر وارد بازار کشور می شد اما سالهای گذشته در هر سال بیش از ۵ برابر این مقدار از کشورهای چون کوبا و برزیل وارد ایران شده است.

برخی از کالاها و محصولات کشاورزی در دنیا اقلام استراتژیک محسوب شده که گندم و شکر دو نمونه از این محصولات شناخته شده هستند و دولتها همواره تولید کنندگان این محصولات را مورد حمایت خود قرار می دهند. تعرفه های گمرکی بالای ۱۵۰ درصدی برای شکر توسط کشورهای اروپایی و به دریا ریختن سالانه میلیونها تن گندم توسط دولت امریکا گویای این واقعیت می باشد. ولی در ایران مافیای شکر در سایه حمایت سیاست های غلط دولت و تعرفه های گمرکی تک رقمی بدون هیچ مانعی سودهای کلانی را با رقم های نجومی از این راه کاسب می شوند.

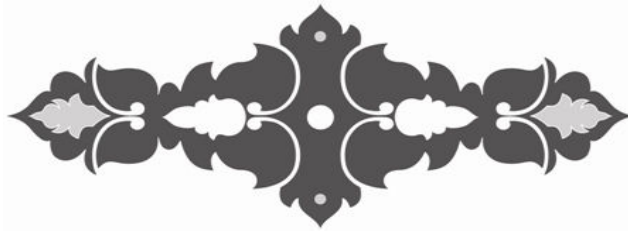
شیخ موعظه گو پدرخوانده این مافیای مخوف و قدرتمند، معروف به شیخ شکر فروش سر خود را در همچون کبگی میان برف فرو کرده و بدون توجه به سفره

دستگاه امنیتی فرزندان ایران زمین را متهم به اقدام علیه امنیت ملی کرده و خود را پاسدار ارزشهای ملی می داند:

وگردانها به صدور حکم برای کارگرانی همچون محمد حیدری مهری می پردازد که در طول دفاع مقدس با بالا بردن سن خویش در شناسنامه برای دفاع از آب، خاک، ناموس و شرف این سرزمین به جبهه می رود و به سر باختن در راه ایران را افتخار می کند.

گر آلوده شد به مَر خرقه ما، باکی نیست که همیشه شیوه بُود شاهد دار من پاکر ما

پاینده ایلاسنه



آرمی... خدا با ما است

هشتم اسفند ماه سالروز قتل ناجوانمردانه سید احمد کسروی تبریز کرامی باد

خودداری المنار در استفاده از نام خلیج فارس

بلال الزعرور از مدیران شبکه المنار در گفتگو با ایسنا گفت: از شروع فعالیت این شبکه، اساس کار ما کسب رضایت خداوند و پیروی از اسلام ناب محمدی بوده است؛ در واقع المنار نخستین شبکه ای است که با اعتقاد به ولایت فقیه، در لبنان کار خود را آغاز کرده... وی درباره علت استفاده نکردن از عبارت خلیج فارس در بخش های خبری این شبکه تصریح کرد: قبول داریم که در سازمان ملل و سازمان های دیگر، عبارت خلیج فارس ثبت شده است و این موضوع، واقعیت غیر قابل انکاری است، اما مخاطبان ما عرب زبان هستند، بنابراین نمی توانیم از عبارت خلیج فارس در المنار استفاده کنیم، چون اتحاد جهان اسلام جزو اهداف ما است! البته درباره به کارگیری واژه خلیج در المنار با مسئولان ایرانی هماهنگ کرده ایم.

آفتاب یزد، یکشنبه ۱۰ آذر ۱۳۸۷

مرزبندی بین المللی؛ حتی در فضا، حتی در توالی

یک فضا نوزد ارشد روسی گفته است اجازه ندارد از دستشویی امریکایی ها در ایستگاه فضایی بین المللی استفاده کند. روزنامه انگلیسی گاردین در سایت اینترنتی خود نوشته است: یک فضا نورد با تجربه روسی گفته است، او حتی اجازه استفاده از دستگاه بدنسازی و دستشویی امریکایی ها را در ایستگاه فضایی بین المللی ندارد.

گنبدی پادالکا فضا نورد ۵۰ ساله روسی در گفت و گو با روزنامه نوایا گازتا گفته است بحران اقتصادی روی زمین به تدریج اخلاق را در فضا نابود می کند. به گفته وی تا هفت سال پس از نخستین ماموریت وی در فضا در سال ۱۹۹۸ همکاری میان او و همکاران امریکایی اش عالی بود اما در سال ۲۰۰۵ به دنبال آنکه روسیه برای فرستادن فضا نوردان امریکایی به فضا از آنها پول گرفت، همه چیز عوض شد. پادالکا که پیش از عزیمت به فضا با خبرنگار روزنامه نوایا گازتا گفت و گو می کرد، گفته است او در جریان تمرین های پیش از رفتن به فضا از مقام های مسول پرسیده بود آیا اجازه استفاده از دستگاه های بدنسازی امریکایی را در ایستگاه فضایی بین المللی دارد یا خیر؟

مقام های مسول ابتدا به پادالکا گفته بودند او میتواند از این دستگاه ها استفاده کند، اما اندکی پیش از پرواز وی را از یان کار منع کرده اند. بدتر اینکه به فضا نوردان گفته شده است آنها باید از دستشویی های ملی خود استفاده کنند.

به گفته این فضا نورد روسی که از وی بعنوان فرمانده بعدی ایستگاه فضایی بین المللی نام برده شده است، پس از آنکه در سال ۲۰۰۳ روسیه از آژانس های فضایی کشورهای دیگر در قبال استفاده از فضا نوردان آنها از تجهیزات و امکانات روسی طلب پول کرد، کشورهای دیگر هم مقابله به مثل کردند.

نساجی ایران و نفس های بی رمق آن!

نبوی رئیس اتحادیه صادرکنندگان نساجی و پوشاک کشور گفت: "۴۰ سال پیش نساجان ایرانی لباس پلیس انگلیس را تولید می کردند اما امروزه به جایی رسیده ایم که در بخش پوشاک رفته رفته از یک صادرکننده بزرگ به واردکننده تبدیل شده ایم." امتناع دولت از پرداخت طلب ۱۲ ساله خود به صادرکنندگان نساجی و پوشاک این صنعت را با بحران بیشتری مواجه ساخته است. نبوی که با روزنامه اعتماد مصاحبه ای کرده بود می گوید: "هر کیلو پنبه در کشور ۱۵ شغل ایجاد می کند و سهم صنعت نساجی از اشتغال بخش صنعت و معدن ۱۲ درصد است. تولیدکنندگان نساجی و پوشاک سالانه ۵۰۰ میلیون دلار از کالاهای تولیدی خود را به خارج کشور صادر می کنند که با توجه به این میزان صادرات، دومین کالای صنعتی و معدنی به لحاظ ارزآوری در کشور است." نبوی خاطر نشان کرد؛ تولیدکنندگان ترکیه سالانه ۴۰ میلیارد دلار از محل صادرات پوشاک درآمد از آن کشورشان می کنند که نیمی از این میزان از محل صادرات شلوار جین است، این در حالی است که در برخی موارد پوشاک تولید ایران به لحاظ کیفی با ترک ها برابری می کند. متأسفانه بدلیل عدم حمایت های مناسب و ضروری دولت از این صنعت، اجناس ترکیه، بازارهای ایران را بویژه در نواحی مرکزی، شمالی و شمال غربی اشغال کرده است. و جمعیت ایران تبدیل به مشتریان دائم این صنعت گشته اند. مشتریانی که از تولیدکنندگان خود شناختی ندارند و از یان رو تولیدکنندگان هیچ تعهدی در برابر مشتریان خود احساس نمی کنند. نام های تجاری چندان جدی گرواف نمی شوند و هیچ ضمانتی به مصرف کننده ارائه نمی شود و معلوم نیست در صورتی که - اغلب نیز چنین است - کالاها از کیفیتی پائین برخوردار باشند، نام اعتباری کدام تولید کننده باید زیر سوال برود؟! بویژه تاسف آنجاست، هنگامی که مصرف کننده با کالایی با کیفیت بسیار پائین مواجه میشود؛ به جای بدبین شدن به کالای ترکیه به سرعت طی قضاوتی ایرانی بودن کالا را بیان میکنند... انتقال کالاهای پارچه ای و پوشاک در نواحی مرزی براحتی بوقوع می پیوندد و این در شرایطی است که وقتی کالاها بایمان رابه کشورهای اروپا صادر میکنیم ۱۲٪ تعرفه ترجیحی از ما بیشتر میگیرند.

تمام شدن مسئله مازندران برای مسکو، آستانه و باکو

ایراس: الکساندر گالوین، نماینده ویژه وزارت امور خارجه روسیه روز چهارشنبه طی کنفرانسی مطبوعاتی در مسکو اعلام کرد که کلیه مسائل مربوط به استفاده از منابع دریای مازندران در بخش شمالی آن میان قزاقستان، آذربایجان و روسیه حل و فصل شده است. به گزارش ریانوواستی؛ موقعیت حقوقی دریای مازندران طی قراردادهایی به شماره ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ میان شوروی سابق و ایران تنظیم شده بود. روند مذاکراتی درباره تعیین موقعیت جدید تا کنون ادامه دارد و برخی از کشورها به طور دوجانبه قراردادهایی را میان خود منعقد نموده اند. در ماه جولای سال ۱۹۹۸ میان قزاقستان و روسیه توافقنامه هایی درباره مرزبندی کف دریا در قسمت شمالی امضا و در ماه مه سال ۲۰۰۲ پروتکل مرتبط به آن منعقد شد. طی سال های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ میان قزاقستان و آذربایجان نیز قراردادهای مشابهی بسته شد. ۱۴ مه سال ۲۰۰۳ میان روسیه، آذربایجان و قزاقستان توافقنامه ای درباره نقطه تلاقی خطوط مرزی مناطق همجوار کف دریای مازندران منعقد شد. در این میان ایران پیشنهاد می کند که دریای مازندران را به پنج قسمت مساوی تقسیم نمود. آذربایجان از چنین اصلی برای تقسیم دریای امتناع نموده چرا که به اعتقاد این کشور در این صورت یک سوم بخش ساحلی این کشور تحت مالکیت ایران در خواهد آمد.

به تأکید گالوین بیش از ۷۰٪ از متن کنوانسیون حقوقی دریای مازندران آماده شده است. او طی کنفرانسی مطبوعاتی در پایان ۲۵-مین جلسه کارگروه های ویژه تنظیم کنوانسیون موقعیت حقوقی دریای مازندران اعلام کرد: برای ارزیابی اینکه تا چه اندازه کنوانسیون آمده شده نیاز به محاسبات پیچیده ریاضی است اما متن آن ۷۰-۸۰٪ آماده شده است. به گفته وی هنوز هم برخی از مفاد کنوانسیون میان طرفین به توافق نرسیده است. وی تأکید کرد: در مورد مسئله مرز بندی کف دریا برخی توافقنامه ها امضا شده و اما برخی از کشورها هنوز با این موافقتنامه موافق نیستند که به نظر می رسد منظور وی از کشورها ایران باشد.

یک شعر و یک شاعر

روزبه پاری

من عاشقم و عشق من ایمان من است
جانانه من، خوبتر از جان من است
اصلاً این جان، بهر جانان من است
جانان ز جهان بهترم، ایران من است

من این را خوب می دانم، نگارا، تو زمن بهتر
که پیش مرد، مرگ و زندگانی در وطن بهتر
گل ارخندان شود، البته در صحن چمن بهتر
بحفظ مملکت قربان نمودن جان و تن بهتر
اگر پرسند از من، چیست از جان و بدن بهتر
وطن بهتر، وطن بهتر، وطن بهتر، وطن بهتر

این اشعار شاعری است که هیچگاه نخواست و یا نتوانست در وطنش زندگانی کند و حتی بمیرد. ابوالقاسم لاهوتی در سال ۱۲۶۴ خورشیدی (۱۸۸۵ م) در شهر کرمانشاه زاده شد و دومین فرزند میرزا احمد الهامی کرمانشاهی بود. پدر لاهوتی بواسطه کمک یکی از دولتمردان چون از تنگدستی درآمد و آسوده دل گشت، به سرودن گفتاری در ستایش خدا و پیامبر و خاندان او پرداخت و چون سروده هایش در بحر متقارب و به شیوه شاهنامه فردوسی بود از سوی همان دولتمرد «فردوسی حسینی» نام گرفت. میرزا احمد الهامی بعدها به درگاه میرزا حسام السلطنه فرماندار کرمانشاهان که مردی فرهنگ دوست بود راه یافت و تخلصش را که تا آن زمان «ملول» بود به «الهامی» برگرداند. الهامی با برخی از سازمانهای سیاسی روزگار خود بستگیهایی داشته است که از آن میان باید گروه شبه فراماسونری «آدمیت» را نام برد. بنا به نوشته اسماعیل رائین، ابوالقاسم لاهوتی هنگامی که ده یا پانزده سال بیشتر نداشت، سروده هایش برای برخی از کسانی که در گروه آدمیت بوده اند دلپسند افتاده و هزینه تحصیل او را به گردن گرفته و برای همین کار به تهران روانه اش کرده اند (۱۹۰۴ م). لاهوتی نخست به آموختن دانش دین پرداخت. در همین روزگار به گروه دراویش پیوسته و سروده هایش که دلبستگی او را بهر دو دسته می رساند از او بجا مانده است. دیری نپایید که دین پیشگی را رها کرد و به نیروی ژاندرمری پیوست. سال ۱۳۰۰ خورشیدی یاور یا سرگرد نامیده می شد. اولین ازدواج او پس از مدت کوتاهی به جدایی انجامید. لاهوتی با یکی از زیردستانش درگیر شد و او را کشت و به ترکیه رفت و پس از بخشوده شدن و بازگشت به ایران به کودتای تبریز (۱۳۰۱) دست یازید و چون در آن کودتا شکست خورد با چند تن از یارانش به روسیه گریخت و در آنجا ماندنی شد، و هم در این هنگام بود که زناشویی دوم او سرگرفت با خانم سیسیل بانو و تا پایان زندگیش نیز، با او بود. از کارهای بانو لاهوتی برگرداندن شاهنامه فردوسی به زبان روسی است. لاهوتی پس از بیرون رفتن از خاک ایران با همراهانش به

قفقاز رفت و چندی پس از آن به شهر نخجوان رفت و چون قبلاً در روزگار مهاجرت به استامبول، کمونیست شده بود در شهر نخجوان دست تبلیغات کمونیستی زد که موجب درگیری و کشمکش میان او و مسلمین و بویژه روحانیان نخجوان گردید. در همین اوان بسیاری از کسان و یاران لاهوتی که ارتشی نبودند با کمک سید حسن تقی زاده از دولت درخواست بخشش کردند که توسط رضاشاه بخشیده شدند و همه شان به ایران بازگشتند.

اما لاهوتی که تنها مانده و امیدش را برای بازگشت به ایران از دست داده بود به تاجیکستان

رفت و تا واپسین سالهای زندگیش در همان شهر زیست.

وی نخست در تاجیکستان آموزگار دبستان بود و پس از آنکه به عضویت حزب کمونیست شوری درآمد، پله های پیشرفت را یکی پس از دیگری پیمود.

برخی کارهایی که لاهوتی در کشور شوروی بدست داشته اینها است:

۱. ریاست افتخاری آکادمی علوم تاجیکستان.

۲. رئیس تشریفات که کار آن پذیرایی از میهمانان خارجی بود که به دیدار کشور شوروی می رفتند.

۳. استاد دانشکده های شرق شناسی و آموزگار زبان فارسی در دانشگاه مسکو.

۴. وزیر فرهنگ تاجیکستان یا چنانکه گفته می شود وزیر فرهنگ اتحاد جماهیر شوروی.

در فروردین ۱۳۳۶ خورشیدی (۱۹۵۷ میلادی) پس از ۷۳ سال زندگی، دفتر زندگی لاهوتی بسته شد؛ مردی که تا واپسین دم زندگی نام ایران را بر زبان داشت و دلش پر از مهر میهن بود و بزرگترین آرزویش اینکه در گوشه ئی از این خاک پاک جان بسپارد و بخاک سپرده شود. این خلاصه ای بسیار فشرده از زندگی لاهوتی بود (دیوان لاهوتی به کوشش احمد بشیری، چاپ اول ۱۳۵۸ خورشیدی، انتشارات امیرکبیر).

«نقد اشعار لاهوتی»

امروز که دیوان اشعار لاهوتی را مطالعه می کنیم از ورای همه آشوبها و تبلیغات و شور و هیجانهای گذشته، می توان به دور از همه تعصب ها به داوری یکی از فرزندان ایران نشست و چهره غبار گرفته او را از پس اشعارش بازجست. اشعار لاهوتی را می توان به چهار دوره تقسیم کرد. دوره اول: شعرهایی است که لاهوتی زمانی که در کسوت درویشی و دینداری بوده سروده است. همانند بسیاری از شعرهای صوفیانه معاصر، آن سوز واقعی که لازمه شعر صوفیانه و شور عارفانه است، تهی دستی و مضامین تکراری با الفاظ دست فرسودی که قرنهایست در اینگونه اشعار تکرار می شود. این شعرها اگر از هر شاعر دیگری هم بود، هیچ گونه مزیتی برای او نبود.

دوره دوم: شعرهای عاشقانه؛ غزلهای عاشقانه لاهوتی را اما شور و حال دیگری است. برخی از غزلهای لاهوتی از جمله غزلهای خوب شعر معاصر است و در بسیاری از جنگهای فراهم آمده از شعر معاصران می توان غزل او را دید. سادگی زبان، روانی گفتار و صمیمیتی که در غزل عاشقانه اوست، از استادی او حکایت



که بی مانند است. با تأمل در شعرهای میهن لاهوتی در می پاییم که بر خلاف اندیشه کمونیستی که ناسیونالیسم را پدیده ای منحط و زائیده اندیشه بورژوازی می دانست، و جهان وطنی یا انترناسیونالیسم (بخوانید اتحاد جماهیر شوروی) را تبلیغ می کرد، به پا را دوکسی برمی خوریم که در ظاهر توجه پذیر نیست. اما همانطوری که پیش از این ذکر شد باید بپذیریم که لاهوتی در عمق جان خویش به اندیشه جهان وطنی و کمونیستی اعتقادی نداشت و اگر غباری که به ظاهر بر چهره او نشسته است را بزدایم، چهره واقعی او نمایان می شود: لاهوتی شاعری ناسیونالیست.

او حتی وقتی که شعر عاشقانه هم می سراید باز گوشه چشمی به وطنش دارد:

فقط سوز دلم را در جهان پروانه می داند

غمم را بلبلی کاوآره شد از لانه می داند ...

شعرهای میهنی لاهوتی نه تنها از بهترین شعرهای او بلکه از بهترین نمونه های شعر ملی معاصر ایران نیز هست.

بشنو آواز مرا از دور، ای جانان من

ای گرامی تو زچشمان، خوبتر از جان من

اولین الهامبخش و آخرین پیمان من

کشور پیرمن، اما پیر عالی شأن من

طبع من، تاریخ من، ایمان من، ایران من!

متأسفانه بررسی بیشتر اشعار میهنی او با وجود محدودیت این نوشتار امکان پذیر نیست؛ اما ذکر این نکته لازم است که صفحات تاریخ و فرهنگ ایران را باید از نو ورق زد و پرتو دیگری بر همه زوایای پنهان آن انداخت و با نگاهی ملی و ناسیونالیستی و به دور از تعصب آنرا نوشت.

در پایان یکی از شاهکارهای ملی و میهنی لاهوتی که در واقع شاهکار شعر ملی معاصر نیز هست را با هم می خوانیم و ذکر این نکته ضروری است که این شعر را لاهوتی دو سال قبل از مرگش در مسکو سروده است:

«ای میهن»

تنیده یاد تو، در تار و پودم، میهن، ای میهن!

بود لبریز از عشقت، وجودم، میهن، ای میهن!

توبودم کردی از نابودی و با مهر پروردی

فدای نام تو، بود و نبودم، میهن، ای میهن!

فزونتر، گرمی مهرت اثر می کرد، چون دیده

به حال پر غدابت میگذردم، میهن، ای میهن!

به هر مجلس، به هر زندان، به هر شادی، به هر ماتم

به هر حالت که بودم، با تو بودم، میهن، ای میهن!

اگر مستم، اگر هشیار، اگر خوابم، اگر بیدار،

بسوی تو بود روی سجودم، میهن، ای میهن!

بدشت دل، گیاهی جز گل رویت نمی روید

من این زیبا زمین را آزمودم، میهن، ای میهن!

دارد. از جمله غزلهای خوب او می توان به اینها اشاره کرد: نشستیم دوش من با بلبل و پروانه در یکجا، ایا صیاد شرمی کن مرنجان نیم جانم را، فقط سوز دلم را در جهان پروانه می داند....، نشد یک لحظه از یادت جدا دل ... و بسیاری دیگر.

دوره سوم: شعرهای انقلابی (بخوانید بیانیه های کمونیستی!)؛ حجم زیادی از دیوان ۹۵۰ صفحه ای لاهوتی، اشعاری است که او در ترویج اندیشه کمونیستی سروده است. در همه این شعرها که فقط وزن و قافیه وجود دارد (به عنوان نماد شعر) در واقع بیشتر شعار است تا شعر از کامسومول (سازمان کمونیستی جوانان) تا کولککتو (دسته جمعی و اشتراکی) و صدها واژه حزبی بگنجد تا شعر در ستایش سازمان مخفی پلیس شوروی (س.ک.پ.ب که بعدها ک.گ.ب نام گرفت) وجود دارد. از تأمل در این اشعار، چهره انسانی نمایان می شود که در باطن هیچ تعلقی به این مرام ندارد و فقط برای حفظ ظاهر، مبادرت به سرودن آنها کرده است. او بسیاری از بیانیه های حزب کمونیست شوروی را به نظم درآورده است. وقتی به تاریخ آن دوره شوروی نظری می افکنیم با توجه به تسویه های خونین استالین بعید نیست که لاهوتی فقط برای نجات جان خویش این شعرها را سروده باشد.

گو اینکه بریا (رئیس پلیس مخفی) بارها که لیست افراد را برای کشتن و یا به اردوگاههای کار اجباری فرستادن، نزد استالین می برده، اسم لاهوتی هم بوده است. اما استالین به او می گفته: تو به این ایرانی کار نداشته باش!! (مهاجرت سوسیالیستی و سرنوشت ایرانیان، چاپ دوم ۸۲، نشر پیام امروز، نویسندگان بابک امیر خسروی - محسن حیدریان). شعرهای مشمتر کننده ای که نه از لحاظ لفظ استوار است و نه از نظر مفاهیم برجسته، چه توصیه ای می توانند داشته باشند، جز برای گریز از تسویه های خونین استالین.

برای نمونه به این اشعار نگاه کنید:

س. ک.پ.ب از آنروزیکه بوده است

همیشه کار فوق العاده کرده!

هر آن سختی براهش رخ نموده

بدست همت خود ساده کرده!!!

تا خلق عظیم رنجبر را

دیکتاتور و شاد و سیر دارد

شورا - لنینیزم و علم تکنیک

هم توپ و تفنگ و تیر دارد!

«تاجیکستان»

ای گل نوریس باغ لنینیزم!!

سپر هفتمی سوسیالیزم

تا تو از مادر زحمت زادی

داد اکتبر تو را آزادی!!!

دوره چهارم: شعرهای میهنی؛ اما چهره واقعی لاهوتی را باید در اشعار میهنی اش جست. وقتی بیاد ایران شعر می سراید، کلامش شیرینی، صمیمیت و لطافتی دارد

پدیده ایلیا

بخش دوم

کهن‌ترین دوران تاریخ آریاییان

مردم کاشی، اَمَرَد، پارس و دیگر ایرانیان

دکتر جهان‌شاه درخشانی

بخش ۱: آگاهی‌های عمومی درباره ایرانیان پیش از تاریخ

۱-۱ پیش‌زمینه

دیرین‌ترین روزگار تاریخی ایران، تنها در گزارش‌های هرودت آمده است. با این حال، حتی گزارش‌های او از دوران کهن‌تر ایران نیز نادیده گرفته شده است. از آن گذشته، به اشاره‌های گوناگونی که از دوران دیرین آریاییان در کهن‌ترین متن‌های خاور نزدیک آمده است نیز به ندرت توجه شده است.

با این حال، بررسی دقیق‌تر نوشته‌های موجود نشان می‌دهد که بسیاری از اشاره‌های تاریخی و پیش از تاریخ روایت‌های سنتی ایران و هند را می‌توان در نوشته‌های کهن خاور نزدیک باز یافت. این بدان معنی است که روایت‌های سنتی این دو سرزمین دارای هسته تاریخی هستند. افزون بر این، بسیاری عنصرهای زبانی و فرهنگی آریایی، از دوران دور و نزدیک تاریخ باستان، در اندوخته فرهنگی ملت‌های خاور نزدیک به چشم می‌خورد. به این ترتیب می‌توان برای استدلال، زنجیر پیوسته‌ای از شواهد تاریخی را بازسازی کرد که از حلقه‌های مستقلی ساخته شده و گواه حضور آریاییان در نماگاه تاریخ و در دورانی بس کهن است.

پیدا است که تنها با بهره‌گیری از منابع ایرانی نمی‌توان به هدف رسید. برای روشن کردن گذشته تاریک، می‌بایست پهنه گسترده تاریخی را از دور نگرست تا بتوان پیوندهای میان قوم‌ها، فرهنگ‌ها و سرزمین‌های کهن را بهتر باز شناخت. چشم اندازه‌های پهناور میان هند در خاور، و مصر تا شمال اروپا در باختر، شواهد و آگاهی‌های ارزنده‌ای را دربردارند که نباید از دید پژوهشگر دور بمانند. دیگر آنکه، تنها با بهره‌گیری از تنها یک شاخه علمی ویژه، نمی‌توان رویدادهای درهم ریخته تاریخ را دریافت. هر یک از شاخه‌های گوناگون دانش دیرینه‌شناسی، باید عهده دار نقشی گردند، تا همچون موزاییک‌های کوچک، در خدمت بازسازی نمایی آراسته درآیند. پس چنانچه همه ابزار در دست، بکار گرفته شود و بیمی از گفت و گو درباره فرضیه‌های جا افتاده پیشین نباشد، می‌توان به تاریکی‌های گذشته پرتویی روشن افکند و پیکره‌های سایه‌وار تاریخی را هویدا ساخت.

تاریخ هیچ یک از سرزمین‌های کهن، همچون تاریخ دوران دیرین ایران در تاریکی زمان پنهان نمانده است. علت این امر در شیوه برخورد دانش امروز با تاریخ ایران است. از سویی، دست کم بخش بزرگی از تاریخ ایران باستان را تاریخ نویسان بیگانه نگاشته‌اند. در این میان، روایت‌های سنتی ایرانیان، تقریباً کوچکترین نقشی در تدوین تاریخ بومی این سرزمین نداشته است، در حالی که در نگارش تاریخ قوم‌های خاور نزدیک، از روایت‌های بومی آنان به گونه‌ای کارساز بهره گرفته شده است. تاریخ اسرائیلیان یکسره از تورات گرفته شده است. با اینکه شاهی جز خود تورات، برای نمونه از گستره باستان‌شناسی، را نمی‌توان با اخبار کهن این کتاب در پیوند دانست^۴، امروز بسی از شخصیت‌های روایی، مانند حضرت داود و سلیمان، هویتی تاریخی به خود گرفته‌اند و حتی زمان فرمانروایی آنان نیز برآورد شده است (پیرامون ۱۰۰۰ پیش از میلاد برآورد می‌کنند)^۵. در میانرودان (بین‌النهرین) هم جز این نیست. امروز گیل گمش دیگر چهره‌ای افسانه‌ای از سرزمین سومر نیست و پیکری تاریخی به شمار می‌رود، تا بدانجا که حتی زمان فرمانروایی وی (پیرامون ۲۷۰۰ ق م)^۶ نیز برآورد شده است. به سخی دیگر، در حالی که تورات و همچنین اسطوره‌های میانرودان و مصر، اغلب راهنمای تاریخ‌نویسی خاور نزدیک به شمار می‌آیند، چنین نقشی به روایت‌های ایرانی، اوستا و تاریخ سنتی ایران، داده نشده و به ارزش تاریخی و شایان توجه آن‌ها، بی‌اعتنایی شده است. بدینسان از دیدگاه پژوهشگران باختر زمین،

⁴ Eissfeldt 1975; "Palestine in the Time of the Nineteenth Dynasty, (a) the Exodus and Wanderings", The Cambridge Ancient History II, part 2:307ff.; franken1975, "Archaeological Evidence", ibid.:332.

⁵ Judaica V:1318B; XV:95B. ⁶ The Cambridge Ancient History I, part 2:998.

دشواری دیگر، تعبیر درست متن ها و روایت های کهن و بهره گیری به جا از آن ها است. دیربست بدین آگاهی رسیده ایم که، برای دستیابی به تاریخ فرهنگ قوم ها، دیگر نمی توان تنها از یک دانش ویژه سود جست. پژوهش های باستان شناختی نمی توانند به تنهایی دوران تاریک گذشته را روشن سازند. گرچه دانش باستان شناسی می تواند دگرگونی های فرهنگی در پهنه ویژه ای را شناسایی کند، اما بدون در دست داشتن شواهد نوشتاری نمی توان میان این یافته ها و قوم های مستند در متن های کهن پیوند منطقی برقرار ساخت. از این رو، تنها از راه انباشت شواهد از دوران گذشته است که همراه با بازسازی حلقه های گمشده، می توان تا اندازه ای نمای تاریخ گذشته را به دست آورد. در این جا مراد از «انباشت شواهد» گردآوری و بررسی و تحلیل آثار گوناگونی است که از گذشته دور به ما رسیده است. رشته های گوناگون دیرینه شناسی، مانند زبان شناسی، باستان شناسی، تحلیل متن های تاریخی، هواشناسی تاریخی، کان شناسی، زمین شناسی، دانش گاهشماری و جز آن، باید به کار گرفته شوند، تا در صورت نیل به فرآیندی تاریخی که با انبوه باز یافته ها سازگار باشد، نمای مطمئن تری از گذشته دور ترسیم گردد. در این راه به هیچ روی نمی توان از روایت های سنتی در کنار یافته های دیگر چشم پوشید، زیرا گذشته از آنکه این روایت ها دربرگیرنده آگاهی های ارزشمند تاریخی اند، در بسیاری موارد حتی یگانه ابزار در دست به شمار می روند. با این حال جستاری که در پیش رو دارید، در گام نخست بر پایه شواهد زبان شناختی بنا شده است، زیرا تنها از این راه است که می توان بی گمان به تبار فرهنگی قوم های کهن در فلات ایران و سرزمین های دور و نزدیک پی برد. شواهد دیگر، به ویژه شواهد باستان شناختی و قوم شناختی، برای تأیید فرآیند بررسی های زبان شناختی به کار گرفته شده اند. در این راه، هرگاه روایت های سنتی نیز با فرآیند های دیگر همسو باشند، دیگر نمی توان در هسته تاریخی آنها تردید داشت.

از سویی باید توجه داشت که مدارک و شواهد به دست آمده از دوران گذشته ممکن است با فرضیه های گوناگون سازگار باشند. در این مرحله همگی نظریه های سازگار با شواهد دارای ارزش علمی یکسانند و تنها به این جهت که با فرضیه های رایج همسویی ندارند، نمی توان خودسرانه یکی را بر دیگری ترجیح داد. اما با انباشت شواهد و افزایش مدارک دیرین، دایره نظریه های سازگار با آژن ها تنگ تر می شود. چندانکه سرانجام امکان وجود تنها یک نظریه باقی می ماند. روشن است که مستندسازی همه رویدادهای دوران گذشته ممکن نیست. بسیاری از جزئیات برای همیشه در تاریکی پنهان می ماند. با وجود این، برای مستندسازی کلیات تعیین کننده تاریخ، مانند چگونگی حضور دیرین آریاییان در خاور زمین، می توان تا آن جا پیش رفت که در درستی آن تردیدی نباشد. از این راه می توان به چهره ای روشن از گذشته کهن دست یافت که برخی از پنداشت های جا افتاده، و به سخنی معتبر، را زیر پرسش می برد و حتی مردود می سازد.

اما رد پای پذیرش یک نظریه نیز باید برآیند پیروی از روشی منطقی باشد. در این اثر، فرضیه ای را «فرضیه سست» خواهیم خواند که تنها یکی از برداشت های سازگار با مدارک های موجود باشد؛ یا به سخنی دیگر، با بهره گیری از مدرک های موجود و تعبیر آن ها بتوان نظریه های دیگری را نیز ارائه داد. در برابر، یک

در این راه باید از سندهای تاریخی، باستان شناختی، روایت های بومی، دانش های طبیعی، ادبیات حماسی و داستانی سرزمین های گوناگون، به گونه زنجیر پیوسته ای از شواهد غیر وابسته، بهره گرفت، تا بتوان به پیکره های سایه وار نیمه تاریخی، واقعیت تاریخی بخشید. این تنها روشی است که ما را به هدف می رساند. زیرا چنانچه برداشتی تحلیلی، از سوی چند منبع گوناگون و جدا از هم تأیید گردد، احتمال نادرستی آن بسیار کاهش می یابد، حتی اگر حلقه ای از زنجیر استدلال، فروافتد یا از دید ما پنهان بماند.

۱-۲ سخنی در فرضیه تاریخ نویسی

تاریخ نویسی عبارت از بازنویسی یک رشته رویدادهایی است که همه در گذشته هایی دور و نزدیک رخ داده اند. این رویدادها به گونه ای فراگیر تکرارناپذیرند و هرگز به خواست کسی حضوری دوباره نخواهند یافت. تفاوت میان دانش تاریخ و علوم طبیعی درست در همین جاست. در حالی که در علوم طبیعی کوشش می شود، به فرضیه هایی پرداخته شود که به تدریج فراگیرتر می شوند و پدیده های تکرارپذیری را دربرمی گیرند، در دانش تاریخ کوشش می شود تا به یاری ردپاهای برجای مانده و سندهای به دست آمده، رویدادی را که تنها یک بار رخ داده است، حدس زده شود. این روال، مانند یک گمانه زنی پلیس جنایی، اغلب به نمای روشنی دست نمی یابد. چنین است که گویا تاریخ، بازتاب رویدادهای راستین در دوران کهن نیست، بلکه مجموعه یک رشته دیدگاه هایی است که گروهی از پژوهشگران امروزی درباره آنها همدستانند. در واقع این برداشتی رایج از فرضیه تاریخ است. نگارنده بر این گمان است که این گونه داوری درباره تاریخ قوم ها می تواند پرلغزش و گمراه کننده باشد، زیرا نتیجه آن می تواند زیر تأثیر انگیزه های فردی و یا حتی سیاسی قرار گیرد. برخی از خاورشناسان شوروی پیشین نمونه های خوبی برای این مورد به شمار می آیند.^۷ از این رو، امروز تاریخ نویسی معمولاً زیر تأثیر و نفوذ شدید سیاست و یا جو سیاسی قرار گرفته است.

برای دستیابی به نتیجه ای علمی و پایدار، باید روشی فراگیر یافت که از سویی استقلال و عینیت پژوهش را تأمین کند و از دیگر سوی، در پژوهش های همسان نیز تکرارپذیر باشد. از این رو، کتابی که در دست دارید، تاریخ قوم ها را برآیند همدستانی گروهی از پژوهشگران با دیدگاهی همانند نمی داند، بلکه تاریخ را پیوند منطقی شواهدی می داند که یکدیگر را تأیید و پشتیبانی کنند، به ویژه که متن های دست اول کهن و مستقل از یکدیگر، در مورد رویداد یا گزارشی تاریخی همدستان باشند. پس تاریخ نویسی باید آماده باشد تا خود را فراموش کرده، سخن را به دست منابع کهن سپرده و رویدادهای تاریخی را آنچنان گزارش کند که به دور از پیشداوری، بازگوی حقیقت باشند. در این جا با آوردن نمونه ای، ناام آهنگی دو دیدگاه یاد شده را نمایان می کنم که در یک مورد پژوهشگران امروزی، و در مورد دیگر نوشته های کهن همدستانند: امروزه پژوهشگران به گونه ای فراگیر بر این باورند که تمدن آدمی از میانرودان برخاسته است، ولی منابع کهن و حتی منابع دیرین میانرودان، خود به خاستگاه خاوری تمدن، که فلات ایران است، گواهی می دهند.

⁷ Popper 1965, Das Elend des Historizismus.

۲۷ شاه آنان و نیز مادها (مَدی) ۱۳ چهره می شود.^{۱۴} پژوهشگران غربی این گزارش ها را نخستین اشاره مستند تاریخی به پارس ها و مادها انگاشته و نتیجه می گیرند که این دو قوم ایرانی، بایستی اندکی پیش از نخستین یادکردشان در این گزارش ها، به باختر ایران کوچ کرده باشند.^{۱۵} سستی این استدلال را می توان به سادگی دید، زیرا نام این دو قوم ایرانی از دیرباز، یعنی از هزاره سوم پیش از میلاد، بارها در سندهای سومری و آکدی آمده است (نک ۹-۱؛ ۹-۲).

۲-۲ شاهدهای باستان شناختی

آثار ویرانی در کانون های شهرنشینی، برای نمونه تپه حصار در دامغان و تپه گیان در کردستان و دگرگونی های فرهنگی ناشی از آن، اغلب شاهدهی برای کوچ تازش وار آریاییان به فلات ایران دانسته می شود.^{۱۶} این نتیجه گیری الزامی نیست و تاکنون شاهدهای مستقل دیگر پشتیبان آن نبوده است. آثار ویرانی در یک نقطه و یا حتی در یک پهنه، می تواند کار جنگجویانی غیربومی بوده باشد که چه بسا خود آریایی بوده اند. به سخنی دیگر، ساکنان شهرهای کهن فلات ایران و نیز جنگاوران تازشگر می توانند هر دو آریایی بوده باشند، همانگونه که پارس ها، مادها، سکاها، ماساگت ها، قوم های خاور ایران و جز آنان همگی آریایی بودند و بارها با یکدیگر جنگیده اند.

افزون بر آن، سفال خاکستری همواره نشان شناسایی قوم های آریایی به شمار رفته است.^{۱۷} از دید برخی پژوهشگران، تیره هایی که شیوه ساختن سفال خاکستری را می دانستند و با اسبان اهلی و ارابه سفر می کردند، در پایان هزاره چهارم پیش از میلاد از دشت های شمالی به پهنه های شمال خاوری ایران کوچیده اند.^{۱۸} پژوهشگرانی نیز عقیده دارند که سفال خاکستری در پایان دوران حصار سوم (لایه IIIc) همراه کوچندگان آریایی به باختر ایران آورده شده است.^{۱۹} لیکن این دیدگاه ها نمی توانند پاسخگوی تردیدهای بجای دانش تاریخ باشند، زیرا باید در نظر داشت که سفال خاکستری و گسترش آن در دنیای کهن، الزاماً به گسترش همه قوم های آریایی بستگی ندارد.^{۲۰} کوزه ها را نمی توان شناسنامه مردم یا قوم ها

فرضیه هنگامی «فرضیه بی گمان مردود» خوانده می شود که خود آن، یا برآیند منطقی آن، با سندهای موجود سازگار نباشد. در چنین حالتی، فرضیه مورد بررسی نادرست است و باید برای همیشه کنار گذاشته شود. اما در صورتی که هم درستی و هم نادرستی فرضیه ای با سندهای موجود سازگار باشد، می توان این فرضیه را نظری در خور گفت و گو به شمار آورد. اینگونه سندها با نظریه مورد پیوند منطقی ندارند و از آن ها نمی توان مستقیماً بهره گیری علمی کرد.

بخش ۲- فرضیه کوچیدن آریاییان

پژوهشگران در ارزش تاریخی روایت های سنتی ایران از دوران دیرین تردید دارند. علت آنست که دانش امروز گمان رابر «کوچ آریاییان» به فلات ایران نهاده است، در حالی که تاریخ سنتی ایران خلاف آن را گزارش می دهد. ایران در روایت های بومی، خاستگاه آریاییان گزارش شده است که گرداگرد آن، دیگر کشورهای جهان کهن بودند. از سوی دیگر، «فرضیه کوچ» بر پایه استواری بنا شده است. پژوهشگران امروز، چه در خاستگاه آریاییان و چه در زمان و گذرگاه فرضی کوچ آنان همداستان نیستند. افزون بر این، شایان توجه است که «فرضیه کوچ» در بنیاد، متکی بر برداشت گمراهانه ای است تا برای آریاییان میهنی اروپایی بسازد. بنا بر این فرضیه فرسوده، ایرانیان همراه نیاکان هند و آریایی خود، در یکی از دوران های ناشناخته پیشین، از قوم مادر یا «هند و اروپایی» جدا شده و به آسیا کوچیده اند.^۸ با اینکه دانش امروز بر فرضیه خاستگاه اروپایی آریاییان دیگر بهایی نمی گذارد (نک ۲-۳-۱)، هنوز بازتاب آن در ذهن ها ریشه ای ژرف دارد. برابری دیدگاه های نویسندهگان و همداستانی پژوهندگان امروز در مورد «کوچ آریاییان» نیز در واقع چیزی را اثبات نمی کند، زیرا کمتر کسی خود در این مورد پژوهش کرده، در حقیقت همواره یکی از دیگری بازگو کرده است. به این ترتیب «کوچ آریاییان» تا امروز همچنان به گونه فرضیه زنده مانده و در زمان ما به طور کلی بر چهار استدلال سست بنا شده است:

۲-۱ شاهدهای تاریخی

فرضیه «کوچ آریاییان» به باختر ایران که پژوهشگران آن را در پایان هزاره دوم پیش از میلاد، یعنی پیرامون سده ۱۱ تا ۱۰ پیش از میلاد می پندارند،^۹ بیشتر بر نوشته های آشوری استوار است که درباره پارس ها و مادها روایت کرده اند. این نوشته ها دربردارنده گزارش هایی از برخوردی های رزمی آشوریان با پارس ها و مادها است. سلمانصر سوم^{۱۰} (۸۵۸-۸۲۴ ق.م) از لشکرکشی خود در سال سیزدهم فرمانروایی اش به سرزمین های خاوری گزارش می دهد که به کشور پارسوا (پرسواش، پرسومش)^{۱۱} رسیده و از شاهان آن جا غنیمت گرفته است.^{۱۲} وی در بیستین سال فرمانروایی اش، دگربار رو به خاور کرده و بر پارس ها (پارسوا) و

⁸ Justi 1989, "Geschichte Irans von den ältesten Zeiten bis zum Ausgan der Sasaniden", Gründriß der Iranischen Philologie II:400.

⁹ Salmanassar III; 2 parsua (Parsuas, parsumas); 3 Madai.

4 R.Schmitt 1987, "Aryans", Enclran II,7:685b. 5 ARAB I,587 6 ARAB I, 581.

7 Brandenstein & Mayrhofer 1964, Handbuch des Altperischen: 1-3; Burrow 1973, The Sanskrit Language:31.

¹⁶ Crossland 1971, The Cambridge Ancient History I, part 2:852; cf. also Gordon 1951, "The Chronology of the Third Cultural Period at Tepe Hissar", IRAQ13:60.

¹⁷ Mallory 1989, In Search Indo-Europeans;39.

¹⁸ Ghirshman cit. in Mallory 1989, In the Search of the Indo-Europeans;39.

¹⁹ Young 1967, "The Iranian Migration in to the Zagros", IRAN 5:24;Parpola 1988, "The Coming of the Aryans to Iran and India and the Cultural and Ethnic Identity of the Dasas", studia Orientalia, vol. 64;233 n.273.

1 Mallory 1989;40. 2 Brentjes 1986. Altorientalische Forschungen 13,1:224.³ R.Schmitt 1987, "Aryans", Enclran II, 7:685a; id. 1989, "Altiranische Period", CLI;25.4 Hatoiuua; 5 Haraiva; 6 ari-emu; 7 Sarayu; 8 Harax aiti; 9 Harauvati; 10 aru-hati



این استدلال‌ها پذیرفتنی نیست، زیرا نام‌های جغرافیایی بسیار کهن، مانند ارته^{۳۳}، ارین^{۳۳}، اریه^{۳۴}، سوبرتو (سوبارتو)^{۳۵}، پرشی (=واژه نگاری مرهشی، مرخشی)^{۳۶}، مده (ماده)^{۳۷}، مرتو^{۳۸}، آمورو^{۳۹}، مردمن^{۴۰}، دیره^{۴۱} و جز آن از هزاره سوم ق م (یا حتی زودتر) نزد مردم میانرودان و بخشی از مصر شناخته شده بوده‌اند. همچنین نام‌های کهن‌ترین قوم‌های خاور زمین، یعنی مرتو، آمورو، اری^{۴۰}، هاری^{۴۱}، اکیه^{۴۲}، کاشی و کاشو^{۴۳} و جز آن‌را، در میان همگی زبان‌های شناخته شده خاور باستان، تنها از راه زبان‌های آریایی می‌توان ریشه‌یابی کرد (نک ۲-۷؛ ۱-۱۱؛ ۱-۹؛ ۱-۴ تا ۲). افزون بر این، کهن‌ترین قوم‌های خاور نزدیک که خیلی پیش‌تر در متن‌ها به آن‌ها اشاره شده است، آریایی یا به سخنی دیگر «هند و اروپایی» بوده‌اند و شاهان آن‌ها نام‌های آریایی داشته‌اند (نک ۲-۷؛ ۱۱-۱۲؛ ۹-۳-۹). این شاهها با نام‌های پرشمار خاص و عام در زبان و متن‌های خاور نزدیک که به ویژه به عنصرهایی از فلات ایران مانند نام فلزها، سنگ‌ها، گیاهان، نام طبقات ویژه‌ای از مردم و جز آن وابسته‌اند (نک ۱-۱۲؛ ۲-۱۲؛ ۱-۱۲؛ ۵-۴-۲) همراهند که تنها از راه زبان‌های آریایی تعبیر و توجیه شدنی‌اند. سرانجام اینکه، نام برخی از قوم‌ها در نوشته‌های میانرودان، سر از روایت‌های سنتی ایران در می‌آورند (نک ۳-۹-۳-۸) که این خودگواه بر حضور تاریخی قوم‌های روایی ایران است.

۲-۳-۲ این نکته نیز شایان توجه است که کوچ آریاییان به پهنه‌ای بیگانه، می‌بایست سبب راه یافتن و اموازه‌های پرشماری از زبان‌های بومی به زبان کوچندگان (آریاییان) شده باشد. از آن جمله، پیرامون ۴۰ درصد واژه‌های زبان یونانی ریشه هند و اروپایی ندارند و از بومیان پیش‌هلنی (پیش‌یونانی) گرفته شده‌اند^{۴۴}. همچنین پس از ورود آریاییان به شبه‌قاره هند و آمیزش فرهنگ آنان با بومیان، اموازه‌های بسیاری از زبان در اویدی به زبان سنسکریت راه یافته است^{۴۵}. برخلاف موارد یاد شده، تاکنون اموازه‌ای از زبان بومیان فرضی فلات ایران در زبان‌های کهن ایرانی، یعنی در اوستایی و پارسی باستان، دیده نشده است که بتوان به کمک آن به حضور قومی

دانست^{۴۱}. با آنکه آشکارا سفال خاکستری به دست آریاییان ساخته شده و گسترش یافته است، نبود آن در جایی و بودن آن در جای دیگر، دلیل عدم حضور آریاییان در پهنه‌ای و یا بودنشان در پهنه دیگر نمی‌تواند باشد.

۲-۳ شاهد‌های زبان شناختی

۲-۳-۱ در جست و جوی خاستگاه آریاییان، آسیای میانه، یعنی چشم‌اندازهای پیرامون سفد، خوارزم، بلخ و نیز پهنه‌های شمالی آن، نظر برخی پژوهشگران را جلب کرده است، زیرا در این جاها ردپای مطمئنی از قوم‌های غیرآریایی (یعنی پیش‌آریایی) پیدا نشده است^{۴۲}. برخی از نام‌های جغرافیایی خاور ایران که در اوستا و نیز متن‌های کهن پارسی به آنان اشاره شده است، در متن‌های کهن آریایی یافت می‌شود. از آن جمله نام اوستایی هرو-ایووه^{۴۳}، پارسی کهن هرئیوه^{۴۴} «سرزمین آریا»، اکدی اری-امو^{۴۵}، با واژه و نام هندی باستان سریو^{۴۶} «هوا، باد» هم معنا و نیز نام رودی در هندوستان است؛ و یا نام اوستایی هرخوئی^{۴۷} با نام پارس باستان هراووتی^{۴۸} «سرزمین آراخوزی» و اکدی اروهتی^{۴۹} و هندی باستان سرش وتی به معنی «پر آب، نام یک رود» یک معنا را دارد، و نمونه‌هایی جز این‌ها^{۴۸}. وجود این شاهها در پهنه‌های یاد شده، گرچه مؤید حضور آریاییان از دوران کهن در آن جاست، دلیل عدم حضور آریاییان در جاهای دیگر نیست. زیرا استدلال‌های آورده شده در این زمینه هیچ یک حقیقت ندارند و به آسانی رد شدنی‌اند. این استدلال‌ها از این قرارند:

- ۱- شاه‌های همانندی از اینگونه نام‌های دیرین در فلات ایران یافت نمی‌شود^{۴۹}.
- ۲- استان‌های ایران به دست آریاییان کوچنده نام‌گذار نشده، بلکه این نام‌ها از مردم بومی این سرزمین (غیر آریاییان) گرفته شده است^{۵۰}.
- ۳- پیش از ۸۷۹ ق م هیچ گونه نام ایرانی در باختر ایران به چشم نمی‌خورد^{۵۱} و از همین رو، فلات ایران زیستگاه دیرین آریاییان نبوده است.

1 Kent 1953, Old Persian Grammar. 213b; R.Schmitt 1987, Enclran II, 7:685a;id. CLI:25;for ai. Sarayu-and Sarasvati-s.Hillebrandt 1927, Vedische Mythologie I:69. 232.

526;Macdonnell 1912, Vedic Index of Names and Subjects II:433. 434-437.

29 Konig 1934, Altesle Geschichte der Meder und Perser:8;R.Schmitt 1989, "Altiranische Periode", CLI:25.

30 Szemerényi 1966, "Iranica II", Sprache 12:191. 4 Frye 1962, Die Pereser:121.

5 Aratta;

6Erin;

7 Aria;

8 Subartu;

9 Parasi (Marhasi);

10 Mada;

11 Martu;

12 Amurru;

1 Mardaman

39 Dapara

40 Ari

41 Harri

42 Akia

43 Kasi,Kasu

44Eisler 1924, "Die Seevolker Namen in den Altorientalischen Quellen", Caucasia Fasc. I:79.; Mallory 1989: 67.68.274 n. 15 after A.M.Davis 1986, "The Linguistic Evidence", G.Cadogan (ed), The End of the Earty Bronze Age in the Aegean, Leiden: 93-123; Wyatt 1970, "The Indo- Europeanization of Greece" in Cardona et al. (eds.). Indo-European and Indo-Europeans: 93; Christian 1928, "Kleinasiatische Volker", RLA I:82a.

45 Mallory 1989, In the Search of the Indo-Europeans:44;KEWA I;10.

های همگون و سنجیدنی، دچار دشواری می شود. این واقعیت باعث شده است که بسیاری از نام های خاور نزدیک که با مراجعه به نامنامه های شناخته شده مربوط به خاور باستان، ریشه مناسبی برای آنها پیدا نشده، در شمار نام هایی با بن ناشناخته رده بندی شوند، در حالی که در همان نام ها، ریشه های آریایی به آشکاری شناسایی شدند است. علت این امر را باید بیشتر در روش نادرست تعبیر نام ها جست، زیرا نام های خاور باستان به گونه ای فراگیر با معیارهایی شناسایی می شوند که با مکان و زمان بیگانه اند. به ویژه در این نام ها عنصرهایی جست و جو می شود که در دوران های پسین در فرهنگ و زبان آریایی، همراه با بار فرهنگی و مذهبی خود، هویت پیدا کرده است، مانند: ارته «سامان راستین»، میثره^{۴۹} «ایزد مهر و پیمان»، خشتره^{۵۰} «فرمانروایی» و جز آن. در برابر، این امر نادیده گرفته می شود که عنصرهای آریایی بس کهن تر، مانند مرت^{۵۱} «مرد»، امر^{۵۲}، آمو^{۵۳} «بی مرگی، جاودانگی»، اری^{۵۴} «آریایی»، کوی^{۵۵} «شاه»، هخا^{۵۶} «یار، دوست»، سر^{۵۷} «پیشوا، سرکرده»، تنو^{۵۸} «تن»، آپ^{۵۹} «آب» و جز آن (نک بخش ۱۱) در هزاره های چهارم تا دوم پیش از میلاد به صورت بخشی از نام های مرکب در خاور نزدیک به فراوانی یافت می شود. پژوهشگران امروز همگی این گونه نام ها را به نادرستی در شمار نام هایی آورده اند که ریشه ناشناخته دارند.

۲-۴-۲ گرچه وجود دیگر زبان ها و گویش های هند و ایرانی (آریایی خاوری) را در دوران کهن، به سبب از میان رفتنشان و یا اینکه سند نوشتاری از آن ها برجای نمانده است، نمی توان اثبات کرد، نفی هم نمی توان کرد^{۶۰}. چند شاخگی زبان های آریایی به گویش های گوناگون در روزگاری بسیار دور روی داده که از میان همه آنها در ایران، تنها زبان اوستایی و پارسی باستان به جا مانده و به ما رسیده است. برای نمونه زبان فارسی امروز از زبان اوستایی یا پارسی باستان تکوین نیافته، بلکه در بسیاری موارد در زبان مادی ریشه دارد که خود دارای شاهد نوشتاری مستقیم نیست^{۶۱}. برخی بر این باورند که افزون بر زبان های ایرانی و هندی، شاخه سومی از زبان های هند و ایرانی وجود داشته که خاستگاهش در دره آمو دریای فرودین (سفلی)، یعنی در خوارزم بوده، ولی از آن شاهدهی بر جای نمانده است^{۶۲}. افزون بر زبان های یاد شده، کتاب حاضر، مبحث گروه باختری آریاییان (آریاییان باختری) را پیش می کشد که از دیرباز در باختر کوه های

بیگانه و «پیش ایرانی» در این سرزمین پی برد. تنها با همین یک واقعیت، می توان فرضیه «کوچ آریاییان» به فلات ایران را فرضیه ای بی گمان مردود شمرد و آن را یکسره رها ساخت.

۲-۳-۳ در این جا به این حقیقت تاریخی نیز باید توجه داشت که اصولاً از راه شناخت زبان نوشتاری هیچ ملتی نمی توان به زبان گفتاری آن ملت پی برد. به راستی نیز نمی توان به آسانی با تکیه بر سنگ نوشته های خاور نزدیک، مستقیماً به زبان مردم سرزمین های کهن دست یافت (نک ۷-۲-۱۷). برای نمونه می توان به ۳۶۰ نامه العمارنه (در مصر میانی) از زمان فرعون آمنوفیس سوم و آمنوفیس چهارم^{۴۶} (هر دو ۱۴۰۲-۱۳۴۷ ق م) اشاره کرد که از سوی شاهان میثانی^{۴۷}، آشور و بابل و همچنین فرمانروایان سوریه و فلسطین، به فرعون ها نوشته شده و به جز سه نامه، همه به خط میخی اکدی (زبان و خط نوشتاری رایج آن زمان) نگاشته شده است^{۴۸}. گل نوشته های هخامنشی در تخت جمشید نیز همه به زبان و خط ایلامی است، در حالی که زبان دربار و مردم پارس، پارسی باستان بوده است. برآیند این تجربه تاریخی آنست که برداشت بسیاری از پژوهشگران که می پندارند از زبان نوشتاری ملت های کهن توانسته اند به زبان گفتاری آنان پی برند، یکسره نادرست است و برای این امر باید شواهد دیگری جست. نگارنده این جستار، ترکیب نام های خاص، از جمله نام های جغرافیایی، و اماوزه های موجود در زبان های خاور نزدیک را دلیل بهتری برای حضور آریاییان در آن گسترده می داند. در سراسر دفتری که در پیش رو دارید، این روش به کار گرفته شده است.

۲-۴-۴ گواهی نام های یکسان

پی جویی و تعبیر نام های کسان در خاور باستان می تواند در کنار سایر شاهدها، پشتیبان واقعیت حضور تاریخی یک قوم در یک سرزمین ویژه باشد. در حقیقت نام های کسان، از گروه شاهدهای زبانی به شمار می آیند، اما با توجه به اینکه قوم های گوناگون فرزندان خود را به شیوه ویژه ای نام گذاری می کرده اند، این جستار در این جا جداگانه بررسی می شود.

۲-۴-۱ گروه بندی نام های کهن به گروه آریایی و غیر آریایی، دارای دستوری ثابت و تغییرناپذیر نیست. ضابطه های ویژه ای که در این باره داده شده است، نمی تواند برای سراسر دوران های تاریخی و یا برای همه قوم ها و تیره های آریایی یکسان و در هر حالتی معتبر باشد. برای نمونه، با آنکه نام شاپور در دوران ساسانی و پس از آن معروف و رایج بود، نه در پارسی باستان و نه در اوستا، شاهدهی از آن وجود ندارد. در برابر، اوستا در برگیرنده نام های ایرانی بسیاری است که در دوران های پسین اثری از آن نام ها نیست. در این زمینه نمونه های فراوانی می توان یافت که ایرانیان در دوران های گوناگون، هماهنگ با تکوین تاریخی زبان و نیز زیر تأثیر پندارها و موقعیت جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی، فرزندان خود را به شیوه های گوناگون نام گذاری می کرده اند. از این رو، بررسی نام های ایرانی و آریایی دوران دیرین که از آنها سندی نوشته بر جای نمانده است، به سبب نبود نام

49 Miθra

50 xsaθra

51 mart

52 amar

53 amu

54 ari

55 kavi

56 haxa

57 sar

58 tanu

59 ap

60 Kammenhuber 1968, Die Arier im Vorldern Orient:142.

61 Brandenstein & Mayrhofer 1964, Handbuch des

Altperischen: 11.13.14.31.

62 Burrow 1973, The Sanskrit Language³: 32ff;

Kammenhuber 1968. 202, n. 587; Leumann 1956, "Rez.

Von Burrow 1955", Kratylos 1:27.

46 Amenophis III, IV.

47 Mitanni

48 Mecer 1939, The Tell-El-Amarna Tablets I:xv; Hess 1993, Amarna Personal Names: 1.

می سازد، زیرا در این صورت و برای رعایت روش علمی سختگیرانه، باید حتی از نام های مطمئن آریایی چشم پوشیم، زیرا از نام های نیاکان و نوادگان آنان بی خبریم. این محدودیت بنیاد گرایانه هر گونه بررسی و نتیجه گیری منطقی را ناممکن می سازد و از این رو، از سوی بیشتر پژوهشگران پذیرفته نشده است.^{۶۷} روش علمی باید به گونه ای برگزیده شود که آزمودن آن با روش تأیید یا تکذیب ممکن باشد، و گرنه روشی خودسرانه است و نمی تواند در پژوهش به کار گرفته شود. اگر سد احتیاطی پژوهش آنچنان بلند و دست نیافتنی نهاده شود که کار آزمودن را عملاً ناممکن سازد، آن را به سبب غیر عملی بودن باید رها کرد. چنانچه هر گونه روش خودسرانه ای را در نام شناسی می پذیریم، در حقیقت می بایستی هویت نام های بی شماری از نیاکان و نوادگان دارنده نام را نیز خواستار می شدیم که در این صورت، نتیجه گیری علمی عملاً غیر ممکن می شد. چنین روشی، تعبیر و ریشه یابی بیشتر نام های کهن را ناممکن می کند، خواه آریایی باشد، خواه سامی یا سومری.

در این جا روشی به دور از سختگیری بی جا، به نتیجه بهتری می رسد. برای دستیابی به نتیجه ای سودمند، با توجه به میزان دسترسی ما به اندوخته نام ها و همچنین توانایی سنجش آن ها با نام های همسان، کاستن از سختگیری های غیر ضروری و کاربرد روشی تسامح آمیز، نه تنها اجتناب ناپذیر، بلکه نتیجه بخش است. این روش در دیگر شاخه های دانش نیز کاربرد دارد. برآیند این روش، فراهم آمدن نقطه های اتکاء بیشتر است که با تکیه بر آن ها، می توان از راه انباشت شواهد، کوشش در بازسازی نقطه های تاریک کرد و با به کار بردن «روش شبکه ای»^{۶۸}، به نمایی روشن تر از رویدادهای تاریخی دست یافت.

۲-۵ برآمدهای «فرضیه کوچ آریاییان»

از آنچه درباره «فرضیه کوچ» آمد، چنین برمی آید که پیش از کوچیدن فرضیه آریاییان، نباید کوچک ترین ردپایی، نه مادی و معنوی و نه زبانی، از آنان در فلات ایران و سرزمین های همسایه باختری این فلات یافت شود. با این همه، اگر در کنار فرضیه کوچ، برداشت های دیگری با سندهای موجود سازگار و طرح شدنی باشد، پس فرضیه یاد شده، بدون برتری ویژه، تنها یکی از امکانات به شمار می آید. به این ترتیب می توان فرضیه کوچ را فرضیه ای سست دانست. اما بررسی های زیر در جستار حاضر نشان می دهند که فرضیه کوچ پذیرفتنی نیست و آن را باید فرضیه ای ناسازگار با مستندها یا به سخنی دیگر فرضیه ای بی گمان مردود شمرد.

۲-۶ تیپولوژی و ساختار اندامی مردم آریایی

زاگرس می زیسته اند (نک ۷-۲ و ۸). ساختار دستوری این گونه زبان ها و گویش های ثبت نشده، امروز دیگر مستقیماً بازسازی شدنی نیست. از این رو، ریشه یابی نام های کسان این قوم ها دشوار است، چون ضمن اینکه با سنت نام گذاری آنان آشنا نیستیم، دستوری های ساختار واژه ها و دگرگونی های آوایی و نیز ریشه واژه ها در دست نیست. شاید هم که یافته های تازه باستان شناختی و دستیابی به دیگر متن های کهن، بتواند دریافت ما را از زبان های آریایی یا «هند و اروپایی» دگرگون ساخته و شناخت درست تری از دستور این گروه زبان ها به دست دهد. برای نمونه می توان به شناخت تازه دانش زبان شناسی یونانی پس از بازخوانی خط میکنی^{۶۹} اشاره کرد. با وجود ناچیزی بازمانده های این خط و نیز فاصله زمانی به نسبت کم آن با متن های آشنای هومر (پیرامون ۵۰۰ سال)، برخی از نظرهای جا افتاده پیش از آن به کنار گذاشته شده و در برخی موارد، نمای تازه ای از زبان یونانی کهن به دست آمده است.^{۶۴}

۲-۴-۳ سرانجام آمیزش فرهنگی بیگانگان با آریاییان، دشواری دیگری را برای دستیابی به تبار آغازین آنان پیش می آورد. برای نمونه هرگاه با نام هایی در دوران و سرزمین ویژه ای برخورد شود که تنها از راه زبان های سامی بشود ریشه یابی کرد، دارندگان این نام ها را همواره از قومی سامی می پندارند. بی ارزشی این روش را می توان از نمونه های گوناگون در زمان حاضر و نیز در گذشته دریافت. اگر امروز می خواستیم تنها از راه نام شناسی به تبار قومی ایرانیان امروز پی بریم، نام هایی چون اسکندر یونانی، تیمور و چنگیز مغولی، موسی، یوسف و یعقوب از تورات و عیسی از انجیل و سرانجام انبوه نام های عربی رایج در ایران امروز، هر گونه نتیجه گیری را ناممکن می ساخت، یا دست کم ما را سخت به گمراهی میکشاند.

۲-۴-۴ با وجود این همه متغیرها و عوامل نامطمئن، نمی توان روش علمی ثابتی برای نام شناسی نام های آریایی یافت که در هر موردی قانع کننده باشد. امروز تعبیرهایی همراه با «احتیاط و سواس آمیز» بیشتر طرفدار دارد تا روشی بی پروا که پیش تر به کار می رفت، چنانکه گاهی محدودیت های بیش از اندازه لازم برای شناسایی نام های آریایی مندرج در متن های خاور باستان اعمال می شود. این سواس بدانجا رسیده که گاهی حتی همدیسی آرسنه نامی از متن های خاور باستان با نامی کهن از متن های آریایی، پذیرفته نمی شود. دلیلی که برای این گونه برخورد آورده می شود آنست که یک نام مندرج در متن های خاور باستان، هنگامی می تواند آریایی به شمار آید که نه تنها شاهی مستقیم از آن در متن های آریایی یافت شود، بلکه نام پدر و فرزندان دارنده نام نیز آریایی باشد.^{۶۵} این مانع غیر ضروری که پیروانی نیز پیدا کرده است^{۶۶}، کار پژوهش را بیهوده دشوار

⁶⁷ Mayrhofer 1972, Die Arier im Dordren Orient – ein Mythos? 23; Helck 1971, Die Beziehungen Agyptens zu Vorderasien im 3. und 2. Jahrtausend v.Chr.:479.

⁶⁸ این روش با «پیگرد شبکه ای» در امور جنایی شباهت دارد. در این روش با استفاده از رایانه، اطلاعات و مشخصات گروه بزرگی از اشخاص ارزیابی شده و با مشخصات مورد نظر فرد مشکوک سنجیده می شود. از راه همپوشانی مشخصات فرد مظنون با شمار ناچیزی از افراد اجتماع، فرد یا افراد دارنده مشخصات شناسایی می شود. همپوشانی انبوهی از شاهدها در مورد یک فرد، وی را در مظان اتهام قرار می دهد، حتی اگر شاهد مستقیمی از وی، برای نمونه اثر انگشت، وجود نداشته باشد.

⁶³ Germ.mykenisch

⁶⁴ Risch 1971, "Die griechische Sprachwissenschaft nach der Entzifferung der mykenischen Schrift" in Schmitt-Brandt (ed). 1971, *Domnum Indogermanicum, Festgabe fur Anton Schere zum 70. Geburtstag*, Heidelberg:107-116.

⁶⁵ Kammenhuber 1968, *Die Arier im Vorderen Orient*: 164-65.174.

⁶⁶ Diakonoff 1972, "Die Arier im Vorderen Oriet: Ende enies Mythos", OR 41:91-120.

نیز مردانی با پیشانی بند از دیرباز و در سراسر خاور نزدیک نشانه برخی از تیره های بیگانه ای بود که به کار واردات کالاهای ویژه فلات ایران می پرداختند و یا از فلات آمده و در میانرودان یا سوریه و فلسطین ماندگار شده بودند. حتی ساتراپی ایرانی که در دوران هخامنشی در مصر فرمان می راند، با همین تیپولوژی ویژه ایرانی نگارگری شده است. ملت های خاور نزدیک دارای ویژگی های نژادی بومی خود بودند. برای نمونه مصریان دارای بینی کوتاه، چانه تیز و لب های کلفت بودند که با آریاییان متفاوت بود.

۲-۶-۲ گسترش تیپولوژی ویژه ایرانی در خاور نزدیک

در جست و جوی تیپولوژی ویژه آریاییان یا ایرانیان دوران های کهن، نخست به کاسه سرهای یافته شده در گورهای شهرهای کهن فلات ایران برمی خوریم. گونه کشیده این کاسه سرها، گاهی با فرورفتگی در بالای سر، برای نمونه در تپه سیلک کاشان، شهر سوخته، گودین تپه، آسیای مرکزی، میانرودان، سوریه و فلسطین دیده می شود. حتی در مصر نیز که حضور آریاییان از دیر باز مستند است، کاسه سر بلند یافت می شود. پاره ای از نگاره هایی که در همین پهنه یافته شده است، به ویژه آن هایی که بیگانگان را نشان می دهند، همین ویژگی قومی را به نمایش می گذارند. از سویی، بسیاری از افراد با همین ویژگی های اندامی، با شناسه های دیگر نیز دیده می شوند که از ایرانیان آن دوران می شناسیم، از جمله پیشانی بند، ریش بلند نوک تیز و موهای بلند که تا شانه آویخته اند. جامه این افراد نیز در بیشتر موارد بر وابستگی آنان به قومی ویژه گواهی می دهد و دارای نقش نمایه های ایرانی است. در سنگ نگاره های مصر نیز که رویدادهای جنگی و اسیرگیری بیگانگان را نگارگری کرده است، به صحنه هایی برمی خوریم که سربازان مصری، اسیران و آلاتار آریایی را با خود می برند. همچنین آریاییانی که از راستای جنوب و از سرزمین نوبی وارد مصر می شدند (نک ۸-۱۰؛ ۸-۱۳)، باز با همان ویژگی های قومی نگارگری شده اند. خویشاوندی این قوم های گوناگون با یکدیگر و تبار مشترک آریایی آنان از آنجا ثابت می شود که در متن هایی که همراه با این نگارگری ها به دست آمده است، نام قوم ها یا افراد، تنها با زبان آریایی تعبیرپذیر است. برای نمونه می توان از فرمانداران و کارگزاران دولت شهرهای سوریه و فلسطین در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد یاد کرد که نام های آریایی داشتند (نک ۱۵-۱۰) و با ویژگی های قومی آریایی نگارگری شده اند (نک ۱۸-۷-۳-۲). به این ترتیب در تبار آریایی فرمانداران و کارگزاران خاور نزدیک که نام آریایی شان ثبت تاریخی شده و پیوند آنان با نگاره هایی که از ایشان در دست است، شکی نمی ماند. با سنجش همین شواهد گوناگون که مؤید یکدیگرند در می یابیم که پهنه گسترده ای از جهان کهن، زیستگاه همیشگی یا گذرای آریاییان بوده است.

۲-۷ شاهدهای باستان شناختی

در پی رد پای آریاییان در فلات ایران و سرزمین های پیرامون آن، بررسی فرآورده های مادی و فرهنگی برخاسته از این فلات بسیار شایان توجه و نتیجه بخش است. بسیاری از فلزها، سنگ های پربها، گیاهان دارویی و جز آن، از این پهنه به جهان کهن صادر می شد. برخی از سنگ های پربها، مانند سنگ لاجورد، تنها در فلات ایران به دست می آمده و بازرگانان آریایی آن را به سرزمین های

۱-۶-۲ در پی رد پای آریاییان در جهان باستان، توجه به نگاره های قوم های بیگانه در آثار هنری دیگر قوم ها می تواند بسیار پربار باشد. با اینکه همه قوم های آریایی از نژاد یا گونه بیگانه ای نبوده اند و با گذشت زمان مردمی با ساختار اندامی گوناگون، حامل ویژگی های فرهنگی آریایی شده اند (نک ۴-۷-۳)، در دوران های پیش از تاریخ (پیش از کاربرد خط) و آغاز تاریخ، گوناگونی مردم وابسته به آریاییان به مراتب کمتر از دوران های پسین بوده است. از این رو، برخی از مردم آریایی از نظر ساختار اندامی و ظاهری، ویژگی هایی بیگانه یافته و تا دوران تاریخی نگاه داشته اند. اکنون بر پایه همین ویژگی ها است که بازشناسی آنان در میان دیگر قوم ها در جهان باستان امکان پذیر می شود. برای نمونه به کمک نگاره های آرامگاه شاهان و شاهزادگان مصری، که در آن ها بیگانگان آسیایی شکست خورده، در حال آوردن پیش کش نگارگری شده اند و همچنین با نگاره های دیواری میانرودان و آسیای کوچک که در آنها فرمانداران، سپهسالاران، سربازان و اسیران آریایی به نمایش گذاشته شده اند، می توان به تبار قومی آنان پی برد. بازشناسی آریاییان در نگاره ها با کمک نوشته هایی که گاهی همراه آن ها ثبت شده اند و در آن ها به نام قوم و قبیله و یا نام های کسان اشاره می شود، امکان پذیر می شود. افزون بر آن، افراد نقش بسته در این نگاره ها حامل کالاهایی هستند که از فلات ایران سرچشمه دارند. بر پایه این نگاره ها مردم آریایی در خاور نزدیک، از ایران خاوری تا مصر، دارای آنچنان ویژگی های اندامی معینی هستند که در مردم دیگر نمی توان یافت. اینان بیشتر مردانی ریش دار (و گاهی بی ریش) اند با کاسه سر دراز، در بخش بالا پخ و در میان کمی فرورفته. یعنی درست برخلاف کاسه سر گرد سامی ها و سر کوتاه هیتی ها و سومری ها، آریایی ها مردمی بودند با سری کشیده و بلند. اینان در میان مردم آسیای باختری عنصری کاملاً بیگانه به نظر می آیند و بیشتر به هند و اروپاییان اروپا (اروپاییان دوره نو سنگی هنوز دارای سری کوتاه بودند)، و به کردها و دیگر ایرانیان می مانند و به این ترتیب شاهد های زبانی درباره تبار آریایی کسانی که نگارگری شده اند، به ویژه مرینها^{۶۹} (ارابه رانان و آلاتار آریایی)، پشتیبانی می شوند.^{۷۰}

افزون بر این، در نگاره های یاد شده به نوار پیشانی بند برمی خوریم که در زمان هخامنشیان و اشکانیان نشانه ای آشکار برای بلخی ها و پارت ها بود، ولی از آغاز تاریخ در ایران در شهداد، بلخ و حسلو نیز به نمونه های آن برمی خوریم. در نگاره ای که بر روی عاج کنده کاری شده و در زیویه کردستان یافته شده است

⁶⁹ maryannu

⁷⁰ Meyer 1952 – 58, Geschichte des Altertums III:34: id.

1914, Reich und kultur der Chetier. 58, n. 2; id. 1915, "Die

Entzifferung der hethitischen Sprache", MDOG 56:10-12;

Christian 1928, "Altkleinasiatische Volker", RLA I:76ff.

درباره کاسه سر کوتاه اروپاییان و هیتی ها (نک ۱)؛ درباره کاسه سر بلند کردها و

«مردم آریایی» (نک ۲)؛ گفته شده است که کاهش و یا افزایش ید در غدد، چنان

تأثیری در استخوان بندی دارد که می تواند در طول هزاران سال، از کاسه سر بلند

آدمی، سری کوتاه سازد، (نک ۳)؛ درباره مرینها «ارابه رانان آریایی» نک ۱۵-۳.

(*1) ibid:76b.77b.78a; (*2) ibid: 78 a; (*3)Ungnad 1936,

Subartu:1+n.2.

وامواژه در کهن ترین زبان های خاور نزدیک ثبت شده اند. بازشناخت این وامواژه ها در زبان های کهنی چون سومری، اکدی، مصری باستان و جز آن، از آشکارترین نشانه های حضور آریاییان در روزگارهای دور و نیز نقش سازنده آنان در ساختار فرهنگ و تمدن سرزمین های کهن به شمار می رود (نک ۱۱-۲).

...ادامه دارد

دور دست می بردند. در کنار این شناخت های باستان شناختی که پژوهشگران دیری است به آن پی برده اند، نکته شایان توجه دیگری نیز در این پژوهش بررسی شده است. زیرا چنانچه این فرآورده ها از فلات ایران به سرزمین های دیگر رفته و بازرگانان ایرانی حامل آن ها به فرهنگ های بیگانه بوده اند، باید آثاری از بن ایرانی این فرآورده ها در زبان و فرهنگ بیگانه بیابیم. به سخن دیگر، باید شماری وامواژه های ایرانی، به ویژه در پیوند با این گونه فرآورده ها، در زبان بیگانه یافته شود. به راستی نیز چنین است، زیرا در این پژوهش خواهیم دید که نام فلزها و سنگ های پربها و دیگر فرآورده های ایرانی، از ریشه آریایی برخاسته و به گونه



کوتاه اما خواندنی

دولت خصوصی!

مجتبی هاشمی ثمره: خواهر زاده مهندس باهنر، یکی از مشاوران احمدی نژاد، مشاور عالی رئیس ستاد انتخابات کشور.

مهندس مهدی هاشمی ثمره: مدیر کل وزارتی وزیر نیرو، برادر هاشمی ثمره. **خانم قند فروش:** مشاور خانواده وزیر کشور، زن برادر هاشمی ثمره.

عبدالحمید هاشمی ثمره: معاون وزیر صنایع، برادر هاشمی ثمره.

موسی پور: معاون پارلمانی وزیر کشور (داماد خواهر مهندس باهنر).

حسین صمصامی: سرپرست وزارت امور اقتصاد و دارایی از اقوام پرویز داودی.

علی خیراندیش: پیمان کار ساختمان و پیمانکار وزارت نفت در انتقال گاز ایران به چین (شوهر خواهر هاشمی ثمره).

طاهره نظری مهر: وزارت امور خارجه، وی که همسر منوچهر متکی وزیر امور

خارجه دولت احمدی نژاد است، از سازمان بهزیستی (در آستانه بازنشستگی) به

وزارت امور خارجه منتقل گردید و به سمت مدیر کل حقوق بشر و زنان وزارت

خارجه منصوب شد، منوچهر متکی برای انتصاب وی به این پست اداره حقوق بشر

وزارت خارجه را از اداره کل سیاسی و امور بین الملل جدا و همراه با دفتر امور

زنان این وزارتخانه یک اداره کل جدید ایجاد و همسرش را به ریاست آن

منصوب کرد.

برادر همسر منوچهر متکی: وزارت امور خارجه، وی که دندانپزشک و فاقد

هر گونه سابقه خاص در وزارت خارجه بوده است به عنوان وابسته کار به بحرین

اعزام شد.

نگاهی اجمالی به روابط خانوادگی در نهاد ریاست جمهوری، وزارتخانه ها و سازمان ها:

داوود احمدی نژاد: بازرس نهاد ریاست جمهوری، وی برادر بزرگتر محمود احمدی نژاد است.

مسعود زریبافان: دبیر هیات دولت، پس از ریاست جمهوری وی که عضو شورای شهر تهران نیز بود، به عنوان دبیر هیات دولت منصوب شد. وی چندی بعد و با مصوبه مجلس مبنی بر ممنوعیت اشغال چند پست توسط کارکنان دولت ناچار به استعفا شد و پس از شکست در انتخابات دور سوم شوراها، به عنوان رییس مجمع باشگاه دولتی استقلال منصوب شد.

علیرضا مددی: مدیر کل تربیت بدنی استان تهران، وی برادرزاده باجناق زریبافان و کارشناسی صنایع مهمات سازی وزارت دفاع بوده است.

حسین شبیری: رییس صندوق مهر رضا، شوهر خواهر احمدی نژاد.

پروین احمدی نژاد: معاون مرکز امور زنان ریاست جمهوری، عضو شورای شهر، خواهر احمدی نژاد.

داوود مددی: رئیس سازمان تامین اجتماعی، باجناق زریبافان.

ناظمی اردکانی: وزیر تعاون، شوهر عمه داماد زریبافان.

دانش جعفری: وزیر اقتصاد، پسر عمه پدر داماد زریبافان.

سید محسن نبوی: عضو هیات مدیره شرکت سرمایه گذاری خارجی، داماد زریبافان.

منبع: سایت سلام



گروه نشر و توزیع PDF نشریه پیام پندار (حاکمیت ملت) وابسته به
سازمان جوانان حزب پان ایرانیست

©Copyright 2009 by www.pan-iranist.blogfa.com .
All right reserved

تذکر: هر گونه کپی برداری از اثر و انتشار آن در فضای
اینترنت با شرط حفظ امانت و عدم تغییر در محتوا و نوشتار
اثر آزاد بوده و استفاده از محتوای اثر با درج منبع بلا مانع
است.



وطن خدایمان تبارک و تعالی یعنی ایران

ز ایران زمین پاساے کننیم

یکایک بہ ہم مہر پاساے کننیم

اللہ والہ
معاذ اللہ
معاذ اللہ

